

ابواسحق کازرونی

که در کازرون بود و این احوال مشاهده می کرد برفت در دیه کفو و این احوال با مردمان دیه می گفت ، شیخ مرشد بشنفت ، برخاست و بکازرون آمد مسلمانان چون شیخ را بدیدند خرم گردیدند و دست از گبران برداشتند و احوال با خدمت شیخ بگفتند.

شیخ گفت الخیر فیما یقضى الله ، بعد از آن مسلمانان هر کسی بوطن خود باز رفتند ، چون آن فتنه ساکن شد گبران و آتش پرستان و رؤساء و امراء ایشان جمع شدند گواه محضر کردند و عدلان گواهی بر آن نوشتند و پیش فخر الملك فرستادند و در آن گواه محضر نوشته بودند که شخصی در کازرون بدید آمده است و حصاری ساخته است ، و مردم بسیار بر سر خود جمع کرده است ، و سر فتنه انگیزی دارد و حکم ملک نمیشنود و در این وقت لشکری بسیار بر سر ما آورد و خانه های ما بسوخت و خراج از دیار برگرفت احوال باز نمودیم تا ملک چه فرماید ؟

چون این گواه محضر پیش فخر الملك بردند فخر الملك جواب گواه محضر باز کرد و کسی را بفرستاد و شیخ را بشیراز خواند . این بود سبب رفتن شیخ مرشد بشیراز . ابواسحق در سال ۳۸۸ با شیخ ابوعلی اکابر به حج بیت الله رفت و پس از ادای مناسک حج بکازرون برگشت .

از مندرجات کتاب فردوس المرشدیه مفهوم میشود که ابواسحق گاهگاه به عربی و فارسی و لهجه کازرونی یکی دو بیت شعر میگفته است (۱) و آیات ذیل از آن جمله است

مصاحبة الغریب مع الغریب کمن بنی البناء علی الثلوج

۱- تحقیقاً معلوم نیست که این آیات از ابواسحق باشد و عین عبارت صاحب فردوس المرشدیه در این مورد چنین است : « در آیات و اشعار و حکایات که بر زبان مبارک شیخ قدس الله سره رفته است و استماع کرده است » بنابراین ممکن است از خودش باشد یا از دیگران و بد آنها تمسک چسته باشد . بهر حال ما چند بیت آنرا که بظن غالب از او است در اینجا آوردیم . آفای ایرج افشار هم در مقدمه کتاب مذکور بیشتر این آیات را از ابواسحق میداند .

فذاب الثلج و انهدام البناء

وقد عزم الغریب علی الخروج

معنی چنین است :

نشست هر غریبی با غریبی

بود همچون بنا بنهاده در برف

گذارد برف و گردد خانه ویران

غریب آنکه شود بیرون ازین طرف

و هم از اوست : بزبان کازرونی

دو دل فه دلی نبوت

دلی دو مهر نوزت

معنی :

دو دل در يك شکم هرگز نباشد

دلی دو، دوستی هرگز نوزد

خوش بوت مهر فه فرینی

کش گوشت و پوست فه بروت

معنی :

خوشا مهری که باشد در جوانی

که تا اعضاء وی در عشق روید

وجودش خود وجود عشق گردد

جزین سودا دگر چیزی نجوید

اگر بیند وجود عشق بیند

و گر گوید حدیث عشق گوید

بہت بود از تی من الست

فحاکم فه بواد بکمی ددین

معنی :

ای بخت بد از طریقت من برخیز

مانا که مرا بیاد خواهی دادن

من دوست گل نیم که سل ماهی

من دوست دوست موردیم که سل سالی

من دوست مورد بم خسروانی

که همه درختی بشوت ام تو بمانی

یعنی من دوست گل نباشم که در سالی یکماه بیش نباشد - من دوست مورد

باشم که همیشه در بهار و خزان باشد و من دوست مورد باشم که وی خسرو و

پادشاه درختانست، زیرا که همه درختها در خزان ورقها بریزند و او همیشه سبز و تازه

و خرم باشد .

نمیتون آم طاقت نیست
ام جافه نیست غم خوردن
اکنون فه بخت من اشکوف
از دوست ففی گله ببردن

معنی

نمی توانم و طاقت ندارم این محنت
که جای خوردن غم نیست دردم چندین
کنون زبخت گران خواب خویش در عجبم
که دوست بی گله بپرید از من مسکین
خلفاء شیخ ابواسحق :

شیخ در هفتاد و دو یا هفتاد و سه سالگی روز یکشنبه هشتم ماه ذی قعدة الحرام سال
چهار صد و بیست و شش دار فانی را وداع گفت و در کازرون دفن شد (۱) -
و اولین خلیفه و جانشین او خطیب ابوالقاسم عبدالکریم بن علی بن سعد (متوفی
۴۴۲) بود - و دومین خلیفه اش خطیب ابوسعد زاهر بن عبدالکریم بن علی (متوفی ۴۵۸)
بود و سومین خطیب امام ابوبکر محمد بن عبدالکریم (مصنف کتاب « فردوس المرشدیه »
متوفی ۵۰۲) (۲) بود - چهارمین : خطیب ابو حامد احمد بن عبدالکریم بود (۳)
در مجموعه شماره ۴۱۹ کتب اهدائی آقای سید محمد صادق طباطبائی به
کتابخانه مجلس رساله خطی بنام « وصیت شیخ ابواسحق کازرونی » موجود است
که مخاطب آن شیخ ابوالفتح عبدالسلام بن احمد بن محمد بن سالم می باشد و تاریخ
کتابت این رساله ۱۲۲۵ می باشد.

- ۱- هفتاد و یک سالگی در شیراز - ریحانة الادب جلد پنجم صفحه ۶ - و این هر دو
اشباه است و تحقیقاً مزارش در کازرون است .
- ۲- سال فوت او تحقیقاً معلوم نیست و در فردوس المرشدیه ضبط نشده است و سال ۵۰۲
را فرترمایر مستشرق آلمانی حدس زده است .
- ۳- برای اطلاع بیشتر بر احوال صاحب ترجمه رجوع شود به : مقدمه محققانه آقای
ایرج افتخار بر کتاب فردوس المرشدیه و متن کتاب مذکور - کشف المحجوب - شد الا زار - فارسانه
ابن بلخی - تذکرة الاولیاء شیخ عطار - شیراز نامه - نقعات الانس جامی - نزهة
القلوب حمد الله مستوفی - حبيب السیر و تاریخ گزیده .

ابوالبركات كازروني - متولد ۷۵۷ متوفی ۸۴۴

ابوالبركات تاج الدين محمد بن احمد بن محمد بن ابراهيم مدني شافعي كازروني معروف به حاج هراس ، از دانشمندان قرن هشتم و نهم هجري است ، و او را تالیفاتی بشرح ذیل است :

- ۱- بحر السعادة فی الاخلاق والادب (فارسی)
- ۲- تفسیر القرآن .
- ۳- شرح التنبیه (تالیف ابواسحق اسفرائینی)
- ۴- شرح فروع (ابن الحديد)
- ۵- شرح مختصر التنبیه (درسه جلد)
- ۶- مختصر المعنی (للمبارزی. در فروع دین) (۱)

ابوالبقاء شیرازی - متوفی ۷۷۴

ابوالبقاء قوام الدين عبدالله بن محمود بن حسن شیرازی علامه زمان و نابغه دوران بود - صاحب شد الازار در باره اش می نویسد :
 « هو الذي لن تسمح بمثله الادوار ما دار الفلك الدوار ، بحر حاتم لا يدرك قعره و طود سام لا يكتنه قدره كان شديد الصلابة عظيم الهيبة النخ (۲)
 نخست مقدمات علوم را در خدمت پدرش مولانا نجم الدين محمود فقيه آموخت ، پس بخدمت شيخ ظاهر الدين عبدالرحمن بن علي (متوفی ۷۱۶) رسید و پيرو طريقت او شد ، و قراءات سبع را در محضر شيخ محب الدين جعفر موصلي

۱ - هديه العارفين - جلد دوم چاپ اسلامبول

۲ - معنی چنین است : او چنان کسی است که روزگار مانند او را نمی بخشد تا آسمان می چرخد و دریای خروشان است که دسترسى بتك آن كس را میسر نیست و كوه بلند است که ارتفاع آنرا کسی بی نیبرد - او بسیار باصلابت و هیبت است

(متوفی ۷۱۱) پیاموخت و دخترش را بعقد ازدواج در آورد ، و فقه را نزد مولانا قطب الدین محمد فالی (متوفی ۷۲۱) خواند ، مختصر در تحصیل علوم متداوله عصر خود بسیار حریص بود و آنقدر کوشید تا جامع علوم دینی و ادبی و فلسفی زمان خود شد ، آنکاه بحج رفت و از مکه معظمه به تبریز رفت و بشیراز برگشت و مجلس درسی تشکیل داد و بتدریس مشغول شد ، بامدادان درس قرآن مجید می گفت و بعد بقره و ادبیات می پرداخت و شبانه روز بافاده مشغول بود و هیچگاه از درس و بحث و عبادت فراغت نداشت ، و پس از ادای نماز جمعه در مسجد جامع عتیق وعظ می کرد . و او را شاگردان زیادی بود که همگی از فحول علماء شدند .
 خواجه حافظ شاعر و عارف بزرگ ایران و سراج الدین ابوحنیف عمر بن عبدالرحمن فارسی قزوینی الاصل (متوفی ۷۴۵) مؤلف کتاب « کشف الکشاف » که حاشیه بر کتاب کشاف زمخشری از شاگردان او بوده اند (۱)

۱- در اینجا از تذکار این مطلب ناگزیر است که علامه فقید میرزا محمدخان قزوینی را در حاشیه صفحه ۸۷ و ۸۸ کتاب شد الازار چاپ سال ۱۳۲۸ شمسی در طهران (با همه دقت و موشکافی که آن مرحوم را در تحقیق و تتبع و کشف حقیقت و حل مشکلات تاریخی و ادبی بوده) سهو الفلمی رو بداده و چنین مرقوم داشته است :

« و چنانکه سابق نیز بدان اشاره کردیم خواجه نیز از تلامذۀ او بوده است و بتحریر « و تشویق همین مولانا قوام الدین عبدالله بوده است که جامع مجهول الاسم دیوان حافظ که در این اواخر بلفظ مشهور به محمد گلندام شده در عدد جمع اشعار متفرقة وی از گوشه و « کنار برآمده و مدتی پس از وفات خواجه این دیوان فعلی او را (قبل از آنکه الحاقاتی « شاری که همه کس میدانند در طی قرون منطاوله بر آن افزوده شود) ترتیب داده است » در اینجا ایرادی وارد است و آن فاصله بین وفات قوام الدین با حافظ است که بتصریح « شد الازار » و سایر منابع معتبره سال فوت قوام الدین هفتصد و هفتاد و دو بوده در صورتیکه وفات خواجه بنا بر تحقیقاتیکه خود علامه کرده است و در مقدمه دیوان حافظ ذکر شده در سال هفتصد و نود و دو اتفاق افتاده است یعنی بیست سال بعد . بنابراین از امتناع است که قوام الدین بتواند « محمد گلندام » یا جامع مجهول الاسم دیگری را پس از فوت خواجه بجمع اشعار او تشویق کند . و اگر منظور علامه این بوده که قوام الدین در حیوة خواجه دیگران را بجمع اشعار او تشویق نمیکرده آنهم مستبعد است که با بودن خود شاعر و آمدنش نزد او برای استفاده عاده قوام الدین دیگران را باین (بقیه در صفحه ۹۰)

ابوالقیام شروع بنویشتن کتابی بنام « البسط » کرد و دو مجلد از آنرا در عرض دو سال نوشت و چون بندر چشم مبتلا شد ناتمام ماند و در آخر عمر زمین گیر شد و او را در محفله می گذاشتند و علماء محفله اش را بدوش گرفته برای نماز جمعه می بردند.

قوام الدین شاعر نیز بوده و صاحب شد الازار می نویسد « من مدت هشت سال در ملازمتش بودم و از او کسب برکت می کردم چنانکه سایر مسلمانان می کردند روزی کفش او را اصلاح کردم و گفت:

جزی الله من سوی مداسی خیرها اباح لعبدی فی القيامة من اجر

و من امیدوارم که برکت دعا و همتش در دنیا و آخرت شامل حالم بشود و هم او می نویسد ابیات ذیل را مکرر بر سبیل تمثیل می خواند و معلوم نیست که خود سروده است یا از دیگری نقل می کرده.

علیکم بالمحابر فالزموها و ایباکم و اصحاب الدواة (۱)

فما لولاية العلماء عزل و عزل ولاية العمال آت

در سال هفتصد و هفتاد و دو در شیراز وفات یافت

ابوالحسن اصطهباناتی - متولد ۱۴۵۵ متوفی ۱۴۴۸

مرحوم میرزا ابوالحسن بن اسمعیل اصطهباناتی ملقب بمحقق العلماء از فضلاء و مؤلفین معاصر است ، صاحب اعلام الشیعه می نویسد : سبط

(بقیه از صفحه ۸۹)

یکار و ادارد - مگر اینکه تصور کنیم چون خواجه مشرب عرفان داشته و رند و لا ابالی و بی اغنا شهرت بوده در جمع اشعار خود مسامحه مینموده و ناچار اسنادش هشاکردیهای او را باینکار شوق می کرده و یکی از آنها چندین سال بعد و پس از وفات خواجه اینکار را انجام داده باشد .

۱- برشا بادیدوستی و ملازمت دانشمندان و زنهار ازاهل دوات (کاتبین) برای ولایت علماء عزلی نیست و چه نزدیک است عزل عمال (مامورین دولت)

سید جعفر دارابی بوده است و میرزا محمد رضا یزدی و محمد جعفر کرمانی از شاگردان او هستند و او را تالیفاتی بشرح ذیل است:

- ۱- الحصن الحصین (در توحید) ۲- بلد الامین ۳- حاشیه تحریر اقلیدس
- ۴- رساله در هیئات ۵- سلسیل ۶- شرح تشریح الافلاک ۷- شرح دعای کمیل
- ۸- لمعات النور ۹- مطالع الانوار

نواده او آقای محمد هادی شیخ الاسلامی فخر المحققین در ناهه‌ای که به نگارنده نوشته است متذکر شده که «مرحوم محقق العلماء در دوران شباب در یزد و مشهد و اصفهان بتحصیل مشغول و در اغلب فنون و علوم عصر خود وارد و استاد بوده است مخصوصاً در ریاضیات کتابی بنام شرح تشریح الافلاک که شرح بر تشریح الافلاک شیخ بهائی و چاپ شده است، کتاب دیگر بنام «سلسیل» دارد که در عرفان است و آنهم چاپ شده - کتاب دیگر بنام مطلع الانوار که در علم کلام است بفارسی و چاپ شده، تالیف دیگر دارد در قبله که بنخواستش مرحوم میرزا ابراهیم هجتهد شیرازی محلاتی نوشته و چاپ شده است، ولی کتاب حصن حصین او که در علم کلام است تاکنون طبع نشده، همچنین کتاب لمعات النور که در تفسیر آیه نور است هنوز بیچاپ نرسیده است.

غرض معظم له از فحول دانشمندان فارس بوده و شرح حالش در الذریعه و اعلام البشر (گویا مقصود اعلام الشیعه باشد) و فهرست کتابخانه حضرت رضا علیه السلام درج شده است.^۹

مرحوم محقق العلماء عمری بالنسبه طولانی یافت و در هشتاد و چهار سالگی در ماه ذیحجه سال هزار و سیصد و سی و هشت در اصطهبانات دار فانی را بدرود گفت.

ابوالحسن شیرازی - متوفی ۱۴۰۰

میرزا ابوالحسن شیرازی.

از شعراء قرن دوازدهم هجری است ، در شاه جهان آباد هندوستان متولد شده و هم در آنجا نشو و نما یافته و تحصیل علم و معرفت کرده است ، در بارگاه بهادر شاه راه یافته و بهادر شاه او را منصب قابل خانی داده آنگاه در خدمتش بلاهور رفته و در سال هزار و دوویست در آنجا وفات یافته است .
از او است :

در گریه فغان کردیم از بسکه هوس بود هر قطره که از چشم تر میریخت چرس بود

مرا هم باغبان محتاج سیر باغ میداند نمیداند که سامان چمن در آستین دارم

شیرازی - متوفی ۶۵۵

امام ضیاء الدین مسعود بن محمود صوفی شیرازی .

از عرفاء قرن هفتم هجریست ، که خرقه تصوف را بدست شیخ نجم الدین احمد ابن عمر الصوفی الخیوقی الخوارزمی معروف به شیخ نجم الدین کبری (که بنا بر مشهور بسال ۶۱۸ در فتنه مغول در خوارزم شهید شده) پوشیده است .
و پیش از آنکه بخوارزم برود و بنجم الدین سر سپارد خدمت امام فخر رازی (فخر الدین محمد بن عمر بن الحسین الرازی متوفی ۶۰۶) رسیده و شاگرد و کاتب او بوده و تالیفاتش را مینوشته است .

پس از پوشیدن خرقه از خوارزم بشیراز برگشت و شروع بتدریس و دستگیری کرد و شیخ صدرالدین ابوالمعالی مظفر و فقیه صائمن الدین حسین بن محمد ابن سلیمان (مؤلف کتاب «تاریخ مشایخ فارس» متوفی ۶۶۴) از شاگردان او بوده اند تالیفاتش از اینقرار است :

۱- ادلة الحق علی الباطل ۲. القناعة ۳. کشف الاسرار الایمانیه و هتک

الاستار الحطامیه .

(این کتاب را در معارضه کتاب رشف النصایح الایمانیه فی کشف الفضایح الیونانیه (۱) تالیف شیخ شهاب الدین سهروردی (۲) نوشته است ، و بعداً دو رساله یکی بنام « اشارات الواصلین » و دیگری « الکنه » در تکمیل کتاب مزبور نوشت
 ۴- منایح السنی و فضایح المشبهی .

در ماه ذیحجه سال ششصد و پنجاه و پنج در شیراز بسرای جاویدان شتافت و قرب مزار شیخ کبیر مدفون شد .

ابوالحسن شیرازی - متوفی ۵۰۰

مرحوم دکتر ابوالحسن خان شیرازی -

از نویسندگان معاصر است و مدیر و نویسنده روزنامه «حافظ استقلال» بود که در سال ۱۳۳۴ تاسیس کرد، و این روزنامه ارگان کمیته حافظ استقلال شیراز بوده که تحت نظر مرحوم یاور علیقلی خان پسیان اداره میشد، و نهایت مخالفت و دشمنی را با مرحوم میرزا حبیب الله خان قوام‌الملک و انگلیسها داشت. نگارنده چند شماره از این روزنامه را دارد و کارهای کمیته استقلال و مآل آن در جلد اول فارس و جنگ بین الملل بتفصیل آورده است -
 سال فوت دکتر ابوالحسن خان بدست نیامد و همینقدر شنیده شد که فوت شده -
 خدایش غریق رحمت فرماید.

ابوالحسن فسائی - متوفی ۵۶۳

قاضی ابوالحسن علی بن احمد بن ابراهیم بن زبیر شافعی عنانی فسائی ملقب به « رشید » .

۱- يك نسخه ترجمه فارسی این کتاب ذیل شماره ۱۳۴۶ در کتابخانه مدرسه عالی سیهالار طهران موجود است

۲- شیخ شهاب الدین ابوحنیفه عمر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمویه بکری سهروردی عارف معروف قرن هفتم هجری، متوفی ۶۳۲

از فقهاء شافعی مذهب قرن ششم هجری است ، شرح مفتاح ابن القاس طبری در فروع از تالیفات او است - در پانصد و شصت و سه وفات یافته است (۱)

ابو الحسن بیضاوی - متوفی ۴۱۵

احمد بن محمد بن جعفر بیضاوی معروف به «ابن سالبه»

از عرفاء مشهور قرن چهارم و اوائل قرن پنجم هجری است ، از شیراز به هندوستان رفت و در آن کشور که مرکز تصوف است مدتی اقامت گزید - و چون برگشت گوشه گیری اختیار کرد - در شیراز نامه آمده که شبی حضرت رسول ﷺ را بخواب دید که سینه او را ببوسیدی و از آن مدت دیده دلش چنان روشن گشت که در عالم ظاهر غائب و حاضر بر وی یکسان نمودی و جمله را بچشم سر می دیدی -

ابن سالبه معاصر بهاء الدوله خسرو فیروز بن عضدالدوله دیلمی بود ، در ماه رمضان سال چهار صد و پانزده رخت بدیگر سرای کشید و در پشته زمینی که به «تل بیضاء» معروف است دفن شد.

ابو الحسن فارسی - زنده در سال ۴۴۰

از سلسله اطباء است که در قرن پنجم هجری میزیسته - و با بهاء الدوله ابن عضدالدوله معاصر و معالج - و در سفر و حضر مصاحب و در خدمت او بود - و در نویسندگی ید طولی داشت - چنانکه وقتی در حضور شاه نامه ای بنوشت که بسیار پسندیده بود و بهاء الدوله از این معنی در شگفت شد و او را بنواخت و خلعت داد و امر کتابت بصره را بوی واگذار کرد پس از وفات بهاء الدوله مدتی زنده بود و در حدود سال چهار صد و سی دافغانی را بدرود گفت.

محل تولد و سال فوتش تحقیقاً معلوم نیست و همین قدر مسلم است که از

اهالی فارس بوده

ابوالحسین فالی - متوفی ۴۴۸

ابوالحسین علی بن احمد بن علی بن سلیمان فالی -
از زهاد و محدثین قرن پنجم هجری است - و کتاب «الاستقامة» تالیف
او است.

در سال چهارصد و چهل و هشت وفات یافته است (۱)

ابوالحسین فسائی - متوفی ۴۴۱

شیخ ابوالحسین محمد بن حسین بن عبدالوارث فسائی فارسی نحوی -
صاحب فارسنامه ناصری مینویسد : «شیخ ابوالحسین خواهر زاده ابوعلی
فسوی است - و مدتی در ری مصاحب وزیر بی نظیر صاحب بن عباد بود در کمال
احترام معیشت میکرد ، پس بخراسان رفت و چندی در نیشابور بماند پس بغزنین
رفت و امیر اسمعیل بن سبکتکین او را معزز بداشت و وزارت خود را باو وا -
گذاشت - پس از غزنین بمکه رفت و مدتی در آن شهر مقدس بماند - پس بغزنین عود
کرد و به نیشابور رفت و عاقبت در شهر جرجان متوطن گشت تا بسال چهارصد و
بیست و یک که وفات یافت.»

شیخ عبدالقادر جرجانی صاحب رساله عوامل از شاگردان او بوده است.

ابوالخطاب شیرازی - متوفی ۷۳۶

مولانا صدرالدین ابوالخطاب محمد بن محمود بن محمد شافعی شیرازی -
استاد قراء در عصر خود بود - سفری بمکه معظمه و عراق عرب و شام کرد
و صحبت علماء آن نواحی را درک کرد - منجمله شیخ برهان الدین ابراهیم بن
عمر بن ابراهیم بن خلیل جعبری را که از قراء مشهور و شارح قصیده لامیه و رائیه شاطبی
(متوفی ۷۳۲) است ملاقات و در علم قراءت از او استفاده کرد.

همچنین صحبت شیخ زین الدین ابوالحسن علی بن ابی محمد بن ابی سعد

واسطی دیوانی (متوفی ۷۴۳) و شیخ محب الدین ابوموسی جعفر بن مکی موصلی (متوفی ۷۱۱ یا ۷۱۳) و شمس الدین محمد بن عمر بن ابی بکر رقاعی شیرازی را دریافت و در محاضر آنان بقرات قرآن مجید مبادرت جست.

پس بشیراز برگشت و در این شهر بقعه‌ای ساخت و در آن مکان کرد و قراء بخدش می‌آمدند و از او استفاده می‌کردند، مولانا مردی رحیم و رئوف بود و نسبت به عموم ناس مخصوصاً قراء قوم بسیار محبت مینمود و با حسن خلق و تواضع فراوان از آنها پذیرائی می‌کرد. در ماه رمضان سال هفتصد و هفتاد و شش در شیراز جان بجان آفرین تسلیم کرد. رحمة الله علیه.

این دو بیت از او است:

خزانة صدري مخزن للجواهر	و مورد آیات لاهل البصائر
فما نظری الا الی الله وحده	ولست ابالی باختلاف الدوائر (۱)

ابوالخیر شیرازی - متوفی در حدود ۹۴۰

ابوالخیر محمد بن محمد شیعی شیرازی.

از شاگردان امیر غیاث الدین منصور دشتکی و از علماء نامور قرن دهم هجری است.

تالیفاتش : ۱. آغاز و انجام (در اسطرلاب بفارسی) ۲. بستان الادب (در فنون ادبیه).

در حدود سال نهمصد و چهل وفات یافته است (۲)

۱ - کنجینه سینه من مخزن گوهر است و محل آیاتی است برای اهل بینائی - نظر من نیست مگر بخدای یکتا و از گردش چرخ و فلک باک ندارم.

۲ - نقل از جلد چهارم فهرست کتب خطی مجلس شورای اسلامی نایب دانشمند معاصر آقای عبدالحسین مجتهد حائری

۱- متوفی ۳۴۶ (۱)

سیخ ابوالسائب بن اسحق شامی الاصل شیرازی المسکن والمدفن. پدرش بازرگانی متمول بود و دو فرزند داشت و چون فوت شد در میان ماترک او چند موی از حضرت رسول ﷺ وجود داشت برادر ابوالسائب ارث پدر را بدو نیم کرد و پیشنهاد نمود که موی حضرت رسالت پناهی نیز بدو نیمه کنند و هر کدام نیمی از آنرا مالک شوند. ابوالسائب این معنی را نپسندید و بریدن موی رسول اکرم را خلاف ادب دانست، و تمام اموال پدر را برادر اکبر بخشید و در برابر آن موی را تصرف کرد. و مادام العمر با خود میداشت و آنرا میبوسید و میبوسید و چنان اتفاق افتاد که برادرش در اندک زمان تهی دست شد و او ثروتمند، و بهنگام مرگ وصیت کرد که آن موی را بر روی دیده راستش گذارند و دفن کنند. و کسانی چنین کردند. و یکی از صلحاء حضرت رسول ﷺ را بخواب دید که باو فرمود: «بمردم بگری که هر کس حاجتی دارد به زار ابوالسائب بیاید»

از اینروی شیرازیان زیارت قبرش که در دارالسلام شیراز است (۲) میروند و با نیت بک از او حاجت می طلبند.

ابوالحسن دیلمی در کتاب سیرة الشیخ الکبیر می نویسد:

شیخ حکایت کرد رحمة الله علیه کی: ابوالسائب خطیب بشیراز آمد و او در قدیم خطیب بیت المقدس بود، و حکایت کرد کی:

شبی در خواب دیدم کی شخصی بمن گفت کی: آن زن کی در دریا غرق

۱- صاحب آثار عجم سال ۳۴۶ نوشته است. و صاحب شیرازنامه سال ورودش را به شیراز در اوائل سلطنت عضدالدوله دیلمی (۳۳۸-۳۷۲) مینویسد. اما سال فوتش را هیچیک از مؤلفین شدالازار و شیرازنامه ننوشتند. و معلوم نیست مرحوم فرقةالدوله سال ۳۴۶ را از کجا نقل کرده است

شده اورا دریاب ، چون بیدار شدم تغافل نمودم ، پس دوم بار همین خواب دیدم ، هم تغافل نمودم ، تا سوم بار همین خواب دیدم روز سوم غواصان جمع کردم و به برکه بنی اسرائیل شدم و ایشان را گفتم : باین دریا فرد روید تا چه بینید ، فرو رفتند و کسی ندیدند ، یکی در میان ایشان بوذ کی صنعت غواصی نیک دانست ، فرو رفت ، و زنی کشته بربالا آورد ، و از مردم پرسیدم کی : شما این زن می شناسید کس او را نشناخت ، چون شب در آمد و محوایم کی او را دفن کنم جامه احرام کی از بهر کفن خود نهاده بودم کی قیمت آن صد دینار بوذ با خود گفتم کی : کفن وی کنم ، و نفس من مطاوعت نمود و بخیلی کرد ، پس جامه دیگر بصد درم بخریدم و بکفن او کردم ، و او را دفن کردم ، و عادت من آن بود کی هر روز نماز عوام می کردم یکروز با امداد نماز کردم چون روشن شد چیزی سپید دیدم کی از بالای محراب آویخته بوذ ، با شخصی گفتم . بین تا آن چه چیز است ؟ آن شخص دست کرد و جامه سپید بوذ ، فرو گرفت و در پیش من نهاد چون نگاه کردم آن کفن بوذ کی بدان زن کرده بودم و در کناره کفن رقعهای دیدم بسته و در آن نوشته بوذ کی : تو بکفن خود بخیلی کردی ، اکنون این بازستان کی قبول نیست .

بنا بگفته فرصت در سال ششصد و چهل و شش فوت شده است

ابوالسعود کازرونی - متولد ۹۸۰ متوفی ۱۰۵۸

ابوالسعود بن الشرف الدین یحیی بن احمد بن ابی السعود تاج الدین بن ابی السعود بن جمال الدین بن القاضی الجمال محمد بن احمد بن صفی الدین بن محمد ابن روزبه ابن ابی الثناء محمود بن ابراهیم بن احمد شافعی کازرونی مدنی زیری.

از افاضل علماء قرن دهم و یازدهم هجری و شافعی مذهب بود.

در سال ۹۸۰ در مدینه طیبه متولد شد . و پس از تحصیل مقدمات نزد عم خود محمد تقی کازرونی کتاب منهاج و شرح آن را که از تالیفات ابن حجر است قرائت

کرد - نیز الفیه ابن مالک و رساله شاطبیه و رساله رجسیه را حفظ کرد.
 و مدتی نیز در محضر درس سید حسین سمرقندی، و عبدالملک عصامی و
 احمد بن منصور و عبدالرحمن خیاری و عدّه دیگر فقه و اصول و سایر علوم و فنون
 عصر خود بیاموخت، آنگاه بتدریس مشغول شد و نیز کتب زیادی بخط خود نوشت
 و در نظم و نثر بدلولی داشت و او را تذکره مفیدی بود بشام «تذکره الکازرونیه»
 که هر گونه امور غریبه و نوادر را در آن جمع کرده بود، و علی بن عزیزی الدین حنبلی
 آن را دیده و ابیات ذیل را در تفریظ آن سروده است:

لله در بارع اتخفنا بتذکره
 حوت علوماً جمة علی التقی مذکره
 تغنی عن المعنی فی نحو لما قد ذکره
 و فقهها یکفی الفقیه عن کتاب حرره
 و شعرها رب الشعور من کلام الخیره
 عروضها یعرض ان یدعی له بالمغفره
 فیها احادیث عن المولی علی حیدره
 و کم احادیث ثابت عن حافظ قد قرره

و ظرفه طریقه بطرفها مخدّره
 و نکتة بدیعة علی العدا مظفره
 و تحفة نفیسة بروضها مسطره
 قد نقلت عن مسند من صحف مطهره
 و کتب مرفوعة بین الوری محبره
 لاسیما وهو علی ایدی کرام برره
 وجوهم وجیهة علی الدوام مسفره
 و قد انار سلکها بدرة و جوهره
 مبیضة من التقی ضاحکة مستبشره
 ابو السعد الفاضل المفضل نجعل الحبره
 من نظمه البدیع مع نثر له قد نثره
 اعنی الجوادین و الصدیق نعم المدره

و هو الامام الوری فی طیبه المظهره

فدام محفوظاً مع النجل والقی عمره (۱)

۱- ما حصل منی اشعار فوق چنین است. - بشکفت اندر، از کار دانسته می که کتاب تذکره
 را نزد ما بحفه آورد در حالیکه کتاب حاوی علوم زیادی است و پرهیزکاری را بیاد انسان می
 آورد، و فواین و مسائل نحوه آن ادیب شخص را از مراجعه بکتاب منی اللیبیبی نیاز میسازد.
 (بقیه ترجمه در صفحه ۱۰۰)

در ماه ذیقعده سال یکهزار و پنجاه و هشت وفات یافت و در بقیع نزد مزار ابراهیم فرزند حضرت رسول ﷺ و قرب مزار پدرش مدفون شد (۱)

عباس استخری - متوفی ۳۶۶

ابوالعباس احمد بن حسین بن دانا ج زاهد استخری .

از علماء و روایت قرن چهارم هجری است ، سالهای دراز در سوریه و مصر و حجاز و اهواز تحصیل علم و معرفت کرده است و در دمشق در محضر درس ابراهیم بن رحیم و محمد بن صالح بن عصفه حاضر شده است . ابوبکر محمد بن احمد بن علی بن ابراهیم و ابو محمد بن النحاس از او روایت کرده اند .

در ماه ربیع الاول سال سیصد و شصت در مصر وفات یافته است (۲)

ابوالعباس شیرازی - متوفی ۴۰۶

ابوالعباس احمد بن یحیی صوفی شیرازی .

از بزرگان عرفاء و مشایخ نامور قرن سوم هجری است . او استاد شیخ

(بقیه از صفحه ۹۹)

مسائل فقهیه اش فنیه را از کتب فقیه مسنی میکند و اشعارش روان بخش است . و موا عروضیه آن چنان مفید است که مجبور میکند برای جامع آن طلب آموزش کنند . در آن احادیثی از امام علی بن ابی طالب ع که اصل و فرع پاکیزه او است روایت شده و نیز روایات دیگر از حافظین حدیث ضبط شده و نکات بدعه در آن آمده است که بدانستن آنها شخص بهنگام مناظره و مباحثه بر خصم خویش غالب میسازد . ولالی نظم و شرآن از افکار ابوالسعود است که مروری دانشمند و از اولاد برگزیدگان است . نسبش بآل زبیر وهم بابوبکر صدیق میرسد . خدای تعالی او را و اولادش را در کف حمایت خود محفوظ دارد و عمرش را زیاد کند .

۱- نقل معنی از جلد دوم نامه دانشوران و لغت نامه دهخدا ذیل کلمه «ابوالسعود» و جلد

اول هدیه المعارفین چاپ اسلامبول .

۲- رجوع شود بمعجم البلدان چاپ لیبزیک - جلد اول

طریقت ابوعبداللہ محمد بن خفیف شیخ کبیر بود چنانکه دیلمی می نویسد :

اول شخصی کی شیخ قدس الله روحه خدمت او دریافت و تادب و تہذیب از او گرفت ابوالعباس احمد بن یحیی بوذ ، شیخ گفت کی : در زمان کودکی چون خواستم کی در احوال آخرت شروع کنم و از عالم ملکوت نصیبی بیابم پیش احمد بن یحیی تردد میکردم ، يك روز مرا گفت کی : از پی من بیا ، از پی وی برقم تا برسیدیم بدکان قصابی ، احمد قصد کان کرد و پارہ ای گوشت بخرید و مرا گفت :

این گوشت بدست خود گیر و بخانه من بر و باز پیش من آی ، من آن گوشت را برگرفتم و بمسجدی رفتم و گوشت پیش خود بنہادم و اندیشہ میکردم کی : این گوشت بدست خود بگیرم یا بحمالی دہم درین اندیشہ بودم کی سخن احمد مرا یاد آمد کی بمن گفته بوذ کی بدست خود بر گیر ، پس اشارت او ترجیح نہادم بر ارادت خویش و بدست خود برگرفتم و بخانہ او پردم ، پس باز خدمت او آمدم و در خدمت وی این ماجرا باز گفتم ، پس شیخ تبسمی بکرد و مرا بشارت داد و گفت : این دلیل آنست کی ترا مقامی بزرگ خواهد بیوذ نزد خدای تعالی :

شیخ گفت کی : هرگز صاحب و جدی و صاحب حسالی چون ابوالعباس احمد ندیدم .

شیخ میگوید کی : اول شیخی کی یافتم احمد بن یحیی بوذ و يك شب مرا و او اجتماعی بوذ . و جماعت مشایخ اجتماع کرده بودند ، و آتش برافروخته بودند احمد بن یحیی را وجدی و حالتی برسید و از میان آتش دو جمرہ برگرفت و در کف نہاد . و آستین بر روی آن فرو گذاشت و بکودکی گفت کی : با من بیا و روشنی جمرہ از بالای پراهن میدیدیم . بعد از ساعتی این جمرہ دو گانہ فرو برد و فحم گشت و احمد در مسجد رفت و تا وقت صبح نماز می کرد .

راجع بصاحب ترجمہ باز مطالبی در کتاب دیلمی آمده کہ برای اجتناب

از اطناب از نقل آنها خودداری میشود. بالجمله ابوالعباس احمد پسال سیصد و شش دارفانی را بدرود گفت.

ابوالعباس شیرازی - متولد در حدود ۶۷۰ متوفی در حدود ۷۵۰

ابوالعباس احمد بن ابی الخیر معین زرکوب شیرازی.

از مورخین و نویسندگان و شعراء قرن هفتم و نیمه اول قرن هشتم هجری و مؤلف کتاب نفیس «شیرازنامه» است طبق مندرجات کتاب مزبور و تحقیقاتی که آقای دکتر بهمن میرزا کریمی در حال او کرده و در مقدمه چاپ اول شیرازنامه نگاشته است یکی از اساتید او محمد صفی کرمانی (متوفی ۷۲۰) بوده که کتاب کنزخفی و مصابیح را نزد او خوانده و دیگری شیخ ابراهیم زنجانی (متوفی ۷۲۲) است که نوشته تاریخ منهاج وطوالع را در خدمت او خوانده و استاد دیگر او عبدالرحمن علی بزغش (متوفی ۷۲۴) بوده و بعضی قسمت های کتاب عوارف را نزد او خوانده و از او اجازه اجتهاد گرفته است. و مصابیح و صحیح بخاری را در محضر منصور بن مظفر (متوفی ۷۳۳) خوانده و از او اجازه گرفته. و در شرح حال علی بن مسعود مینویسد «بکرات بشرف صحبت مبارکش استسعاد نمودم و استفاده کاملی از کلماتش کردم، و احادیث نبوی و تاریخ مشایخ در خدمتش در کتابی جمع نمودم و در سنه ۷۱۷ در کازرون در خدمتش درک فضائل میکردم و در سنه ۷۴۵ در کازرون در خانقاهی که موسوم بآن حضرتست وفات نمود و قبر مبارکش اکنون زیارتگاه سالکان و صدیقان روی زمین است».

ابوالعباس کتاب شیرازنامه را در سال ۷۳۴ تالیف کرده و سبب تالیف کتاب را اینطور مینویسد که: سفری ببغداد رفته و مدتی در آنجا ساکن بوده روزی در مجلسی گفتگو از مزایای بغداد پیش میآید و شخصی از بغداد بسیار میستاید و از شیراز مذمت میکند و کتابی بنام بغدادنامه که تالیف یکی از حضار بوده بنظر او میرساند و ابوالعباس بخیال نوشتن شیرازنامه می افتد و چون بشیراز بر میگردد شیرازنامه را بسبک «بغدادنامه» میپردازد.

و ابوالعباس را تالیف دیگر بنام «کامل التواریخ» بوده که درهتن شیراز نامه بدان اشاره کرده است ولی از آن اثری در دست نیست.

سال فوتش بطور قطع معلوم نیست - آقای دکتر کریمی نوشته است:

«پس از این بیانات معلوم شد که احمد بن ابی الخیر تقریباً ده الی دوازده سال قبل از سنه ۶۸۱ متولد شده و تا سنه ۷۴۵ که خود ذکر میکند از او اطلاع داریم و با در نظر گرفتن چند سالی هم که بظن غالب بعد از تالیف کتاب و سنه ۷۴۵ زنده بوده است عمر تقریبی او در حدود ۹۰ سال خواهد بود.»

نگارنده گوید: بر فرض که سال تولد او را دوازده سال قبل از ۶۸۱ بدانیم سال ۶۶۹ بدست میآید و اگر فرض کنیم که چند سالی بعد از سال ۷۴۵ (آخرین تاریخی که در شیراز نامه ذکر کرده) هم زنده بوده و آنرا پنج سال فرض کنیم سال ۷۵۰ بدست میآید. بنابر این سنین عمرش هشتاد یا هشتاد و یک سال میشود مگر اینکه آن چند سال زندگی او را پس از ۷۴۵ چهارده سال فرض کنیم و البته همه طور فرض می توان کرد و آقای دکتر کریمی هم باین مناسبت مرقوم داشته است «عمر تقریبی او در حدود...»

در «هتن شیراز نامه» گاهی اشعاری بنظر میرسد که بظن غالب از خود مؤلف است و ما بیتی چند از آن نقل میکنیم:

در وصف شیراز گوید:

شهر شیراز تو گوئی که مپهریست برین

یا بهشتی است مشکل شده بر روی زمین

شهری آراسته چون کارگه انگلیون

خاصه چون باغ شود از رخ گلها رنگین

سنگ بر دل نهد از غیرت حصنش هرمان

خاک بر سر کند از طره حصنش ستسین

آب رورا ببرد باد خطا بنشانند

مصر را نیل کشد بر رخ شام آرد چین

عقل کل بود هماناش مهندس در اصل

بود آلت ده استاد مگر روح امین

در مدح قوام الدین حسن وزیر گفته است:

آنکه بتدبیر کار سازی دولت
همّت او همچو خاک راه شمرده
بر کند آثار دوستگامی جودش
جز بسر سفره مکارم او کس
و هم در این باره گوید:

بین در آستان صفیر ملک
عزیز مصر دولت حاتم عصر
جهان حشمت و خورشید رفعت
مدار دولت و کان هر و ت
همای دولت آثارش چو سیمرغ
قوام دولت و دین شمع اقبال
همایون پایه قدرش همایست

در تهنیت ورود امیر جلال الدین مسعود شاه از لرستان بشیراز گوید:

مپاس و شکر خدا را که میر فرخ بخت
بسال هفتصد و چل باسه در تجمّل و ناز
خدایو مملکت آراشه غریب نواز
بخت گاه سلیمان رسید دیگر باز

چنانکه گفته شد در حدود سال هفتصد و پنجاه فوت شده است.

فنا
۱۰۵۵۱

ابوالعباس شیرازی - متوفی ۲۰۶

ابوالعباس احمد بن عمر بن سربج شافعی شیرازی معروف به «باز اشهب» از بزرگان فقهاء شافعی مذهب است که اجدادش شیرازی بوده‌اند و خود در بغداد متولد شده بشیراز رفت و در آن شهر عهده‌دار قضاوت بود. وی در مذهب شافعی متعصب بود، علوم نقلیه را در خدمت ابوالقاسم عثمان ابن سعید بن بشار نماطی (متوفی ۲۸۸) آموخت و بی‌غداد رفت و مقیم شد تا بسال سیصدوشش که در بغداد بجهان دیگر شتافت. تالیفاتش را متجاوز از چهار صد جلد گفته‌اند.

ابوالعباس نیری - متوفی ۰۰۰

ابوالعباس فضل بن حاتم نیری

از فضلاء و ریاضی‌دان‌ها و منجمین قرن سوم هجری است.

ابن ندیم در الفهرست مینویسد: در علم نجوم و هیئات مهارت داشته‌است و او را تالیفاتی شرح ذیل است:

۱ - کتاب الزیج الکبیر ۲ - کتاب الزیج الصغیر ۳ - کتاب سمت القبلة
 ۴ - تفسیر الکتب الاربعة لبطلیموس ۵ - احداث الجوا ۶ - کتاب البراهین -
 کتاب احداث الجوا را برای المعتضد خلیفه عباسی نوشته است، و آلاتی برای تعیین بعد اشیاء ساخته بود.

ابوالعباس با معتضد بالله احمد عباسی (۲۴۳ - ۲۸۹) معاصر بوده سال فوتش بدست نیامد.

صاحب هدیه العارفين می‌نویسد: در حدود سال دو بیست و نود دربار کاه معتضد عباسی مشغول خدمت شد، آنکاه اسامی تالیفات او را چنین نوشته است:

۱ ، تفسیر الکتب الاربعة لبطلیموس ۲ ، الزیج الصغیر ۳ ، الزیج الکبیر

۴، شرح کتاب اقلیدس ۵، شرح المجهسطی ۶، کتاب احداث الجوه ۷، کتاب البراهین و تهیه الات تبیین فیها ابعاد الاشیاء ۸، کتاب سمت القبله.

ابوالعلاء شیرازی - منوفی ۳۸۰

ابوالعلاء طیب شیرازی.

از اطباء حافظ و مشهور قرن چهارم هجری است، و با استاد ابوماهر و علی ابن عیسی مجوسی و ابن مندوبه اصفهانی و شهریاران آل بویه معاصر بود و مدتی طبابت عساکر عضدالدوله دیلمی را بهمهده داشت.

در جلد اول نامه دانشوران بنقل از کتاب تاریخ الحکماء آمده که آن طیب حافظ بعد از وفات عضدالدوله در دربار شرف الدوله فرزند عضد الدوله نیز رتبتی بی نهایت و محرمیتی بسزا یافت، ولی چون شرف الدوله بر خلاف حفظ صحت عمل میکرد و اکثر عمر خویش را در ملامتی و مناهای مصروف میداشت، از حضور وی دوری میکرد، تا آنکه از اکتار در شرب شراب شرف الدوله را درد گلوئی شبیه بخناق عارض شد.

اطبای وی معالجت را بترك شراب و فصد دیدند، نشنید و همچنان بشرب خمر ادامه داد، تا راه بلع ضیق پیدا کرد و صورتش ضعیف شد، ابوالاحمد که از وزاری شرف الدوله بود خلعتی مخصوص بجهت ابوالعلاء فرستاد و امرا برای معالجت سلطان بخواست، و چون ابوالعلاء ببالین شرف الدوله حاضر گردید و معلوم کرد که زمان مرض را معالجت گذشته و تدابیر طبیبیه را فائدتی متمسور نیست بهانه را متمسك بآن گردید که باید جمعی از معارف خبره اطباء شرف حضور پیدا کنند آنگاه بااطلاع همه آنها فصد شود - ملازمان سلطنت تا بخمال آن افتادند که جماعت اطباء را در يك مجلس حاضر نمایند قبل از اجتماع آنها شرف الدوله از صدمت آن مرض صعب العلاج دنیا را وداع کرده سفر آخرت پیش گرفت.

بعضی از معاندین ابوالعلاء را در آن معالجت متهم ساختند که در علاج تکاهل

و عمداً تعلق نموده، از آن روی از اقامت در شیراز دل تنگ گشته بعزم بصره از آن شهر مسافرت اختیار کرده در عرض راه بمرض رشته (پیوک) که عرق مدنی گویند مبتلی گردیده هم بدان علت رشته حیات وی منقطع گردیده در گذشت و این واقعه بعد از وفات شریف الدوله در سنه سیصد و هشتاد هجری اتفاق افتاد.

ابوالعلاء شیرازی - متولد ۴۹۸ هـ قوفی ۵۸۶

ابوالعلاء نجم الدین عبد الوهاب بن شرف الاسلام عبد الواحد بن محمد بن علی حنبلی انصاری شیرازی.

از پیشوایان مذهب حنابله شام در قرن ششم هجری است، پسرش ناصح الدین عبدالرحمن گفته است که پدرم در سال ۴۹۸ متولد شد و در حدود بیست سالگی مفتی و مدرس بود و تمام عمر خود را بعزت و احترام گذرانید، و چون هنگام رحلتش رسید مرا نگریست و من بگریستم گفت: چرا گریه میکنی؟ گفتم خیر است، گفت: اندوهناک مباش زیرا که من هرگز متصدی قضاوت و شحنگی نشدم و کس را آزار نرسانیدم و ب مردم ستم روانداشتم، پس اگر مرا گناهانی باشد آن بین من و خدای عزوجل است، شصت سال مفتی بودم و جز براه راستی و درستی نرفتم و برخلاف دین مبین اسلام فتوی ندادم.

ابوالعلاء در ماه ربیع الاول سال پانصد و هشتاد و شش دارقانی را بدرود گفت (۱)

ابوالفتح دوانی - متوفی ...

حکیم ابوالفتح دوانی.

نصراً بادی مینویسد: خلف حکیم دوانی است، و طیب هوشمند است، بکمالات آراسته، نسخ تعلیق را شیرین و خوب مینویسد، شعرش هم خالی از لطفی

سیار گفته ، چنانچه مثنوی در بحر مخزن مسمی بمظهر الاسرار گفته
و اسرار مخفیة در آن درج است ، چون فقیر قابلیت فهم آنمعانی را ندارم ، اکثر
تفهمیده ماند . خدا توفیق دریافت آن کرامت کند مثنوی دیگر در بحر تحفه دارد
مسمی به « ضیاء النیرین » آن هم بهمان دستور ، چون انتخاب نمودن از مثنویات
حد کمینه نبود این ابیات از غزلیات نوشته شد
در دل هر ذره فیض از جلوه شایسته کرد

نیست تقصیری از او - آینه ما زنگ داشت

خشمگین باز سوی اهل وفا می آئی

ای مه اوج ملاححت ز کجا می آئی ؟

بینمت گرمتر از آه و روان تر از اشک

ظاهراً از دل و از دیده ما می آئی

چون گل بیدار شو از فرش خواب آهسته آهسته

چو نرگس دیده بگشا از حجاب آهسته آهسته

بما هم پرتو لطف تو خواهد سایه گستر شد

که می ناید بهر جا آفتاب آهسته آهسته

رباعیات:

نقدی در عشق چون تپه دستی نیست

قیدی دل را گراتر از هستی نیست

بنگر چه بلندیست که با پستی نیست

تا خاک شدیم نور چشم همه ایم

سال فوتش معلوم نشد.

ابوالفتح شیرازی متوفی ...

ابوالفتح منصور بن داراسب شیرازی

غیاث الدین خواند میر در دستورالوزراء می نویسد: از سایر اکابر فارس و اعظم شیراز بوقور فضائل نفسانی و کثرت کمالات انسانی مستثنی و ممتاز بود و جمال حالش از حلیه فصاحت و بلاغت و زیور حسن خط و لطف عبارت محلی و آراسته مینمود. و او در عنفوان ایام شباب و جوانی که بهترین اوقات زندگانیست در سلك خدمه ملك ابو کالیجار مرزبان بن سلطان الدوله بن عضدالدوله انتظام داشت و بسببی از اسباب از وطن مالوف سفر کرده، رأیت توجه بجانب دارالسلام بر افراشت. و چون بدان بلده فاخره رسید والقائم بامرالله بوقور فضل و کمالات او مطلع گردید قامت قابلیتش را بخلعت وزارت آراسته گردانید و امین الدوله مجدالوزراء لقب نهاد و تقرب مجدالوزراء بر درگاه خلافت پناه بدرجهای انجامید که عمیدالملک کندری وزیر سلطان طغرل بك سلجوقی بر حال او رشک برده، نزد سلطان زبان بغیبتش بگشاد و سخنان عمیدالملک در دل سلطان جای گیر شده در باب التماس عزل وزیر نامه ببغداد فرستاد و چون خلیفه یارای آن نداشت که ملتمس سلیمان را رد نماید آن وزیر صائب تدبیر را معزول ساخت.

میرخواند سال فوتش را معلوم نکرده است و در جای دیگر هم ندیدم.

ابوالفتح شیرازی متوفی ۱۱۹۴

ابوالفتح خان فرزند کریم خان زند وکیل الدوله.

از شعراء قرن دوازدهم هجری است، مختصر ترجمه حالش در روزنامه میرزا محمد کلاتر فارس (که باهتمام دانشمند فقید معاصر عباس اقبال آشتیانی در سال ۱۳۲۵ شمسی در طهران چاپ شده) آمده است.

صاحب فارسنامه ناصری هم از روزنامه مزبور نقل کرده است، ما حاصل آن

چنین است که چون کریمخان زند در روز سیزدهم صفر سال ۱۱۹۳ وفات یافت و زکی خان نیز در همان سال کشته شد، دو پسر کریمخان ابوالفتح خان و محمد علی خان که در یزد خواست بودند بشیراز آمدند و اهالی شهر از آنها پذیرائی شایانی کردند، اما ابوالفتح خان که خیلی جوان بود «شاید در حدود بیست سال» بنارا بر شرب مدام گذاشت و از احوال ملک و ملت غافل ماند، و هر قدر میرزا محمد خان کلاتر او را اندرز داد که نخست باید تاج و تخت سلطنت را که مدعیان زیادی دارد حفظ کند و آنگاه بعیش و نوش پردازد، اعتنا نکرد تا صادقخان زند از کرمان آمد و او نخست دم از وفاداری نسبت بشاه جدید زد و او را نصیحت کرد که دست از شراب و کباب بردارد، سودی نبخشید، پس صادقخان خود بخيال سلطنت افتاد و ابوالفتح خان را گرفته کور و خانه نشین کرد و او هم در گوشه انزوا باز آن قدر شراب نوشید تا شربت ناگوار مرگ کشید. و مدت سلطنتش شصت و نه روز بود.

نگارنده گوید بدان جهت نام او را در این کتاب آورده‌ام که صاحب تذکره روز روشن او را شاعر دانسته و نوشته است که طبعی رسا و فکری فلاک فرساراست و دو بیت ذیل را باو نسبت داده است -

نه‌خلی است وفا که در زمانه جز محنت و غم ثمر ندارد
این قطره خون که دل شدش نام تاب ستم اینقدر ندارد
در سال هزار و یکصد و نود و سه وفات یافته است

ابوالفضائل شیرازی متوفی - ۷۴۰

ابوالفضائل شیخ ظهیرالدین اسمعیل بن مظفر شیرازی از فقها و پرهیزکاران بود و در مذهب سنت و جماعت متعصب - چنانکه وفینکه سال هفتصد و نه سلطان اولجایتو خدا بنده براهنمائی علامه حلی از طریقه حنفی دست برداشت و بمذهب تشیع گروید و دستور داد که نام خلفاء ثلاثه را از خطبه

بیندازند و بجای آنها اسامی حضرت علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام بگذارند
وی مخالفت کرد و گفت: «لا طاعة لمخلوق فی معصية الله»

کتاب «فضائل الصلوة» که در حدیث است از تالیفات او است.

در سال هفتصد و سی در شیراز وفات یافت (۱)

شیرازی = متولد ...

آقای میرزا ابوالفضل مجتهد شیرازی فرزند مرحوم میرزا ابراهیم مجتهد
فرزند محمد علی محلاتی.

از فقهاء و مجتهدین معاصر است که بر خلاف مندرجات «اعلام الشیعه»
بحمد الله هنوز در قید حیات است و در شیراز ملجاء و مرجع عموم.

در سفر اخیر بشیراز قصد زیارتش کردم، معلوم شد زیارت مشهد مقدس
رفته است، از فرزند ارجمندش آقای صدرالدین محلاتی که مردی دانشمند و شاعر
و رئیس یکی از محاضر شیراز است ترجمه حال خودش و پدر بزرگوارش را



آقای میرزا ابوالفضل مجتهد محلاتی شیرازی

خواستم مسامحه کرده و چون این کتاب در شرف چاپ بود ناچار مختصر ترجمه او را از کتاب «اعلام الشیعه» ترجمه و اقتباس کردم.

اعلام الشیعه مینویسد: آقای میرزا ابوالفضل در سامره از بطن دختر میرزا احمد مستوفی برادر مرحوم حاج میرزا محمد حسن مجدد شیرازی متولد شده است و در خدمت علماء سامره تحصیل کرده، و در سال ۱۳۱۵ در خدمت پدربزرگوارش (مرحوم میرزا ابراهیم مجتهد شیرازی) بشیراز رفته است.

بهر حال فعلا صاحب ترجمه از علماء طراز اول شیراز است و مردم باو اداوت و عقیده دارند.

ابوالفضل کازرونی - متوفی ۹۳۰

ابوالفضل خطیب کازرونی.

صاحب فارسنامه ناصری مینویسد: سالها در کازرون و شیراز بتدریس و تعلیم علوم اشتغال داشت، و در علوم عقلیه خدمت علامه روانی تحصیل نمود و در سال نهصد و سی وفات یافت.

صاحب نزهة الخواطر در جلد چهارم کتاب خود مینویسد: شیخ عالم بزرگ علامه ابوالفضل خطیب کازرونی از اساتید مشهور است - در شیراز متولد شد و در محضر درس جلال الدین محمد بن اسعد صدیقی روانی و سایر علماء تحصیل کرد - آنگاه به هندوستان رفت و در ایام سلطنت محمود بن محمد گجراتی وارد گجرات شد و در آن شهر رحل اقامت افکند و بتدریس مشغول شد و شیخ مبارک بن خضر ناگوری و جماعت زیاد دیگر از شاگردان او بوده اند.

وی تعلیقات نفیسی بر تفسیر بیضای نوشته است.

در سال نهصد و سی وفات یافت.

ابوالقاسم اصطهباناتی - متولد ۱۲۱۴

آقای شیخ ابوالقاسم علامه اصطهباناتی فرزند میرزا احمد شیخ السلام از علماء و حکماء معاصر است ، که علوم متداوله عصر را فرا گرفته و بعلامه شهرت یافته است.

او را منظومه‌ای در حکمت است که قریب هزار بیت میباشد و بیت اول آن چنین است:

اول ما جاد به طرف القلم مفتوح الکلام بدوءه الرقم (۱)

ابوالقاسم بوشهری - متولد ۱۲۶۶ متوفی ۱۳۲۲

مرحوم سید ابوالقاسم ملقب بسلطان العلماء بن سید عبدالله بن سیدعلی بن سید محمد ابن سید عبدالله بلادی بوشهری (۲) از فقهاء معاصر است ترجمه اش را پسرش مرحوم حاج سید عبدالله در کتاب «الغیث الزائد» آورده است.

۱- اعلام الشیعه

۲- بوشهر : Bushire شهرستان بوشهر یکی از شهرستانهای هشتگانه استان هفتم و مرکز آن بندر بوشهر است.

بندر بوشهر : مرکز شهرستان بوشهر و در انتهای شمال باختری شبه جزیره بوشهر واقع شده است و در مواقع طوفان و بالا آمدن آب دریا تقریباً مبدل بجزیره میشود ، فقط راه ارتباطی کازرون بوشهر را که از سطح زمین بلند ساخته شده آب نمیکرد . محل اولیه شهر در دوازده کیلومتری محل فعلی واقع شده و نام آن ریشهر بوده که گویا در زمان نادرشاه از لحاظ مناسب بودن جای کنونی برای بندرگاه و ساختمان شهر انتخاب شده است ، و در زمان کریغمان زند آباد گشته است

قبل از احداث بندر شاهپور و کشیده شدن خط آهن سرتاسری کشور این بندر مهمترین بندر جنوب از لحاظ نظامی و اقتصادی بوده ولی فعلاً در درجه دوم اهمیت است

پس از تحصیل در نجف ببوشهر رفت و سالهای دراز در آن بندر پرتق و فتح امور شرعیه پرداخت و مزاج عامه بود تا بسال هزار و سیصد و بیست و دو که وفات یافت (۱)

ابوالقاسم سروستانی = متوفی ۶۴۰

شیخ ابوالقاسم عبدالرحیم بن محمد سروستانی (۲)

از فقهاء و علماء قرن هفتم هجری است - سالهای دراز در شیراز بتدریس علوم دینی اشتغال داشت - و در مدرسه مخروبه‌ای مسکن گزیده بود و از ممر

بقیه از صفحه ۱۱۳

فاصله آن تا شیراز ۲۹۵ و تا بندر لنکه در حدود ۶۰ کیلومتر است ، بواسطه نداشتن عمق کافی کشتیهای بزرگ جنگی و تجاری قادر بپهلو گرفتن در بندرگاه شهر نیستند ، و در حدود شش تا هشت کیلومتری بندر لنکه میاندازند ، ولی کشتیهای کوچک جنگی و قایقهای موتوری و شرعی باسکله وارد میشوند ، با آنکه ساختمانهای جدیدی در شهر نشده بواسطه مرکزیت سابق شهرداری ساختمانهای زیبا و وسیع دو طبقه متعدد است - سه خیابان جدید الاحداث بنامهای ساحلی - پهلوی و شاهپور و چند بازار سرپوشیده (که اغلب احتیاج بتعمیر دارد) در شهر وجود دارد.

آب مشروب شهر از باران و یک رشته قنات است که بوسیله لوله وارد شهر میشود ، روشنایی شهر بوسیله برق میباشد کلیه ادارات دولتی و شعبه بانک ملی و فونسلگری دولت انگلیس و یک کارخانه برق یک کارخانه یخساز و یک کارخانه ربندگی و بافندگی یک بیمارستان یک دبیرستان - چند دبستان و در حدود هشتصد باب دکان و مغازه در شهر وجود دارد

نفوسش : ۳۰۵۴۲ نفر - زبان اهالیش : فارسی و بواسطه معاشرت با خارجیها اغلب مکالمه بزبانهای عربی و انگلیسی وارد و را قاهر هستند - منهبشان شیعہ اثنی عشری - اصولی و اخباری است.

شغل اهالیش : تجارت - کسب - دریانوردی - و صید ماهی است

۱ - اعلام الشیعہ

۲ - سروستان Sarvestan نام یکی از بخشهای چهارگانه شهرستان شیراز است و قصبه مرکز بخش نیز بهین نام - این قصبه در نود کیلومتری جنوب خاوری شیراز و هفاد و شش

(بقیه در صفحه ۱۱۵)

آسیائی که داشت اعاشه می کرد - و چون محتاج قوت لایموت میشد شخصاً آسیا
میرفت و آرد را بر سر گذاشته بخانه می آورد.

در عمر خود ازدواج نکرد و بامور دنیوی پرداخت - و معاشرینش منحصر
بطلاب علم بودند - و اتابك ابوبکر بن سعد زندگی که در زمان او ولیعهد بود اغلب
برای کسب فیض خدمتش میرسید، ولی شیخ با و روی خوش نشان نمی داد و می
گفت: «تورا به خدا برو و مرا تصدیع مده»

گفته اند که یکصد سال تمام عمر کرد و چون مرگ خود را نزدیک دید گفت:
«خدایا از زندگی میر شدم تا کی در آتش اشتیاق لقاییت بسوزم آیا وقت آن
نرسیده است که مرا بسوی خود خوانی»

پس از این تمنی پاهای خود را دراز کرد و با آسایش تمام بسرای
جاویدان شتافت و لیک حق را اجابت گفت - و در دارالسلام مدفون شد سال
فوتش ششصد و بیست است

(بقیه از صفحه ۱۱۴)

کیلومتری شمال باختری فسا و صد و هفتاد کیلومتری باختری نیریز واقع شده
هوایش معتدل است - آب قصبه از قنات و چشمه تامین میشود و جمعیتش بالغ بر
چهار هزار نفر است - زبان اهالی فارسی و مذهبشان شیعه میباشد - شغل اهالی : تجارت -
زراعت - باغداری - و صنایع دستی زنان قالی بافی است
در حدود سی و پنج دکان و دو دبستان دخترانه و پسرانه و ادارات دولتی بخشداری
ژاندارمری - دارائی نایبده کی فرهنگ بهداری پست و تلفن و آمار دارد بوسیله شوسه بشیراز
و فسا و اصطهبانات و نیریز مربوط است

نیر سروستان نام دهی از دهستان بوانات و سرجهان شهرستان آباده است که در ۳۶
کیلومتری جنوب خاوری سوربان و ۸۲ کیلومتری شوسه شیراز باصفهان واقع شده - هوایش سردسیر
و سکنه اش دو بیست و هشتاد و نه نفر - مذهبشان شیعه و زبانشان فارسی است آبش از قنات -
محصولش - غله - میوه - شغل اهالی زراعت - و باغبانی است

ابوالقاسم شیرازی - متولد ۱۲۱۱ متوفی ۱۲۸۶

حاج شیخ ابوالقاسم شیخ الاسلام فرزند شیخ محمدحسین شیخ الاسلام شیرازی در سال ۱۲۱۱ در شیراز متولد شد - و پس از تحصیل علوم متداوله عصر خود از فقه و اصول و تفسیر و حدیث بر مسند حکومت شرعیه نشست و مادام العمر بنشر علوم دینی و فتاوی و احکام شرعیه اشتغال داشت .
در سال ۱۲۸۵ بمکه مشرف شد و پس از ادای مناسک حج بمدینه رفت و چندی در آنجا اقامت داشت تا در محرم ۱۲۸۶ که در آن شهر وفات یافت و قرب بقیع مدفون گشت. (۱)

ابوالقاسم شیرازی - متوفی ۵۰۷

ابوالقاسم ناصر بن احمد نحوی شیرازی از نحویین قرن پنجم و ادائل قرن ششم هجری است - و شرح اللمع ابن جنی در نحو از تالیفات او است.
در سال پانصد و هفت و فوات یافت (۲)

ابوالقاسم شیرازی - متوفی ۴۸۵

ابوالقاسم هبة الله بن عبدالوالت بن علی بن احمد حافظ شیرازی از مورخین قرن پنجم هجری است - و کتاب تاریخ شیراز از تالیفات او است .
در سال چهارصد و هشتاد و پنج وفات یافت.

ابوالقاسم شیرازی - متوفی ۰۰۰

شیخ ابوالقاسم بن محمد رضا بن مهدی بن محسن شیرازی

۱- فارسنامه ناصری

۲- مدیة العارفین - جلد دوم

از ادباء و فضلاء و خطاطین قرن سیزدهم هجری است ، صاحب کتاب «المآثر
والانار» پدرش محمد رضا را بفضل و دانش ستوده و می نویسد در شهر حویزه
سکونت داشته است.

سال فوتش بدست نیامد

ابوالقاسم شیرازی - متوفی ۱۳۲۸

حاج میرزا ابوالقاسم طیب شیرازی

در فارسنامه ناصری آمده است - سالها در شیراز مشغول معالجه مرضی بود و
در سال هزار و دوست و هفتاد و هشت وفات یافت - و او را پسری بنام میرزاغیاث
است که اوهم طیب بوده و ترجمه اش خواهد آمد.

ابوالقاسم شیرازی - متولد ۶۷۰ متوفی ۷۳۶

کمال الدین ابوالقاسم احمد بن محمد بن محمد بن هبة الله بن محمد بن هبة الله الشیرازی الشافعی
از فقهاء قرن هشتم هجریست ، فقه را در محضر تاج الدین فرازی و زین الدین
فازقی آموخته و اصول را نزد شیخ صفی الدین هندی خوانده است .
ذهبی می گوید : مردی متواضع و صاحب معرفت بود - در ماه صفر هفتصد و
سی و شش وفات یافت .

ابوالقاسم فسائی - متوفی ۴۶۷

ابوالقاسم زید بن علی بن عبدالله فسائی

از فضلاء و ادباء قرن پنجم هجری بود - از فارس بحلب رفت و در آنجا
سکونت اختیار کرد و پس از چندی به دمشق رفت .

تالیفاتش : ۱- شرح الايضاح ابوعلی فارسی (در نحو) ۲- شرح الحماسه

در سال چهارصد و شصت و هفت در طرابلس شام وفات یافت

- متوفی ۷۲۵

۰۰۰

شیخ جلال الدین مسعود بن مظفر بن محمد بن مظفر بن روزبهان بن طاهر ربعی
عدوی شیرازی.

از علماء و زهاد مشهور قرن هفتم و اوایل قرن هشتم هجری است - دو بار
در پنهانی بحج بیت الله رفت که مبادا عوام الناس این کارش را بدستایند و عشمبول
ریا شود - مردهرا در جامع سنقری و بر مزار شیخ کبیر موعظه میکرد - و چون از
برادران خود و حبشیگری و نااهلی دید در مسجد باب الخلیج مسکن گزیدند و در
آن محله عده زیادی بتلقین او از فسق دست کشیده و تائب شدند.
او را تالیفاتی است :

۱- مفتاح الرویات و مصباح الحکایات - در تفسیر که چهار مجلد بوده -
۲- کتابی در فضائل اهل بیت مشتمل بر دوازده باب.
صاحب شد الازار مینویسد این دو بیت را بخط او دیده‌ام.

قدم لنفسك ما استطعت من التقى ان المنية نازل بك يا فتى (۱)
اصبحت ذافرح كانتك لا تری احباب قلبك في المقابر والیلى

در سال هفتصد و بیست و پنج در شیراز وفات یافت .

ابن ابوالولی شیرازی - متوفی ۰۰۰

میر ابوالولی انجو شیرازی .

از سادات انجوی شیراز و از فقهاء اهلی متعصب در تشیع بود، خورموجی
در آثار جعفری مینویسد:

«صدر الممالک شاه عباس ماضی بوده است.»

سال فوتش بدست نیامد .

۱- یعنی نمیتوانی برای خویش برهین‌کاری را ذخیره کن، زیرا ای جوان مرگ در پیش
تو است - بامداد خود را بامسرت آغاز میکنی و گویی نمی‌بینی دوستان صمم خود را که در برها
پوسیده اند -

ابوبکر ارجانی - متولد ۴۶۰ متوفی ۵۴۴

قاضی ناصح الدین ابوبکر احمد بن محمد بن حسین شافعی ارجانی. از دانشمندان و شعراء قرن پنجم و نیمه اول قرن ششم هجری است. در شوشتر قاضی بود - اشعارش در نهایت لطافت است و از ابن ماجه روایت میکند - عماد کاتب اصفهانی در «خریده» مینویسد - ارجانی در اوائل عمر در مدرسه نظامیه اصفهان تحصیل میکرد و در ربیع الاول سال پانصد و چهل و چهار در شوشتر وفات یافت.

دیوان اشعارش در سال ۱۳۰۷ در بیروت چاپ شده است - از او است :

انا اشعر الفقهاء غیر مدافع	فی العصر اوانا افقه الشعراء
شعری اذا ما قلت دونه الوری	بالطبع لا يتكلف الالتقاء
كالصوت فی ظل الجبال اذا علا	للسمع هاج تجارب الاصداء
و هم از او است:	

شاور سواك اذا نا تيك نائبة	یوماً و ان كنت من اهل المشورات
فالعين تنظر منها مانأى و دنا	ولا تری نفسها الا بمرآة
در صنعت قلب گفته است:	

احب المرء ظاهره جمیل	و باطنه لصاحبه سلیم
مودته تدوم لكل هون	و هل كل مودته تدوم؟

لو كنت اجهل ما علمت لسرنی	جهلی كما قد ساهنی ما أعلم
كالصفر يرتع فی الرياض و انما	حبس الهزار لانه يتروم

ابوبکر بیضاوی - متولد ۳۹۲ متوفی ۴۶۸

ابوبکر محمد بن احمد بن عباس شافعی بیضاوی. از فقهاء قرن پنجم هجری است - و او را مصنفانی بشرح ذیل است :

۱- الادلة في تحليل مسائل التبصرة (در چند جلد) ۲- الاشاد في شرح الكتاب الصمري ۳- التبصرة (در فروع دين) ۴- التذكرة في شرح مسائل التبصرة در سال چهارصد و شصت و هشت وفات یافت. (۱)

ابوبکر بشير ازى متوفى ۴۱۱

ابوبکر احمد بن عبدالرحمن بن احمد بن محمد بن موسى الحافظ شيرازى. از محدثين موثق سنت و جماعت بود - از ابوبکر احمد بن ابراهيم - و ابى سهل بشير بن احمد اسفراينى - و ابى احمد محمد بن محمد بن اسحق وغيرهم ، از مشايخ خراسان و جبل و عراق عرب روايت ميکند. و ابوطاهر بن سلمه و ابوالفضل بن غيلان و ابوبکر زنجاني از او روايت کرده اند مردى راستگو و موثق و حافظ حديث بود و در همدان سکونت اختيار کرده بود.

در سال چهارصد و چهار بشير از رفت ، و در چهارصد و يازده در آن شهر فوت شده.

او را تاليفى است در القاب روات (۲)

ابوبکر طمستانى - متوفى بعد سال ۴۰۴

ابى عبدالرحمن السلمى در كتاب طبقات الصوفيه مينويسد : ابوبکر طمستانى (۳) فارسى از اجل مشايخ طريقت و مردى با حال بود و هيچيك از مشايخ از

۱- هدية العارفين - جلد دوم - چاپ اسلامبول

۲- معجم البلدان - جلد سوم - چاپ ليزيك

۳- طمستان : بفتح طاء، وميم و سکون سين - شهرى است از شهرهاى فارس که نامده از روات بدانجا منسوب هستند - ولى سمعانى در انساب و ابن اثير در اللباب آنرا نياورده اند ، حاشيه طبقات الصوفيه چاپ مصر صفحه ۷۱ - و يا قوت حموى در جلد سوم معجم البلدان چاپ (۱۸۶۸ ليزيك) مينويسد :
بقيه در صفحه ۱۲۱

خیت مقام باونمیرسند، ابوبکر شبلی اورا بسیار محترم می داشت و مقام اورا بجای می آورد. ابراهیم دبّاغ و سایر مشایخ فارس را ملاقات و مصاحبه کرده بود و مشایخ معاصر همگی او را احترام می گذاشته اند.
از کلمات او است:

«الدّنيا كلها حكمة واحدة - وكل واحد منهم اصاب على قدر ما كشفه له»
«اليقظة - في اهل اليقظة - لعمارة الآخرة ، كما أن الغفلة ، في اهل الغفلة ، لعمارة الدنيا»

«لا يمكن الخروج من النفس بالنفس ، و إنما يمكن الخروج من النفس بالله تعالى . و ذلك بصحة الإرادة لله عزوجل»

«الطريق الى الله تعالى بعدد الخلق» «الطريق له ، ولا طريق اليه»
«كيف اصنع والكون كله عدولي»

«النعمة العظمى الخروج من النفس ، لان النفس اعظم حجاب بينك و بين الله تعالى»

«ما الحقيقة الا في موت النفس» «كل من فرّ من اماتة النفس ، فقد رجع الى تاويل العلم ، الموت باب من ابواب الآخرة ولن يصل العبد الى الله تعالى الا بدخوله» جالسوا لله كثيراً ، و جالسوا الناس قليلاً»

«خير الناس من يرى أن الخير في غيره ، و يعلم ان السبيل الى الله كثير ، غير السبيل الذي هو عليه ، لكي يرى تقصير نفسه فيما هو عليه»

(بقیه از صفحه ۱۲۰)

طمستان : بلفظ تشبیه اصل آن طم و استان بوده مثل دهستان و امثال آن و بفتح اول و دوم شهری است در فارس که جمعی از روای بدان منسوب هستند - اصطخری در مسالك الممالک هم اسمی از آن برده باین معنی که در موقع تعیین فاصله بین شیراز و جزوم کرمان مینویسد : از غما تا طمستان چهار فرسخ و از طمستان تا حومه الفستجان ۶ فرسخ است. ولی در فرهنگ جغرافیائی ایران نامی از آن نیامده ممکنست این شهر از میان رفته یا نام آن تغییر کرده باشد -

مردی باد گفت که مرا وصیتی کن : گفت : الهمة ، الهمة ، فانها مقدمة الاشياء وعلیها مدارها والیها رجوعها ،

ابو تراب اصطهباناتی - متوفی ۱۳۶۰

مرحوم سید ابوتراب بن سید محمد صالح موسوی اصطهباناتی از اسباط سید جعفر کشفی دارابی و از شاگردان میرزا ابوالحسن محقق اصطهباناتی بوده و در شعر عربی و فارسی دست داشته است. تالیفاتش : ۱- حدائق الاعراب (منظومه در نحو) ۲- دره التالیف (منظومه در صرف) .

در سال هزار و نسیصد و شصت در اصطهبانات درگذشت (۱)

ابو تراب شیرازی - متوفی ۱۴۷۴

شیخ ابوتراب امام جمعه شیراز ابن شیخ محمد مفید بن شیخ عبدالنبی بن شیخ محمد مفید بن شیخ حسین جزائری شیرازی صاحب فارسنامه ناصری مینویسد : عمر خود را در تعلیم و تدبیر علوم مسلمانی و نصائح ملوک و فرمانفرمایان و شفاعت ستم رسیدگان از ستمگاران بسر رسانید - و از این رهگذر زحمتها کشید و در سال هزار و دوویست و پنجاه و شش بر خلاف رضا با جماعتی از علماء و بنی اعمام بدارالخلافة رفته مدت سه سال توقف فرمود - و از امنای دولت تقاضای هیچ مطلبی ننمود - پس محمد شاه قاجار جناب شیخ را ملاقات فرمود و خاطرش را مسرور داشته با احترام تمام بمصاحبت امیر کبیر میرزا نبی خان والی مملکت فارس نمود ، و کما فی السابق بتدبیر علوم دینی و نصایح بزرگان و اعیان اقدام فرموده پناه هر پناهنده و شفاعت خواه هر ستم رسیده بود ، و در سال هزار و دوویست و هفتاد و دو در شیراز به رحمت ایزدی پیوست

ابو تراب شیرازی - متوفی ۱۲۸۸

شیخ ابوتراب بن شیخ محمد علی بن شیخ احمد شیرازی محلاتی از فقهاء و زهاد قرن سیزدهم هجری است، سالها در نجف تحصیل کرد و همواره از خوف خدا دیده‌ای گریان و جگری بریان داشت، و تن بر ریاضت خسته و زبان را بذکر اوراد و اذکار مداوم میداشت، عاقبت پس از سال ۱۲۸۸ در خزانة حمام نجف غرق شد و بسرای دیگر شتافت (۱) و او را فرزند برومندی بنام شیخ مرتضی محلاتی شیرازی بود که در شیراز متوطن و از مجتهدین جامع الشرائط میبود و ترجمه اش خواهد آمد.

ابو حامد شیرازی - متوفی ۷۰۵

امام ناصرالدین ابوحامد محمود بن امام ضیاءالدین مسعود بن محمد شیرازی - از علماء و زهاد عصر خود بود، چهل سال منزوی و دور از قال و قیل خلق میزیست، و جز برای ادای نماز جمعه از خانه بیرون نمیشد. وقتی قاضی رکن‌الدین یحیی بن اسمعیل فالی (ممدوح شیخ سعدی، متوفی ۷۰۷) بدیدن او رفت و از طرز چله نشینی و ریاضتش پرسش کرد، در جواب گفت: «من اینها را ندانم، همینقدر دانم که چهل سالست تا از این زاویه بیرون نرفته‌ام».

شیخ ظهیرالدین عبدالرحمن بن علی (متوفی ۷۱۶) و مولانا جمال‌الدین عبدالمجید بن عبدالرحمن شافعی کوه‌گیلویه‌ای مؤلف کتاب «البحر الصغیر» از دوستان و مصاحبین او بوده‌اند، و هفته‌ای یکبار برای ذکر و سماع بدیدنش میرفته‌اند، و شرط مجلس این بوده که عدّه حضار از بیست و یک نفر تجاوز نکند. ابوحامد در سال هفتصد و پنج وفات یافت و در جوار قبر پدرش ضیاءالدین مسعود در شیراز دفن شد. (۲)

(۱) اعلام الشیعة

(۲) شد الازار چاپ طهران

ابوحیان شیرازی - متوفی ۴۰۱

ابوحیان علی بن محمد بن عباس توحیدی معتزلی المذهب و صوفی المشرب نیشابوری یا شیرازی یا بغدادی الاصل شیرازی المسکن والمدفن .

از علماء و فضلاء و صوفیه مشهور قرن چهارم هجری و در فقه و کلام و نحو و شعر و لغت و نضوف سرآمد اقران و معاصرین خود بود ، و با صاحب بن عباد وزیر آل بویه (متوفی ۳۸۵) و ابوعلی احمد بن محمد مسکویه (صاحب تجارب الامم متوفی ۴۲۱) معاصر و معاند میبود ، و در تألیفاتش این دو را نکوهش کرده است .
 محب الدین نبطار او را ستوده و گفته است که صحیح العقیده بوده .
 لیکن مورخین و نویسندگان دیگر مانند ابن جوزی و یاقوت حموی و ابن ابی الحدید و ابن خلکان او را بفساد عقیده متهم داشته اند . و صاحب بن عباد در صدر کشتنش برآمد ولی فرار کرد و متواری شد .

ابوحیان با آنکه بتمام معنی دانشمند و ادیب و صوفی مشرب بود ، و یاقوت حموی در باره اش گفته است :

« ابوحیان متفطن در تمام علوم بود اعم از لغت و شعر و نحو و ادبیات و فقه و کلام و تصوف و فلسفه و بلاغت » جای شگفتی است که نوشته اند از جعل اخبار و احادیث و درج آنها در کتابهایش خود داری نمیکرده !

وسبکی (متوفی ۷۷۱) در مجلد چهارم کتاب گرانهای «طبقات الشافعية الكبرى» که متضمن ترجمه مشاهیر فقهای شافعی از قرن سوم تا هشتم است ،

از قول ابو عبدالله شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان بن قایماز ترکمان شافعی (متوفی ۷۴۸ در دمشق) و ابن فارس صاحب کتاب «الفریده و الخریده» پس از آنکه شرحی در الهاد صاحب ترجمه نوشته مینگارند «ابوالفرج بن الجوزی در کتاب تاریخ خود مینویسد» زنادقه اسلام سه تن بوده اند : ابن راوندی و ابوحیان توحیدی و ابوالعلاء معری ، و از آن دو بدتر همانا ابوحیانست زیرا که این شخص مافی الضمیر

خود را که الحاد بوده صریحاً اظهار نکرده و ابراز نداشته بلکه تمجید را شیوه خود قرار داده است !

چنانکه گفته شد ابوحیان با صاحب بن عباد همچنین با ابوالفضل بن العمید که در شهر ری بودند میانه خوبی نداشت و کتابی بنام « اخلاق الوزیرین » (۱) در ذم آنها پرداخت . ولی با وزراء صمصام الدوله یعنی عبدالله بن عریض شیرازی و ابن سعدان (متوفی ۳۷۵) میانه خوبی داشت و از آنها احسان دید .

نیز ابوحیان با شیخ الشیوخ ابوالحسین بیضاوی (سابق الذکر متوفی ۴۱۵) اختلافی داشت و روزی که ابوحیان وفات کرد شبش بیضاوی او را در خواب دید و از او پرسید که « خدا با تو چه معامله کرد ؟ » جواب داد « علی رغم انف تو مرا آمرزید » پس بامدادان بیضاوی باصحابش دستور داد که نعش او را با احترام تمام بقبرستان برند و خود بر او نماز خواند و لوحی بر مزارش گذاشت که این عبارت بر آن نقش شده بود : « هذا قبر ابی حیان التوحیدی » .

تألیقاتش بقرار ذیل است :

۱. اخلاق الوزیرین ۲. البصائر والذخائر در ده جلد (۲) ۳. الحج العقلی
۴. الاشارات الالییه ۵. الصدیق والصدیقه یا الصداقه و الصدیق ۶. الامتاع
- والمؤانسه در دو جلد ۷. المقامات ۸. المقایسات ۹. ریاض العارفین
۱۰. المحاضرات و المناظرات ۱۱. الحنین الی الاوطان ۱۲. تقریظ المجاحظ
۱۳. تذکره التوحیدی ۱۴. الزلفه ۱۵. رساله فی اخبار الصوفیه ۱۶. رساله بغدادویه ۱۷. رساله فی زلات الفقهاء (۳)

(۱) در جلد اول لغت نامه دهخدا نام این کتاب «مثالب الوزیرین» ذکر شده .

(۲) در لغت دهخدا بنام « البصائر والذخائر » آمده و این غلط است

(۳) در جلد اول دائرة المعارف اسلامی چاپ مصر آمده که چند نسخه از کتابهای او در کتابخانه فاح در اسلامبول موجود و ذیل شماره‌های ۳۶۹۵ تا ۳۶۹۹ - ۱۷ مضبوط است - و صاحب معجم المطبوعات در جلد اول کتاب خود که سال ۱۳۴۶ در مصر چاپ شده مینویسد : کتاب « الادب والانشاء فی الصداقه والصدیق » در سال ۱۳۲۳ و المقایسات در ۱۳۳۰ در هندوستان و مناظره ابن یونس الفتائی و ابی سعید السیرافی . روایة ابی حیان التوحیدی با ترجمه انگلیسی آن در ۱۹۰۵ در لندن چاپ شده است .

ابیات ذیل از او است :

فکرّت فی الدنیا و جدّتها	فادا جمیع جدینہا یبلی (۱)
و اذا جمیع امورہا عقب	بین البسریة فلمّا تبقی
و اذا لها صرف یعدّ لها	فی کل موضع زہرة افعی
و لقد مررت علی القبور فما	میزت بین العبد والمولی
و لقد نظرت فلم اجد خلقا	اعلی لصاحبہ من التقوی
و لقد رأیت فلم اجد احداً	أعزّ من قنع ولا اغنی الخ

در سال چهارصد و یک در شیراز وفات یافت . (۲)

(۱) معنی : در دنیا و چیزهای تازه آن اندیشه کردم و دیدم که تمام تازه های آن فرسوده میشود - و تمام کارهایش دست بدست در میان مردم میگردد و خیلی کم با بشار میماند - و برای هر يك از امور دنیا گردش و تقدیر است که در هر جا زهر افعی برای آن آماده است - و چه بسا بر مزارهایی گذر کردم که میان بنده و آقا نتوانستم تشخیص بدهم - و بسی فخر کردم و نیافتم خوبی برای کسی و الا تر از پرهیزکاری - و نیافتم کسی را عزیزتر و بی نیازتر از فانی .

(۲) صاحب شد الا زار تاریخ فوتش را ۴۱۴ نوشته همچنین در شیراز نامه زر کوب چاپ شیراز ۴۱۴ آمده - ولی زر کوب مینویسد ، این ضعیف از پدر خود شیخ الاسلام شهاب الدین ابوالخیر شنیدم که ابوحیان التوحیدی البغدادی بر درب خفیف بر مقبره ای که بر قبلی مزار شیخ کبیر افتاده مدفونست ، چون تتبع کردم لوحی دیدم بر آن نوشته که ، هذا قبر ابی حیان التوحیدی توفی سنة ستین و ثلثمائة ، و این سالی با آنچه را خود قبلاً نوشته است منسافات عظیم دارد - و حاج خلیفه وفاتش را در سیصد و هشتاد نوشته ، و صاحب ریحانة الادب میگوید : در سال چهار صد در فید حیات بوده - و علامه فقید دهخدا در ائمت نامه (گویا بنقل از کشف الظنون) یکجا سال ۳۸۰ نوشته است ولی بعد سال ۳۶۰ را که مقبول صاحب ، رو ضات الجنات می باشد بدلیل اقوال ابن قفطی (جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف بن ابراهیم بن عبد الواحد الشیبانی مؤلف تاریخ الحکماء و کتابهای دیگر متوفی ۶۴۶) و با فوت حموی مرود میدانند و مینویسد تا رجب ۴۰۰ حیات داشته و بیش از هشتاد سال زندگی کرده ، و مختار علامه قزوینی سال چهارصد و یک است و نگارنده هم آنرا بر سایر اقوال ترجیح داده است .

- متوفی ۶۵۱ یا ۶۵۳

ابوذر معین الدین محمد بن جنید (یا عبدالله بن جنید) بن روزبه کتکی (۱) از فقهاء و مفتیان قرن هفتم هجری است که بعراق عرب و حجاز و شام مسافرت کرد و مدتی در مدینه سکونت داشت - با شیخ جمال الدین ابو الفرج بن جوزی (متوفی ۵۹۷ در بغداد) و شیخ ضیاء الدین عبدالوهاب بن مسکینه شافعی (متوفی ۶۰۷ در بغداد) معاصر بود و فقه اهل تسنن را از آنها آموخت - و از آن پس بشیراز برگشت و در جوار سرای شیخ کبیر (ابو عبدالله محمد بن خفیف متوفی ۳۷۱) قرب پنجاه سال اقامت کرد و با امامت نماز جمعه مشغول بود - ضمناً مشایخ صوفیه با او مأنوس و دوست بوده اند - و صدرالدین ابوالمعالی مظفر بن محمد (متوفی ۶۸۸ یا ۶۸۱) و صائغ الدین حسین بن محمد بن سلمان (متوفی ۶۶۴) و نورالدین عبدالقادر حکیم (متوفی ۶۹۸) و اصیل الدین عبدالله العلوی (از اعقاب محمد بن الحنفیه متوفی ۶۸۵ یا ۶۹۰) که هر کدام در آسمان علم و معرفت ستاره ای درخشان بل آفتابی نو افشان بوده اند از شاگردان او هستند، و در محضرش کسب فضل و دانش کرده اند. ابوذر در ماه ذیحجه سال ششصد و پنجاه و یک (بقول صاحب شد الازار) یا سال ششصد و پنجاه و سه (بقول صاحب شیراز نامه) در شیراز وفات یافت و قرب سرای شیخ کبیر بخاک سپرده شد.

(۱) کتک katak ۱ - دهی است از دهستان نوابع ارسنجان بخش زرقان شهرستان شیراز که در هشتاد و هشت کیلومتری مشرق زرقان واقع شده است .
ب : دهی است از دهستان حومه بخش مرکزی شهرستان فیروزآباد - در سه کیلومتر و نیمی جنوب باختری فیروزآباد .

ج - دهی است از دهستان بیرم بخش گاوبندی شهرستان لار - پنجاه کیلومتری شمال خاوری گاوبندی - بنا بر این کتک نام سه ده میباشد که هر کدام در نقطه ای از فارس واقع شده و معلوم نیست ابوذر اهل کدام يك بوده است ؟

ابو زرعه شیرازی - متوفی ۴۱۵

شیخ عبدالوہاب بن ایوب اردبیلی الاصل شیرازی المسکن والمدفن .
از علماء و زہداء عصر خود بود و مسافرت زیاد کرد و بشیراز برگشت و با
پدرش محمد خدمت شیخ کبیر ابو عبدالله محمد بن خفیف رسید و در خدمت او
بحجاز رفت و چون بمدینہ رسید از او جدا شد .

روزهای جمعه در جامع عتیق شیراز منبر میرفت و خلق را موعظه میکرد ،
ابو زرعه را با شیخ کبیر واقعہ ایست کہ چون بافسانہ شبیہ ایست از ذکر آن صرف
نظر میشود .

در روز پنجم رجب سال چهارصد و پانزده دار فانی را بدرود گفت و مزارش
در شیراز تا این زمان معلوم و معروف است (۱)

ابو سعد شیرازی - متوفی

شیخ ابو سعد محمد بن ہیشم شیرازی .

از فقہاء و شعراء قرن ہفتم ہجری است - و دو بیت ذیل از او
یا غافلا نالما قم فاذا کر اللہ و کن منیبا لدی الاسحار او اھا
اکثر دعاءک و اتل اللہ فی مہل والدمع منسلك یاسین او طابھا (۲)

سال فوتش بدست نیامد و بتعریح شدالازار - در محلہ پالانگران دشتک
شیراز مدفونست و مزارش بہ «علمدار رسول» معروف .

(۱) شدالازار

(۲) معنی : ای کسیکہ در خواب غفلتی برخیز و خدای را یاد کن و هنگام سحر بسوی خدای
مہربان متوجہ شو - بسیار دعا کن و خدای را بآرامی بخوان - در حالتی کہ اشک از
دیدگانت جاریست .

اما ترکیب بیت اخیر غلط است و کلمہ «اللہ» از لحاظ ترکیب نحوی مجہول است - و این
دو بیت عیناً از کتاب شدالازار چاپ طهران صفحہ ۳۲۵ نقل شدہ است - و علامہ قزوینی
نیز متوجہ این غلطی شدہ و ذیل همان صفحہ مرقوم فرمودہ است : یاسین او طابھا مفعول
بہ «اتل» است ولی ترکیب نحوی «اللہ» در مصراع اول معلوم نشدہ چیست .

ابوسعید استخری - متولد ۲۴۴ متوفی ۳۲۸

ابوسعید حسن بن احمد بن زید (۱) بن عیسی بن فضل شافعی استخری (۲)

از فقهاء مشهور شافعی مذهب قرن سوم و چهارم هجری است ، مدتی قاضی شهر قم بود، در لغت نامه دهخدا آمده که مقتدر خلیفه عباسی او را قضاوت سجستان داد و از بیشتر مناقحات مردم آن دیار رابی دستوری و اجازت اولیاء یافت و از اینرو بابطال تمامت آنها حکم کرد ، مردی درستکار و پرهیزکار بوده و او را تألیفاتی بشرح ذیل است

- ۱ - الادب القاضی علی مذهب الشافعی ۲ - الجامع فی الحساب ۳ - الاقضیه
- ۴ - الفرائض الکبیر ۵ - المحاضر والسجات ۶ - شرح جبر و مقابله ابی کامل
- شجاع ۷ - شرح المستعمل ابی الحسن الضریر (در فروع)

در مال ششصد و بیست و هشت در سن هشتاد و چهار در گذشت

(۱) در جلد دوم شذرات الذهب تألیف ابوالفلاح عبدالرحی حنبلی - چاپ مصر - بجای

زیاد « یزید » ضبط شده است

(۲) استخر : Estukhr اراضی مرو دشت را در قدیم همه استخر میخوانده اند

بلکه از بدو صحرای خفرك تا ناحیه رامجرد همه را استخر مینامیده اند - و گفته اند که چهارده فرسنگ طول و ده فرسنگ عرض شهر استخر بوده است و سائهای دراز این محل دارالملك ایران بوده ، پس از حمله عرب بایران شهر استخر خراب شد و تا چند قرن اوائل اسلام شهرکی باین نام وجود داشته است ، واصطخری جغرافی دان معروف و ابو سعید و دیگر دانشمندان که ترجمه آنها در این کتاب آمده است از اهالی قصبه مزبور بوده اند .

اصطخری مینویسد : شهر اصطخر حد متوسط و سمت آن يك میل است ، و یکی از قدیمترین و مشهور ترین شهرهای فارس است ، و تا زمان اردشیر محل اقامت شهریاران ایران بود ، و اردشیر به جور (گور) رفت و بین اصطخر و شیراز دوازده فرسنگ مسافت است و از کوههای آن آهن استخراج میکنند - (بقیه در صفحه ۱۳۰)

ابوسعید سیرافی - متولد ۲۸۴ متوفی ۴۶۸

حسن بن عبدالله بن مرزبان مکنی ابوسعید نحوی معتزلی حنفی
سیرافی (۱)

از بزرگان و دانشمندان عصر خود بود. و در تمام علوم متداوله زمان خود
از ادبیات عربی و حساب و هندسه و علم کلام و فقه و حدیث متبحر و ماهر بود مخصوصاً
در نحو بصرین بسیار بصیر بوده است.

اساتید او در نحو ابن السراج و در لغت ابن درید بوده‌اند.

مدت پنجاه سال در بغداد بقضاوت اشتغال داشت، و در این مدت از راه راستی
و درستی و حفظ حقوق ناس گامی منحرف نگشت و فتاوی او از طریق مذهب حنفی

(بقیه از صفحه ۱۲۹)

فسامی در فارسنامه ناصری آورده است که، شهر استخر بعد از آبادی شیراز باقی بوده، و
عامای اسلامی از آن شهر برخاسته‌اند، مانند: ابوسعید استخری صاحب کتاب، اقالیم، که ذکر
نواحی معموره و بلاد و قری و مسافت میانه آنها را نموده است؛
و معلوم است که فسامی را در اینجا سهوی رو بداده است، که ابو اسحاق ابراهیم استخری
مؤلف «صیرالاقالیم»، را با ابوسعید اشتباه کرده است.

آقای مسعود کیهان معاون دانشگاه طهران در جغرافیای سیاسی خود مینویسد در زمان
ساسانیان فارس به پنج کوره تقسیم میشده: استخر - اردشیر خوره - داراب - شاپور -
قباد خوره - و مرکز کوره استخر شهر استخر بوده که فعلاً خراب است.

(۱) سیراف Siraf سیراف و نواحی آن - سیراف در قدیم شهری بزرگ بوده است و
آبادان و پر نعمت و مشرع بوزیها (یک قسم فابق) و کشتیها و بعد خلفاء رضوان الله علیهم در
وجه خزانة بودی بسبب انک عطر و طیب از کافور و عود و مستدل و مانند آن دخل آن بودی و مالی بسیار
از آنجا خاستی و تا آخر روزگار دیلم هم برین جملت بود بعد از آن پدران امیر کیش مستولی
شدند و جزیره قیس و دیگر جزائر بدست گرفتند و آن دخل کی سیراف را میبود بریده گشت و
بدست ایشان افتاد و رکن الدوله خمار تکین قوت رأی و تدبیر آن نداشت کی تلافی اینحال

(بقیه حاشیه در صفحه ۱۳۱)

میبود و هیچگاه برای احکام صادره اجرتی نگرفت و با کتابت اعاشه میکرد، چون یکی از محاسن او حسن خطش بود و برای هر ورق کتاب درهمی اجرت میگرفت.

ضی احمد بن خلکان در وفیات الاعیان آورده است که مردم در محضر سیرافی حاضر میشدند و او فنون عدیده بآنها میآموخت، منجمله قرابت صحیح قرآن مجید و علوم قرآن و نحو و لغت و فقه و موازیث و حساب و کلام و نقد الشعر

نمبر ۱۰۱

کند. و باین همه یکدوبار بسیراف رفت تا کشتیهای جنگی سازد و جزیره قیس و دیگر جزائر بگیرد و هر بار امیر کیش او را تحفه فرستادی و کسان او را رشوتها دادی. تا او را باز گردانیدندی و عاقبت چنان شد که یکی بود از جمله خانان نام او ابوالقاسم و سیراف نیز بدست گرفت و بهر دوسه سال کی لشکری را آنجا فرستادی و رنجها کشیدندی از وی نتوانستندی شدن. و چون حال آنجا برین گونه بود و هیچ بازرگانی بسیراف کشتی نیارست آورد از بهر اینی راه بکرمان یا مهربان یا دورق و بصره او گنبدند (افگنند) و بر راه سیراف جز چرم و زرافه (شاید زرباف بوده) و اسباب کی پارسیان را بکار آید نیاوردند و از این سبب خراب شد و جامع و منبر دارد و نواحی و اعمال بسیار دارد. اما گرمسیر عظیم است و هیچ آب نیست و آب باران خورند الا دوسه چشمه کی هست نقل از کتاب فارسنامه ابن بلخی چاب کبیر بیج صفحه ۱۳۶ -

اما آقای اسمعیل نورزاده بوشهری در کتاب «ایران کنونی و خلیج فارس» مینویسد بندر طاهری همان سیراف قدیم است که در سی و شش کیلو متری جنوب کنگان واقع شده میگویند شخصی بنام طاهر عرب در این بندر سکونت داشته و امروزه این بندر بنام او مشهور شده. مردم آنجا در سالهای پیش بامور غواصی و صید مروارید اشتغال داشتند اکنون بواسطه کسادی بازار تجارت مروارید از غواصی دست کشیده بامر کشت و زراعت مشغولند و نیز عدمای ماهی گیر.

استخری مینویسد: و بعد از شیراز سیراف مهمترین شهرهای فارس است و از حیث وسعت تقریباً باندازه شیراز بوده و خانه های آنجا از سنگ و چوبهای ضخیم ساخته شده. و دارای چند طبقه بوده و جمعیتش زیاد و آب مشروبش گوارا و میوه آنجا را از کوه جام میآورند، وارداتش عبارت از عود و عنبر و کافور - خیزران - عاج - تخته آبنوس - کاغذ - صندل - ادویه - عطریات

و ابو حیان توحیدی نیز در کتاب تفریظ خود او را بسیار ستوده است ،
 یاقوت حموی در معجم الادباء آورده است که «پدر ابو سعید زردشتی و اسمش
 بهزاد بود و چون مسلمان شد سیرافی او را عبدالله نامید ، و سیرافی در بغداد علم
 قرآن و لغت و فقه تدریس میکرد و قرآن را بر ابوبکر بن مهاجد قرائت نموده و
 علم لغت را از ابن درید و نحور را از سراج و صیرفان نحوی آموخت »

ابن خلکان گوید بین سیرافی و ابوالفرج اصفهانی رقابت و همچشمی بلکه
 دشمنی بود و ابوالفرج بیت ذیل را در هجو او ساخته است :

لست صدراً ولا قرأت علی صدر ولا علمک البلی بشاف (۱)

لعن الله کل شعر و نحو و عروض یعنی من سیراف

یعنی تو استاد نیستی و علمی را بر استادی نخواننده ای و علم تو کسی را از بلای
 نادانی شفا نمیبخشد ، خدا لعنت کند هر نحو و شعر و عروضی را که از سیراف
 میآید .

سید رضی مجتهد بزرگ امامی از شاگردان سیرافی بوده و در صباوت نزد
 او نحو میخوانده و چون سیرافی وفات یافته ابیات ذیل را در رثاء او گفته است :-

هنی و انواع بارچه های ابریشمی و منسوجات ثنایی و مروارید در این شهر داد و دهاییست -

یاقوت حموی راجع بوجه تسمیه این قسمت از ایران افسانه منجلی باشد مضمون چنینست - چون
 کبکوس خواست باسان همود کند و از چشم مردم غائب شد خداوند نارا مامور نرمود که او را
 مخدول کند - پس کبکوس در سیراف سقوط کرد و از مردم آنجا آب و شیر خواست یعنی گفت
 «شیر آب» و نازبان آنرا معرب کرده «سیراف» گفتند (۱)

و هم او گوید : سیراف شهر بزرگی است در ساحل خلیج فارس و حاصل بین سیراف و بصره
 اگر باد موافق کشتی باشد هفت روز است .

(۱) یاقوت حموی رومی «بکاف» ضبط کرده است - رجوع شود بمعجم الادباء جلد

لم ينسنا كافي الكفاة مصابة
 حتى دهانا فيك خطب مضلم
 قرح على قرح تقارب عهد
 ان القروح على القروح لا وجع
 و تلاحق القصلا اعدل شاهد
 ان الحمام بكل علق مولع (۱)

تالیفاتش : ۱ - اخبار النجاة البصریین ۲ - الاقناع (کتابیست در نحو که موفق با تمام آن نشده و پس از مرگش پسرش یوسف بن حسن آن را بیایان رسانید)

۳ - الفات القطع و الوصل ۴ - جزیره العرب ۵ - در یدیه (شرح مقصوده ابن درید)

۶ - شرح بر کتاب سیبویه (در قاهره مصر و برلن چاپ شده) ۷ - صنعة الشعر و البلاغه ۸ - طبقات النجاة ۹ - کتاب اسماء جبال تهامة و سكانها ۱۰ - المدخل الي كتاب سيويه ۱۱ - الوقف والابتداء .

در روز دوشنبه دوم ماه رجب سال سصد و شصت و هشت در بغداد درگذشت

أبي سعيد شیرازی - متوفی ...

ابو سعید برغش شاعر صوفی شیرازی

از عرفاء قرن هفتم هجری است ، و از اصحاب شیخ شهاب الدین سهروردی و خود از مشایخ سلسله برغشیه بود -

قطب این سلسله شیخ نجیب الدین علی برغشی میباشد - هدایت در ریاض العارفین رباعی ذیل را باو نسبت داده است .

ایدوست ز جمله نیک و بد بگذشتم

کافر بودم و کنون مسلمان گشتم

هر چیز که آن خلاف رأی تو بود

گر خود همه دینست از آن بر گشتم

سال فوتش معلوم نشد .

(۱) یعنی هنوز مصیبت مرگ کافی الکفات (صاحب بن عباد) فراموش نکرده بودیم که ناگهان

بمصیبت تو که عظیم است گرفتار شدیم - و زخم بالای زخم در دو المش بیشتر است و اینکه فضلیکی

بعد از دیگری از این دنیا میروند عادلترین شاهد است بر اینکه مرگ بغرا گرفتن اشخاص بزرگ

بیشتر حریص است -

پوشجاع شیرازی - متوفی ۵۰۹

ابوشجاع شیخ محمد بن سعدان مقاریضی شیرازی -

از محققین و موحدین و دانشمندان قرن پنجم هجریست که خرفه تصوف را از دست ابوعلی حسین بن عبدالله مقاریضی که از مشایخ مجاز شیخ کبیر بود پوشیده است -

و او را کتابی بنام «مشیحۀ مقاریضی» بوده که در آن ترجمه مشایخ فارس را نوشته است و صاحبان شیراز نامه و شد الاراز از آن نقل کرده اند و اصل کتاب از میان رفته است ،

مقاریضی در سال پانصد و نه در شیراز وفات یافته - (۱)

ابوطالب شیرازی - متوفی ۱۳۴۵

مرحوم میرزا ابوطالب بن سید محمد هاشم حسینی شیرازی -

از اجله فقهاء و مجتهدین معاصر بود که در سامره در خدمت مجدد شیرازی و میرزا ابراهیم شیرازی و سید اسمعیل صدر تحصیل کرده بود و نا سال ۱۳۱۶ که مجدد شیرازی قدس سره حیات داشت مقیم سامره بود و سپس بکربلا بمعلی رفت و چندی در آن شهر بافاده و استفاده مشغول شد - از آن پس بشیراز برگشت - و در شیراز مرجع و ملجا عامه شد و کتاب نفیس «اسرار العقائد» را در دو مجلد نوشت و در سال ۱۳۲۴ در بمبئی بطبع رسانید -

این کتاب که باحسن نیت و حفظ اصول ادب و مراعات عفت فلم نوشته شده جلد اول در رد یهودیان و زردشتیان و عبسویانست و جلد دوم در رد فرقه بابی و بهائی ، و فعلا نسخه آن کمیاب است .

مرحوم میرزا ابوطالب اجازه روایت از حاج میرزا حسین مجتهد نوری و آقا سید حسن صدر داشت ، و او را فرزندی بنام حاج سید نور الدین حسینی هاشمی است که از فحول علماء و مجتهدین و سیاستمداران معاصر بود که در سال جاری برحمت ایزدی پیوست و ترجمه حالتی خواهد آمد ،

میرزا ابوطالب بسال هزار و سیصد و چهل و پنج در شیراز وفات یافت .



مرحوم میرزا ابوطالب مجتهد شیرازی

ابو طالب شیرازی = متولد ۱۲۳۱ و متوفی ۱۳۰۱

میرزا ابوطالب نواب فرزند حاج علی اکبر نواب متخلص بیسمل فرزند آقا علی مدرس فرزند آقا اسمعیل مدرس شیرازی .

خط تحریر را نیکو مینوشت ، و در خدمت پدر دانشمندی تحصیلات خود را بیایان رسانید و پس از وفات پدر شش سال هر روز در مجلس درس حاج شیخ مهدی مجتهد حضور یافت و فقه و اصول و ریاضیات را بیاموخت ، و بتدریس پرداخت و ملجاء بینوایان و داد خواهان بود و چند سفر بطهران رفت و بشیراز برگشت

تا در هزار و سیصد و یک که در هفتاد سالگی در شیراز عالم فانی را وداع گفت: (۱)

بیضاوی = متولد ۷۶۶ متوفی ۸۴۸

مجدالدین ابوطاهر اسمعیل بن علی بن محمد بن داود بن شمس بن عبدالله بن رستم بیضاوی زمرمی .

از فارسیانی است که اجدادش به حجاز رفته و در مکه معظمه اقامت گزیده اند .

مجدالدین در مکه مؤذن بود ، ابن حجر میگوید در سال ۷۶۶ متولد شده و شعر نیکو میگفته است و اشعار زیادی در مدح حضرت رسول ﷺ دارد اما از فنون شعر اطلاع نداشته تا اینکه علم عروض را از شیخ نجم الدین مرجانی آموخته است .

بقاهره رفت و در آنجا تحصیل علم کرد ، مردی بی آزار و مشغول بنفس و عیال بود ، و مدتی تولیت مزار عباس بن عبدالمطلب را داشت .

در سال هشتصد و سی و هشت وفات یافت (۲)

ابو عبد الله بیضاوی = متولد ۲۶۰ و متوفی ۳۴۸

ابو عبدالله حسن بن علی بن مقله بیضاوی

از ادباء و فضلاء و خوشنویسان قرن سوم و چهارم هجری است ، و برادر مهتر ابن مقله خطاط و شاعر و وزیر مشهور بود ، و ده سال بعد از قتل ابن مقله بزیست ، و در خوشنویسی بمقامی رسید که خطوطی که از ابو علی محمد بن علی برادرش مانده باونسبت دارند .

(۱) رجوع شود بفارسینامه ناصری

(۲) شذرات الذهب - جلد هفتم - چاپ مصر

عبدالله بن قدیم بغدادی گفته است که در سال چهار صد و هفت به حکم خلیفه القادر بالله عباسی کتابخانه بغداد را باز دید میگردند و جماعتی از فضلاء و خط شناسان هر روز در کتابخانه حضور پیدا میگردند منجمله علی بن بوآب و مرا با ابن بوآب دوستی بود، روزی دو قرآن که یکی بخط محمد بن مقله و دیگری حسن ابن مقله بود دیده شد و چنان بود که از حیث قلم و صفحه و سطر و شباهت خط هر دو کاملاً شبیه بود منتهی آنکه بخط حسن بن مقله بود تاریخ کتابتش دوازده سال بعد بود، پس هر دو قرآن را نزد ابن بوآب نهادم و گفتم آیا رقم آنها را ندیده توانی تمیز دهی که این دو خط یکتفر یا دونفر است؟ ابن بوآب هر دو را بگرفت و پس از مطالعه زیاد آن یک که بخط محمد بود از نهایت تتبع بشناخت و دیگری را گفت هر که نوشته بسبک و شیوه ابن مقله نوشته است، و مرا از حسن تشخیص او خوش آمد و براو آفرین کردم، آنگاه رقم را دید و از حسن خط و شباهت آندو بیکدیگر تعجب نمود.

ابو عبدالله در ماه ربیع الثانی سال سیصد و سی و هشت در بغداد وفات یافت

ابو عبدالله بیضاوی = متوفی ۴۴۴

ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن احمد بن محمد شافعی بیضاوی .

در بغداد سکونت داشته و موافق مذهب شافعی درس میگفته و فتوی میداده است مدتی هم قضاوت میکرده و خطیب بغدادی از او استماع کرده و او را از حیث دیانت و تقوی ستوده است .

در چهاردهم ماه رجب سال چهار صد و بیست و چهار در بغداد وفات یافته و در

گورستان باب حرب بخاک رفته است (۱)

ابو عبدالله شیرازی - متوفی ۳۶۴

شیخ ابو عبدالله حسین بن احمد شافعی صوفی شیرازی معروف به «بیطار» از علماء و فقهاء صوفی مشرب قرن چهارم هجری است، از شیراز بعراق عرب و حجاز رفت و فقه و حدیث و ادبیات عرب و تفسیر و تصوف و طب و سایر علوم متداوله عصر خود را بوجه احسن آموخت، و در علم قرائت کتابی نوشت و در خدمت ابوسلیمان داود بن علی بن خلف اصفهانی (متوفی ۲۷۰) موسس طریقه داودیه از مذاهب سنت و جماعت بکار فقاہت پرداخت، و پس از چندی مذهب داودی را ترک گفت و بمذهب شافعی گروید.

شیخ ابوالحسن علی دیلمی (متوفی ۳۷۱) در کتاب خود که بمشینه فارس موسوم است مینویسد:

در سفر و حضر مردی مانند ابن عبدالله الحسین مؤدب نیافتم، و او در خلوت و جلوت این تأدب را داشت.

و از ابو حیان توحیدی شنیدم که گفت: با صاحب ترجمه بجامع اهواز رفتم و ابو احمد جصاص از او مسالهای در خوبی پرسید، و ابو عبدالله باندازه بیست ورق باو جواب داد که باعث حیرت شد و هیچوقت ندیده بودم که کس باین خوبی در «خوبی» سخن رانده باشد.

بیطار از مشایخ ابو عبدالله شیخ کبیر بود، و در محضر وی با مردم سخن میگفت و شبها را نمیخوابید و اغلب تا بامداد بیدار میماند تا بنمازش میخواندند.

گویند یکی از بزرگان کشوری را مرضی عارض شد و ابو عبدالله او را دعا گفت و شفا یافت و چون شیخ کبیر او را بدید گفت: ابو عبدالله از کی بیطار (دام پزشکی) شده ای؟ باینمتاسبت به بیطار شهرت یافت.

در شب بیست و هفتم ماه رمضان سال سیصد و شصت و سه روح پر فتوحش از این تیره خاکدان بروضة رضوان پرواز کرد و در خانقاهی که بنامش شهرت داشت

در شیراز مدفون گشت . (۱)

ابو عبدالله شیرازی - متوفی ۶۲۲

ابو عبدالله فخر الدین محمد بن ابراهیم بن احمد شافعی صوفی شیرازی فیروز آبادی .

از عرفاء قرن هفتم هجری است ، از شیراز بمصر رفت و ظاهراً در آنجا فوت شد . یافعی او را ستوده و میگوید صاحب علوم ربانی و مردی فصیح و بلیغ و پرهیزکار بوده است او را تألیفاتی بشرح ذیل است :

۱ - الاسرار و سرالاذکار (در این کتاب بین شریعت و طریقت جمع کرده است) .

۲ - البرق التما و شمس اللقا ۳ - الصوفی بین الصوفی و الفقیر ۴ - حجة النبی فی لمحة للمها ۵ - مطیة النقل و عطیة العقل (در اصول و کلام)
در ماه ذیحجه سال ششصد و بیست و دو وفات یافت (۲)

متوفی ۳۷۱ هـ

شیخ المشایخ و شیخ الاسلام ابو عبدالله محمد بن خفیف بن اسکفشار یا اسکفشار ضبسی صوفی شیرازی معروف بشیخ کبیر .
شیخ اجل ، عارف ربانی ، قطب الاقطاب ، و علامه زمان خود بود ، با امیر عضدالدوله دیلمی معاصر و امیر از معتقدان صمیم او بوده است ، همچنین معاصر مقتدر و راضی و مکتفی عباسی است .

خرقه تصوف را از دست شیخ ابو محمد جعفر حذاء (متوفی ۳۴۱) پوشید

(۱) شدالازار

(۲) میزان الاعتدال - هدیة العارفین جلد دوم چاپ اسلامبول - شذرات الذهب جلد

پنجم چاپ مصر .

و نوشته اند که روزی شیخ مذکور بر او گذر کرد و نگریسته گفت « با رفتن این پسر تصوف از فارس میرود » (۱)

ابوالحسن احمد بن محمد بن حکیم الحکیمی قاضی شیرازی (متوفی ۳۴۵ در شیراز) در باره او میگوید: «ابو عبدالله مردیست که در کار خود توفیق یافته و محبوب القلوب مریدان و اصحاب خویش شده و محسودا قرآن گردیده است»

و ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی صاحب کتاب «حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء» و «تاریخ اصفهان» (متوفی ۴۳۰ در اصفهان) در ترجمه حالش مینویسد:

«شیخ وقت بود از حیث علم و حال»

سایر دانشمندان و عرفا و فضلاء معاصر او و آنانکه بعد از او بدنیآ آمده اند متفق القول او را ستوده اند و همگان حضرتش را مقبول و متبوع و محبوب دانسته اند شیخ فریدالدین عطار نیشابوری در تذکره الاولیاء مینویسد: «او مجتهد بود در طریقت و مذهبی خاص داشت، و جماعتی اند از متصوفه که تولی بدو کنند و در هر چهل روز تصنیفی از غوامض حقایق میساخت و در علم ظاهر نیز بسی تصنیف نفیس دارد. همه مقبول و مشهور و از ابناء ملوک بود و بر تجرید سفرها کرده رویم (۲) و جریبری و ابن عطا و منصور حلاج را دیده بود، و جنید را دریافته، و بیست سال پلاس پوشیده بود و هر سال چهار چله بداشتی، نقل است که در وقت او پیری محقق بود اما از علماء طریقت نبود و در پارس مقام داشت، نام او محمد ذکیری و هرگز مرقع نپوشیدی، از ابو عبدالله خفیف پرسیدند که شرط در مرقع چیست؟ و داشتن آن که را مسلم است؟ گفت: شرط مرقع آنست که محمد ذکیری در پیراهن سفید بجای میآورد و داشتن او را مسلم است و مادر میان

(۱) جعفر حذا گفت رحمة الله کی: تصوف با محمد خفیف از فارس بدر رود

سیرت الشیخ دیلمی چاپ انقرة صفحه ۲۸

(۲) ابو محمد رویین محمد بغدادی متوفی ۳۰۳ در بغداد

پلاس نمیدانیم تا شرط بجای تو انیم آورد یانه؟ و او گفت چهل سالست تا مرا قبول است میان خاص و عام و چندان نعمت بر ما ریختند که اورا حد نبود و چنان زیستم در اینمدت که ز کوة فطره بر من واجب نشد ، نقل است که شیخ را مسافری رسید که اسهالش میآمد بدست خود آن شب طاس او برداشت و یکساعت بخفت تا نزدیک صبح شیخ یک نفس چشم بر هم نهاد آن مسافر آواز داد و گفت « کجائی که لعنت بر تو باد » شیخ در حال برجست ترسان و لرزان و طاس انجا برد .

بامداد مریدان شیخ گفتند آخر این چه مسافر است که لفظی چنین و چنین گفت و ما را طاقت و تحمل نماند ، و تو تا این غایت صبر میکنی ! شیخ گفت : من چنین شنیدم که « رحمت بر تو باد » و گفت صوفی آنست که صوف پوشد بر صفا و هوی را بپوشاند طعم جفا ، و دنیا را بیندازد از پس قفا . و گفت « قناعت طلب ناکردنست آنرا که در دست تو نیست ، و بی نیاز شدن از آنچه در دست تو است »

ابوالحسن دیلمی را کتابیست بنام « سیرت الشیخ الکبیر ابو عبدالله بن الخفیف الشیرازی » که رکن الدین یحیی بن جنید شیرازی آنرا بفارسی سبک قدیم ترجمه کرده و در سال ۱۹۵۵ مسیحی در آنقره چاپ شده ، باب اول کتاب مزبور که در ذکر مولد و منشاء او است مینویسد :

« ابوالحسن علی بن محمد دیلمی کی مصنف سیرتست چنین گفت کی : من از شیخ شنیدم کی کنیت من در کودکی ابوالحسین بوذ و من بذین کنیت مشهور بودم و اصل شیخ از دیلم بوذ و منشاء او از پارس بوذ و مولد او شیراز بوذ ، و صفت شیخ آنست کی در مقام تخلقوا باخلاق الله بذل مجهود نموده بوذ ، و در ریاضت و تهذیب نفس مرتبت اعلی حاصل کرده بوذ ، و در پی روی انبیاء و اقتدا بسیرت ایشان هیچ دقیقه فرونگداشته بوذ ، و در زمان او کسانی که متصف بوذند بصفه علم و دین و متسم بوذند بسمت شرع و یقین جمله معترف شدند . و متفق گشتند بکمال و فضل و تقوی او و مقرر گشتند بقرارت و رع و تقوی و فتوی او ، و هیچکس و هیچ شخص

و موصوف نشود باین صفات حمیده و خصائل مرضیه الا بالهام ربانی و افهام سبحانی صد
هزار رحمت و نثار مغفرت از حضرت ذوالجلال پندان ذات شریف و مرقد مطهر او باذ
باز آمدیم بشرح نسب شیخ :-

بذاتك پذیر وی از جمله سرهنگان عمرولیت بوذ و این عمرولیت از دیلمیان
بوذ و ابوالحسن دیلمی میگوید کسی : من از شیخ شنیدم کی گفت : پدر من از کلاشم
بوذ و کلاشم نام شهر است از شهرهای دیلمیان ، و شیخ چنین گفتی کی : ما از قبیله
بنی ضبه ایم ، دیلمیان همه از قبیله بنی ضبه اند ، و ابوالفتح عبدالرحیم بن احمد روایت
کند وی مردی بوذ در نقل حکایات و احوال شیخ قدمی راسخ داشت و گفت کی
من از شیخ شنیدم کی گفت : ماذر من از شهر نیشابود بوذ از دختران کرامیه ، و
سبب آنک پدرم خفیف او را بنکاح خود آورد آن بوذ کی چون پدرم با عمرولیت
از خراسان بدر آمد از سپاهی توبه کرد و بخدای تعالی باز گردید و بسرای یکی از
کرامیه فروز آمد ، و کرامیه را شیخی بوذ و چون آثار سداد و صلاح و رشاد از وی
بدید در اکرام او بیفزود و آنچه شرط شفقت بوذ فرو نگذاشت و دختر خود بزنی
بوی داد ، بعد از آن پدرم خفیف با سر سپاهی رفت و عزم شیراز کرد ، و ماذر من
حامله گشته بوذ و من در شیراز بوجود آمدم ، و کورت دوم کی عمرولیت باز خراسان
میرفت شیخ را هشت ماه بوذ .

عبدالرحیم روایت کرده کی : این حکایت بدین وجه از ماذر شیخ بشنیدم
و هم او مینویسد : اول شخصی که شیخ کبیر خدمت او دریافت و تادب و تهذیب از
او گرفت ابوالعباس احمد بن یحیی بوذ و از قول شیخ میگوید :
اول کتابی را که تصنیف کردم « شرف الفقر » بوذ و گفت : از جمله مشایخ
به پنج کس اقتدا کنید یکی حارث محاسبی (۱) و ابوالقاسم جنید (۲) و ابو محمد درویم

(۱) حارث بن اسد محاسبی بصری متوفی ۲۴۳ در بغداد

(۲) ابوالقاسم جنید بن محمد البغدادی النهاوندی الاصل متوفی ۲۹۸ در بغداد

و ابوالعباس عطا (۳) و عمرو بن عثمان (۴) از بهر آنکه ایشان جمع کرده بوژند میان علم و حقیقت و دیگر مشایخ ارباب حال بوژند و صاحب مقامات و مکاشفات و در هنگام استغراق گاهگامی از ایشان سخنی چند صادر شده است، که بمیزان شرع راست نیست.

شیخ کبیر با داشتن مشرب عرفان بسیار پای بند انجام اوامر و نواهی شرع انور بود و قطع نظر از واجبات تمام توافل و مستحبات را نیز بجای میآورد و بر کرسی می نشست و مردم را موعظه میکرد.

در عمر طولانی خود مسافرتهای زیاد کرد، و بعراق عرب و شام و مصر و حجاز رفت و چندین بار زیارت بیت الله رفت و آداب حج را بجای آورد، در مسافرتهای خود با مشایخ بسیار آشنا شد و از آنها استفاده کرد و بدانها فوائد معنوی زیاد رسانید.

مانند: ابو محمد احمد بن محمد بن الحسین الجری که از مشایخ صوفیه و خلیفه جنید بود و در سال ۳۱۱ در فتنه قرامطه در راه مکه کشته شد.

و حسین بن منصور حلاج بیضاوی (مقتول سال ۳۰۹ در بغداد) و دوست و مرید خاص او ابوالعباس احمد بن محمد بن سهل بغدادی (مقتول ۳۰۹) و شیخ ابو الحسن اشعری را ملاقات کرد و پاره ای مطالب که برای اشعری لاینحل بود از او پرسید و شیخ کبیر برای او حل کرد. دیگر از صاحبان شیخ - ابو الحسن مزین، شیخ ابوعلی رود باری، ابو یعقوب نهر جوری، ابوبکر کتانی، ابوعلی وارجی، ابو الحسن دراج، ابو یعقوب اقطع، ابو عمر وزجاجی، ابوبکر فوطی، شیخ علی عیسی وزیر - ابوالعباس عطا، ابوبکر شبلی، ابراهیم خواص، عمرو بن شلویه، (فارسی) - ابو عبدالله باکویه (باباکوهی)

اما مشایخ حدیث که شیخ کبیر برایشان سماع کرده طبق مندرجات سیرت

(۳) ابوالعباس احمد بن محمد بن سهیل بن عطاء الادمی البغدادی.

(۴) ابو عبدالله عمرو بن عثمان مکی متوفی ۲۹۷ در بغداد.

الشیخ دیلمی یاسامی ذیل هستند :

مشایخ شیراز :

- ۱ - ابوبکر محمد بن سعید بن اسحاق العتایدی ۲ - ابواحمد بن محمد الشعیری
- المعدل ۳ - عبدالله بن بهتان بن ابی محمد الامام ، ۴ - ابوبکر محمد بن سمعان بن عبدالله
- ۵ - عبدالله بن عمران المعروف باذران الخياط - ۶ - ابراهیم بن احمد بن روزبه
- ۷ - عبدالله بن جعفر الارزکانی صاحب یعقوب بن سفیان - ۸ - محمد بن علان
- ابن اویس - ۹ - ابو عبدالله صاحب داور السجستانی ۱۰ - ابو عبدالله محمد بن جعفر الثمار
- ۱۱ - عبدالرحمن بن نصر بن غیلان ، ۱۲ ، ابوبکر محمد بن یحیی بن علی بن الخصیب ،
- ۱۳ ، اسمعیل بن عبدالله السقطی صاحب ابوبکر بن خثیمه -
- ۱۴ ، ابوالقاسم محمد بن اسمعیل ، ۱۵ ، ابوالمنشی احمد بن ابراهیم الربضی ، ۱۶ ابوبکر
- ابن محمد زید -

مشایخ فسا :

- ۱ ، احمد بن یحیی المعروف بجور ۲ علی بن الحسین بن معدان ۳ محمد بن اسمعیل
- مشایخ استخر .

محمد بن احمد بن احمد السوقی القاضی

در نامه دانشوران جلد دوم صفحه ۴۳۹ چاپ طهران ذیل عنوان « ابو عبدالله بن اسکفسار بن خفیف شیرازی چنین نوشته شده : از شیوخی است که علوم ظاهر و باطن را باهم جمع داشته و در نزد اهل فضل بیان نیکو معروف و بطالقات لسان موصوف بوده مادرش از اهل نیشابور است و پدرش از فارس و خود در شیراز تولد یافته

از تلامیذ ابوطالب خزر ج بغدادیست که دارای علوم ظاهر و باطن بوده و نیز ابو محمد رویم و کتانی را دیده و با یوسف بن حسین رازی و ابوالحسین مالکی صحبت داشته و یکچند عصاب ابوالحسین مزین و ابوالحسین در آج بوده و با طاهر مقدسی و ابو عمرو دمشقی مؤانسست داشته - گویند هیچکس را در علم طریقت و حقیقت چندان تصنیف نیست که او را بوده ، آن عارف کامل معاصر است با عماد الدوله و عضد الدوله

دیلمی و از خلفاء با مقتدر و راضی و مقتفی سال وفات ویرا صاحب
 نجات الانس در صحنه سیصدوسی و یک مسطور داشته، و در بعضی کتب دیگر سیصدوسی و سه
 در آخر خلافت المقتفی بالله و اوائل سلطنت عضدالدوله دیلمی نگاشته اند
 موافق سال وفات، ولادتش در حدود دویست و ده الی نوزده و الله اعلم در ترجمه
 وی آورده اند که او اول عارفی است که پیارسی شعر سرود ولی بیش از این
 چند شعر فارسی و رباعی از اشعارش چیزی بدست نیامد که مسطور گردد :

هر کسی و کار خویش هر کسی و بار خویش

صوفی و دلوق نژند و زاهد و دستار خویش (۱)

هر که بکردار خود گشت گرفتار و باز

ما و بروز حساب بسته کردار خویش

از دهن چون شکر تلخ چه گوئی جواب

رنجه چه سازی همی آن لب و گفتار خویش

فتنه دهری ز روی، شهره شهری ز موی

گرم کنی از دو سوی رونق بازار خویش

گر بشناسد کسی مرد خدا بی خدا

پیدا داریم از او آنچه پدیدار خویش

روی مگردان ز من چهره میوشان ز من

تا نشوم بیوطن از دل و غمخوار خویش

و نیز این رباعی بدو منسوبست :

ای روی تو محراب هر هشیاران

ای روی تو قبله دل بیداران

تا باز نمازم بتو از غمخواران

خواهم نظری کنم تو از روی گرم

(۱) این بیت در آثار عجم فرصت چنین آمده :

هر کسی را کار خویش و هر دلی را بار خویش * صبر منی بهتر شناسد قیامت دینار خویش

وله ایضاً :

گفتم چویبائی بتو گویم غم دلرا
غم میرود از دل چویبائی بیر من
و این دو شعر تازی را نیز بدو منسوب داشته‌اند و بعضی گویند از کسی دیگر
بطریق تمثیل آورده‌اند :

اوید لانسى ذکرها فکانما
تمثیل لی لیلی بکل مکان (۱)

هجویری در کشف المحجوب مینویسد : اما الخفیه خفیان تولى بابی
عبدالله محمد بن خفیف کند ووی از کبراء سادات ان طائفه (صوفیه) بودست، و از
عزیزان وقت رضی الله عنه وعن جميع اسلافهم - عالم به علوم ظاهری و باطنی و وی
را تصانیف معروفست اندر فنون این طریقت، و مناقبش اشهر از آنست کی کلیت
آن احصا توان کرد.

وفى الجملة مردی عزیز روزگار و عزیز نفس بود و معرض از شهوات نفسانی
و شنیدم کی چهارصد نکاح کرده بود و آن از آن بود که وی از ابناء ملوک بود و چون
توبه کرد مردم شیر از بدو تقرب بسیار کردند، و چون حالش بزرگ شد بنات
ملوک و رؤساء مرتباً را خواستندی که با وی عقد کنند و وی قبول کردی، و قبل
الدخول طلاق دادی.

اما چهل زن پراکنده اندر عمر وی دوگان و سه گان خارمان فراش وی
بودند و یکی را از ایشان با وی چهل سال صحبت بوده بود و آن دختر
وزیری بود *

شنیدم از شیخ ابوالحسن علی بکران الشیرازی رح، که روزی از زنانی کی
بحکم وی بوده بودند هر یک از وی جنکایتی میکردند جمله منفق شدند کی ایشان
سیخ را اندر خلوت بحکم اسباب شهوت هرگز ندیده بودند و سواسی اندر دل هر یک

(۱) یعنی اراده میکنم که نام او را از یاد بیرم پس گوئی که لیلی مرا در هر جا
ظاهر میشود.

پدیدار آمد و متعجب شدند و پیش از آن هر يك پنداشته بودند که او بدان مخصوص است! گفتند از سر صحبت وی بجز دختر وزیر خیر ندارد که سالهاست تا اندر صحبت و بست و دوستی زنان بروی اوست، دو کس را از میان خود اختیار کردند و بدو فرستادند که شیخ را با تو انبساط بیشتر بودست باید که ما را از سر صحبت وی آگاه کنی، گفت: چون شیخ مرا اندر حکم خود آورد کسی بیامد که شیخ امشب بخانه تو خواهد آمد، من طبخهای خوب بساختم و هر زینت و زینب خود را تکلف کردم، چون بیامد طعامی بیاوردند مرا بخواندند، زمانی اندر من نگر بست و زمانی اندر طعام آنگاه دست من بگرفت و بآستین خود اندر کشید، از مینه وی تاناف پاتزده عقده افتاده بود، گفت: ای دختر وزیر! پیرس کی این چه عقد هاست پیرسیدمش، گفت: اینهمه لیب و شدت صبرست که گره بستست از چنین روی و از چنین طعام صبر کرده ام، این بگفت و برخاست بیشترین گستاخیهاء وی با من این بودست،

و طراز مذعب وی اندر تصوف غیبت و حضور است، الخ .

تالیفات شیخ کبیر بیش از سی مجلد است:

- ۱ - کتاب الفضائل و جامع الدعوات و الاذکار - ۲ - اختلاف الناس فی الروح
- ۳ - اسامی المشایخ ۴ - بلوی الانبیاء . ۵ - جامع الرشاد . ۶ - الجوع و ترک
- الشهوات ۷ - الجمع و التفرقه ۸ - الرد علی ابن سالم . ۹ - الرد علی ابن رزمان
- ۱۰ - شرف الفقراء المحققین علی الاغنیاء المنفقین . ۱۱ - الفصول فی الاصول .
- ۱۲ - الاستذکار ۱۳ - اللوامع ۱۴ - المنقطعیین ۱۵ - لبس المرقعات
- ۱۶ - الاغاثه ۱۷ - الاقتصاد ۱۸ - فضل التصوف ۱۹ - المفردات ۲۰ - الرد
- والالفه ۲۱ - معرفة الزوال ۲۲ - المعراج ۲۳ - المنهج فی الفقه ۲۴ - الاستدراج
- والاندماج ۲۵ - المعتقد الکبیر والصغیر ۲۶ - الاستدراج ۲۷ - آداب المریدین

- ۲۸- شرح الفضائل ۲۹- مسائل علی بن سهل ۳۰- رساله سیر و سلوک (۱)
۳۱- رساله عقائد (۲)

سال فوتش : در سنین عمر و سال فوتش اختلاف است ، عمرش را از نود و پنج تا یکصد و بیست و شش نوشته اند ، در شد الازار و شیراز نامه صدوده سال آمده و سال فوتش را سیصد و هفتاد و یک نوشته اند در سایر کتب معتبره مانند معجم البلدان یا قوت حموی و تاریخ ابن اثیر و سیرت دیلمی و آثار عجم (ب نقل از آنها) نیز سال ۳۷۱ نوشته اند ولی در تاریخ گزیده و جیب السیر و ریاض العارفین سال سیصد و نود و یک قید شده ، و مسلم است که صاحب ریاض العارفین بتقلید آن دو این سال را نوشته است و چنانکه گفته شد اشتباه بزرگ را مولانا عبد الرحمن جامی مرتکب شده که وفاتش را در سیصد و سی و یک دانسته است ، و ریحانه الادب اقوال مختلفه را نقل کرده و چون سال سیصد و هفتاد و یک متفق علیه مورخین متقدم میباشد لهذا اصح شمرده میشود .

و اگر مدت عمرش را صدر ده سال بدانیم بنا بر این در سال ۲۶۱ یا ۲۶۲ متولد شده و سال ۲۱۰ یا ۲۱۹ که در نامه دانشوران ذکر شده اشتباه محض میباشد .

مزانش : در محله درب شاهزاده پشت بازار وکیل شیراز واقع است ، و اتابک زنگی بن مود و سلغزی آنرا عمارت کرد و بعد نیز ابوبکر سعد بن زنگی - و بعد از آن کریمخان زند خاتقاه او را خراب کرد و میدانی ترتیب داد و بر مزارش حجره ای بساخت .

دیلمی مینویسد : * نقل است که چون وفاتش نزدیک آمد خادم را گفت :

من بنده عاصی گریزه پای بو ذم غلی برگردن من نه و بندی بر پای من نه و هم چنان

(۱) يك نسخه از این رساله که جزء مجموعه رسائل در معروف و عقاید است و تاریخ کتابت آن هشتصد و شانزده در کتابخانه شخصی فاضل معاصر آقای فخرالدین نصیری موجود و ذیل شماره ۱۱۸ مضبوط است .

(۲) يك نسخه از این رساله در مجموعه رسائل تصوف و عقاید ملکی آقای نصیری موجود است .

روی بقبله کن و مرا بنشان باشد که در پذیرد ، بعد از مرگ خادم این نصیحت شیخ
آغاز کرد ، هاضی آواز داد که هان ای بی خبر مکن مینخواستی که عزیز کرده
مارا خوار کنی ؟

ی - متوفی بین سالهای ۴۴۰ و ۴۴۳

محمد بن عبدالله بن عیبدالله بن باکویه صوفی شیرازی معروف به «بابا کوهی»
علامه فقید میرزا محمد قزوینی قدس سره العزیز شرح کافی و مشبعی در ترجمه
او در حواشی کتاب شد الاراز از صفحه ۵۵۰ تا ۵۶۶ مرقوم داشته است که نگارنده
را از رنج تحقیق و تتبع در ترجمه حال این عارف بزرگ قرن چهارم و نیمه اول
قرن پنجم هجری بی نیاز میسازد .

علامه مرحوم مدارکی را که نام «ابن باکویه» در آنها آمده از قبیل : تاریخ
بغداد ، رساله قشیریه ، انساب سمعانی ، اسرار التوحید ، تلیس ابلیس (یا تقد العلم
والعلماء) التدوین فی ذکر اخبار قزوین ، معجم البلدان ، تاریخ گزیده ، المشتبه فی
اسماء الرجال ذهبی ، شیراز نامه زرکوب ، قاموس اللغة ، تاج العروس ، لسان المیزان
نفحات الانس جامی ، هفت اقلیم - حالا جی کرده و آنچه را در این کتاب ها راجع
بصاحب ترجمه بوده نقل و بادقت کافی و موثکافی وافی که سیره پسندیده آن مرحوم
بوده انتقاد و اخذ نتیجه قطعی کرده است و ما در اینجا فقط بدرج مطالب شیراز نامه
و شد الازار که از همه مفصلتر است اکتفا میجوئیم :

نقل از شیراز نامه نسخه خطی قدیم مورخ ۸۳۳ هجری قمری :

ومن مشایخ الطبقة الاولى الامام العالم صاحب الحالات الغریبه والمکاشفات
العجیبه ابو عبدالله محمد بن عبدالله معروف بباکویه در فنون علوم متبحر
بود و بکسالات فضل متحصلی و باستجماع خصال حمیده متخصص ، در ریعان شباب و
عنقوان عمر بحضرت شیخ کبیر رسیده بود و از حضرت او روایت کرده که روزی

شرح مسافری خود میفرمود گفت: در اوایل حال شهر بصره بخدمت شیخ ابی الحسن اشعری رسیدم و در مجلس درس او بمشافهه بحث کرده سخنان و تحقیقات من در موقع ارتضاء و تحسین افتاد، و در نیشابور بصحبت ابوسعید بن ابی الخیر رسیده بود و با خدمتش اتفاق معاورات افتاده و شیخ الوقت ابوالعباس نهبانندی را که از جمله خلفاء ابی عبدالله بن خفیف بوده بنهاند در یافته و میان ایشان در طریقت نکتها رفته و مناقشه ها در صحبت باهم نموده اند آخر الامر بوفور فضل و کمال او اعتراف فرموده اند.

و بعضی بر آنند که از معاصران شیخ کبیر قدس سره بوده و آخر او را دریافته بچند وقت طریق مسافرت اختیار فرموده بعد از مدتی باشیراز مراجعت کرده و در کوهی که صیوی شهر است اقامت کرده و هم در آنجا وفات یافت و مدفن او مزاری معتبر است و بیابا کوهی اشتهار دارد.

وفات کشف العارفين ابو سعید بن ابی الخیر بتاریخ سنه اربعین و اربع مائه (۴۴۰) واقع شده و وفات شیخ ابو عبدالله عجل با کویه بتاریخ سنه اثنین و اربعین و اربع مائه (۴۴۲) واقع شده.

رحمهما الله والله اعلم بالصواب، انتهى کلامه.

نقل از شدالاراز چاپ طهران:

در علوم متبحر و جامع صفات حمیده بود و شیخ کبیر را در جوانی ملاقات کرده و از آن پس بمسافرت رفته است و شیخ ابو سعید ابی الخیر را در نیشابور ملاقات کرده و در مجاورت او منزل گزیده - همچنین شیخ ابوالعباس نهبانندی (۱). را دیده و با او در تصوف بحث ها کرده و ابوالعباس بفضل او اعتراف نمود پس بشیراز برگشته و در مغاره ای از کوه های شمال شهر ممکن گزیده است و مشایخ و علماء و فقراء قوم نزد او میرفته اند و با آنها سخن میگفته و غذا

میخورانیده است و بسال ۲۴۴۴ فات یافته و در همانجا دفن شده است .

این بود مندرجات کتابهای شیرازنامه و شدالاراز و چنانکه علامه قزوینی اشاره کرده است سائر ماخذ فارسی مانند نفعات الانس ، سفینه الاولیاء ، ریاض العارفين ، خزینة الاصفیاء . مجمع الفصحاء ، فارسنامه ناصری ، آثار عجم و طرائق الحقائق همه مکررات است و خلاصه نفعات الانس را تکرار کرده اند ، و در همه آنها اشتباهاتی رویداده که شرح آن موجب اطناب کلام است و لزومی ندازد .

نکته‌ای را که اهمیت دارد و باید حتماً گفته شود اینست که بنا بر تحقیقاتی که علامه قزوینی کرده و درشش صحیفه آخر حواشی کتاب «شدالاراز» مرقوم داشته است دیوان اشعار فارسی که در سال ۱۳۴۲ قمری در شیراز چاپ کرده و بصاحب ترجمه نسبت داده اند با اندک تأمل در سبک اشعار آن ثابت میشود که این نسبت مقرون بحقیقت نیست و محال است که سراینده اشعار مزبور ابن باکویه یا باباکوهی باشد و ادیب و شاعر معاصر آقای حبیب الله عماد الکتاب شیرازی در مقدمه چاپ دوم دیوان منسوب ببابا کوهی این استدلال را رد کرده است .

نوشته اند که ابن باکویه در جوانی بسال ۳۵۴ شاعر مشهور عرب «متنبی» را در شیراز ملاقات کرده و متنبی (مقتول در ۳۵۴) بیتی از اشعار خود را برای او خوانده است .

بالجمله ابن باکویه بنا بر تصریح صاحبان شدالاراز و شیرازنامه در سال چهارصد و چهل و دو یا بگفته سمعانی در «انساب» بعد سال چهار صد و بیست یا بین چهار صد و بیست و چهار صد و سی وفات یافت ، و در مغاره‌ای که در کوه جانب شمال شیراز واقع است و سالهای دراز محل سکونت و عبادت و ریاضت او بوده مدفون شد ، و هم اکنون مزارش که جای خوش آب و هوا و باصفائست محل تردد و زیارتگاه دائمی شیرازیان است و هر کس بدانجا میرود برای روح پرفتوحش طلب آمرزش میکند ، رحمة الله علیه ،

چنانکه گفته شد علامه قزوینی بابا کوهی را شاعر نمیداند و در باره دیوانش که در شیراز چاپ شده تردید کرده است و آقای عماد بعکس تمام آن اشعار را از او میداند معذاک چون اشعار مزبور خواه از بابا کوهی خواه از دیگری باشد متضمن نکات عرفانی و اخلاقی است برخی از آن را در اینجا نقل میکنیم :

تغم هوس مکارید در خاکدان دنیا
 نتوان عمارتی ساخت بر روی موج دریا
 عالم همه سر اوست بوری ندارد از خود
 فانی شناسد او را چشمی که هست پینا
 تا دیده بر گشائی يك همت خاک بینی
 گر خانه ای بسازی بر روی سنگ خارا
 کو خسرو و سکندر کو کیقباد و جمشید
 کو خاتم سلیمان کو تخت و تاج دارا؛
 بگذر ز باغ و بوستان بگذر ز طاق و ایوان
 ای کاروان مفلس بشناس آن سرا را
 تا همچو خر نمائی اندر خلاب دینی
 چون عیسی مجرّد آهنگ کن بیلا
 غیر از وجوب واجب معدوم مطلق آمد
 کونین اعتبار است هستی اوست پیدا
 بر خویش عاشقی تونه بر خدای جاوید

وجهت چو یوسف آمد - نفس تو شد زلیخا

کوهی ز خود فنا شو جو یای کبریا شو

آنجا میر تن و جان کان باد هست پیدا

ما نمی بینیم جز ذات خدا
گر نمی بینی خود بخورد با ما اینها *
ما و من جز اختیاری بیش نیست
صادق و کاذب بود صوت و ندا
بگذرد از تقلید کابجا ظلمت است
هست در تحقیق صد نور و صفا
من را نمی گفت - در سید نگر
تا شنیدم آیت ثم استوا

دیدمش چون ماه تابان نیمه شب

گفت آن سلطان که - کوهی مر حبا



سوختم پروانه سان از شمع رخسار شما
باز گشتم زنده از لعل شکر بار شما
صد هزاران گل شکفت از باغ جانم هر طرف
تا بدیدم در چمن روی چو گلنار شما
آفتاب رویت ای مه کرد از جانم طلوع
ذره ذره هر چه دیدم بود دیدار شما
خود انا الحق گفتم و خود را بدار آویختی
فاش دیدند جمله بغداد اسرار شما
حسن رویت جلوه میکرد و چشمت میخرید
خود فروشی بود دیدم نقد بازار شما
خود الست ربکم گفتمی و خود گفتمی بلی
واحد القهار شد اثبات گفتار شما

خون چکید از دیده کوهی چو ابر نوبهار

میخورد خون جگر از لعل خونخوار شما



ذات و صفات در نظر عارفان یکیست

گر روشن است چشم دلت جسم و جان یکیست

معشوق و عشق و عاشق و ذرات کائنات
 پنهان و آشکار و مکین و مکان یکیست
 گر صد هزار شاهد رعنا نمود روی
 بنگر بروی جمله که آن دلستان یکیست
 هر شئی بعمد حضرت الله ناطق است
 بشنو که جمله را دل و چشم و زبان یکیست
 ما را بطفلیت خبری پیر عشق داد
 منگر سیه سفید که پیر و جوان یکیست
 گفتند باد و آب روان عندلیب را
 سرو سهی باغ و گل و بوستان یکیست
 کوهی چو شد فنا خبری دارد از بقا
 دارد نشان که حضرت او جاودان یکیست



عارفان میخانه را فردوس اعلی گفته اند
 اهل معنی داند این کز روی معنی گفته اند
 چون سقیمم ربهم فرمود ایزد در کلام
 حسن ساقی گفته اند و وجه باقی گفته اند
 شب نشینان محبت در مناجات خدا
 روح را موسی و دل طور تجلی گفته اند
 پاکبازان مجرّد بهر دیدار خدا
 قطع دنیا کرده اند و ترک عقبی گفته اند
 جز فنای محض هر کوم زند در کوی دوست
 خرده بینانش همه پندار و دعوی گفته اند

دم مزین در آینه کوهی چو می بینی عیان
 آنچه موجود است در سفلی و علوی گفته اند



هر که شد کشته شهوت نشود زنده عشق
 نرسد هیچ بوی دولت پاینده عشق
 عاشق آنست که او شهوت خود را بکشد
 تا چو خورشید شود زنده و تابنده عشق
 چشم حق بین بجز از وجه خدا هیچ ندید
 هر که را داد خدا دیده بیننده عشق
 دیده بر دوز ز شهوت بگشا چشم خیال
 بر حذر باش تو از غیرت پاینده عشق
 شهوت و خواب و خورش قسم بهائم آمد
 روح یکجانب از اینهاست چو شو بنده عشق
 جمع چون خال بکنج لب خوبان نشود
 دل که چون زلف بتان نیست پراکنده عشق

کوهی از شمع رخ یار چو پروانه بسوز

تا نکویند تورا عاشق ترسنده عشق



سلطان عشق خیمه چو در لا مکان زده
 يك جلوه در جهان مکین و مکان زده
 يك لعه از لواصع خورشید روی او
 بر ماه و بر ستاره و بر آسمان زده
 تا برده باد بوی گل روی او بباغ
 بلبل هزار نعره بهر بوستان زده
 چون شد یقین که غیر تو کس نیست در جهان
 اهل یقین نیند درین ره گمان زده
 در جام آفتاب می لعل هر زمان
 جانم بیاد لعل لب دلستان زده

وصف لبش چو روز و شب اندر زبان ماست

ز اینم چه غم که در دو جهانم زبان زده

از هر دو کون خاطر کوهی چو فارغ است

سر باسگان گوی تو بر آستان زده



دوش در صومعه در میگذره رفتم سحری
بر در دیرمغان مغبچگان را دیدم
از سر صدق و صفا دست در آغوشم کرد
بوسها بر لب من داد و قدح پیش آورد
نوش کردم قدحی چند از آن جام طهور
کشف شد سر ازل تا بابد در یکدم
گوش جان را بگرفت و قدحی دیگر داد
گفت کوهی که منم جمع باسما و صفات

هر چه بینی بجهان خشک و تری خیر و شری

رباعیات

تا بر لب من نهاد آن دلبر لب
تا حشر مرا بماند بر کوثر لب
تا طوطی نطق من در آبد بسخن
لب بر لب من نهاد آن شکر لب

حق را بیقین بدان که اندر دل ماست

در هر دو جهان وصال او حاصل ماست

از روز ازل تا بابد مادوشیم

ما واصل او شدیم و او واصل ماست



تا دور ابد جام بدست آمده ایم
عجبم نکنی روز است آمده ایم

ما روز ازل عاشق و مست آمده ایم
گر عاشق و مست و می پرستم بینی

هر جا که دلیست خون چکان می بینم

دیوانه زلف مهوشان می بینم

او ذات یقین که در دو عالم فرد است

در دیده پاک مهوشان می بینم

«

جائیکه نه جان گنجد و نه رحمت تن

در عالم فقر و فاقه کردیم وطن

آنگاه بلطف گفت باز آی بمن

چون ما و منی بسوخت در آتش فقر

در ملك خدا بجز خدا نیست کسی

دیدیم و دویدیم بهر کوی بسی

گفتا نبود لایق هر بلهوسی

آن ماه لقا چو روی نیکو بنمود

در خاتمه اینمطلب هم ناگفته نگذاریم که فاضل معاصر آقای آقا بزرگ

طهرانی در جلد نهم «الذریعه» شرحی ذیل دیوان بابا کوهی نگاشته و دیوان منسوب

ببابا کوهی چاب شیراز را مردود دانسته و نوشته است «متضمن اشعار سخیف است

و قطعاً از قرن نهم هجری تجاوز نمیکند» (یعنی در قرن نهم یا بعد از آن سروده

شده) و اول کسی که این دیوان را بابا کویه نسبت داده رضا فلی خان هدایت صاحب

ریاض العارفین است. ولی پس از تأمل معلوم میشود که اشعار این دیوان از ساخته‌های

یکی از درویش متأخر است».

براین بنده نگارنده هم س از غور و دقت در دیوان مزبور اینمعنی ثابت

شد و هم اکنون یقین دارم که هرگز در قرن چهارم و پنجم هجری این سبک شعرو

اصطلاحاتی از قبیل «عارفان میخانه را فردوس اعلی گفته‌اند» و امثال آن متداول

نبوده و کاملاً حق بجانب علامه قزوینی و آقابزرگ طهرانی است.

فی ۸۰۴

ابو عبد الله نسیم الدین محمد بن سعید شافعی کازرونی - نیشابوری الاصل -
از فقهاء قرن هشتم هجری است - اورا تألیفاتی بشرح ذیل است:
۱ - شرح التنبیه (لابی اسحق شیرازی) ۲ - شرح الجامع الصحیح (للبنخاری)
۳ - شرح مختصر التنبیه (لعیسی البجلی) ۴ - شعب الاسانید فی روایة الکتب
و المسانید .

در سال هشتصد و دو وفات یافت (۱)

ابو علی شیرازی - متوفی ۱۰۲۸

ابو علی سید ماجد بن هاشم بن علی بن مرتضی بن علی بن ماجد الحسینی
البحرانی الاصل الشیرازی المسکن والمدفن .

اصلش از بحرین بود ولی تمام عمر را در شیراز گذرانید.

فقیه و ادیب و فاضل و شاعر امامی مذهب قرن یازدهم هجری و از معاصرین
و دوستان شیخ بهاء الدین عاملی و از اساتید ملامحسن فیض کاشانی و سید علیخان
مدنی شیرازی بود - و سید علیخان او را در کتاب « سلافة العصر » بسیار ستوده است
و اشعارش را نقل کرده .

نوشته اند وقتی ملامحسن فیض اراده کرد که بمحضر ماجد برسد و از
درس او استفادہ کند، از قرآن مجید استخاره کرد و آیه شریفه « فلولاً نفر من کل فرقة
منهم طائفة لینفقوا فی الدین » آمد آنگاه از دیوان اشعار منسوب بحضرت علی بن
ایطالب رضی اللہ عنہ تفأل زد و دو بیت ذیل آمد:

و سافر فنی الاسفار خمس فوائد

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی

و علم و آداب و صحبة ماجد

تفرج هم و اکتساب معیشة

اگر اینموضوع حقیقت داشته باشد آمدن کلمه « صحبة ماجد » در بیت دوم

از عجایب اتفاقات و در حقیقت الهام است.

تالیفاتش :

- ۱- حاشیه بر اثنی عشریه صلوتیه شیخ بهائی ۲- حاشیه بر خلاصه الاقوال
- علامه حلّی ۳- دیوان اشعار ۴- رساله در اصول ۵- سلاسل الحديد فی تقييد اهل
- التقليد ۶- مقدمة الواجب ۷- یوسفیه.

آیات ذیل از او است:

جرت عیونی لشیبی وهولا عجب تجری العیون لوقع الثلج بالقلل
وله ایضاً

وقال لای الذکر قد وقفت بنا تلاوته بین الغوایة والرشد
بلفظ يسوق المتقين الي الخنا و معنی يسوق الفاسقين الي الزهد

در روز بیست و یکم ماه رمضان سال یکمزار و بیست و هشت دارفانی را
بدرود گفت و در شاه چراغ مدفون شد (۱).

پوهلی و ساقی = متولد ۲۸۸ متوفی ۳۷۷

حسن بن احمد بن عبدالغفار بن محمد بن سلیمان بن ابان معروف به «ابوعلی فارسی»
از نحاة و محدثین و شعراء قرن چهارم هجری است، در سال دو بیست و هشتاد و هشت
در شهر فسا متولد شد و تحصیلات ابتدائی را در آنجا فرا گرفت و آنگاه برای تکمیل
تحصیلات خود بیغد لدر رفت و در محضر درس ابن سراج (۲) و زجاج (۳) حضور یافت. ادبیات

۱- وبعانة الادب و ما خلد یکر

۲- ابوبکر بن محمد بن سری السهل از نعوین و موسیقی دانها و مؤلفین و ادباء و شعراء،
قرن چهارم هجری و مؤلف کتابهای جمل الاصول - کتاب الاشفاق - کتاب الشعر و الشعراء کتاب
المواصلات - کتاب الجمل و غیره متوفی ۳۱۶

۳- ابواسحق ابراهیم بن محمد بن سری بن سهل - از ادباء بزرگ قرن چهارم هجری -
متوفی ۳۱۰ یا ۳۱۱ یا ۳۱۶ در بغداد

عربی مخصوصاً علم نحو را بعد کمال آموخت - و بتدریس مشغول گشت و این جنسی (۱) و علی بن عیسی الربعی (۲) از شاگردان او بوده‌اند.

ابوعلی از بغداد بشام رفت و در سال سیصد و چهل و یک بشهر حلب رسید و چندی در دربار سیف‌الدوله بن حمدان با احترام تمام بزیست و ابوالطیب متنبی را ملاقات و با او مباحثه کرد. و بشیراز بازگشت و در دربار امیر عضدالدوله دیلمی مکاتبی بسزایافت و نوشته‌اند که وقتی امیر مذکور گفته است « انا عبد من عبید ابوعلی الفسوی فی النحو » و ابوعلی کتاب «ایضاح» را که نحو است بنام او نوشت و نسخه‌ای بامیر داد و امیر پس از مطالعه اظهار داشت « از این کتاب چیزی بر معلوماتم افزوده‌نشده همانا اطفال دبستان را درخورد است » ابوعلی از این گفته برنجید و کتاب «تکمله» را که در علم صرف است پرداخت و بدو تقدیم نمود ، امیر چون مقداری از آن بخواند گفت « گوئی شیخ از کلمات ما بختتم اندر شده و بتالیف کتابی پرداخته که نه خود بر فهم آن قادر است و نه مرادراک آن میسر » و چون عضدالدوله برای جنگ با پسر عمش عزالدوله بختیار بن معزالدوله تصمیم عزیمت بجانب بغداد گرفت خواست ابوعلی را با خود ببرد ابوعلی چون از اراده او آگاه شد گفت « انا من رجال الدعاء لامن رجال اللقأ فحاز الله للملك في عزيمته و انجح قصده في نهضة و جعل العافية زاده والظفر تجاهه والملائكة انصاره (۳)

آنگاه این دو بیت را انشاد کرد:

و دعته حيث لا تودعه	نفس وليكن يسير معه
ثم تولى وفي الفواد له	ضيق محل وفي الدعوى سعه (۴)

۱- ابوالفتح بن عثمان بن جنی الموصلی النحوی - از دانشمندان و مؤلفین معتبر قرن چهارم هجری - متوفی ۳۹۳

۲- ابوالحسن علی بن عیسی بن فرج بن صالح ربعی نحوی شیرازی - متوفی ۴۲۰ در بغداد

۳- یعنی: من از مردم دعا هستم نه از مردم دیدار خدای متعال اسباب عزیمت شاه را فراهم سازد و بقصدی که از این حرکت دارد برساند و تنبوستی را توشه راهش کند و فیروزی رو با و فرشتگان را مددگارش سازد

۴- یعنی: وداع گفتم او را در آن مقام که هیچکس او را وداع نمیکنند ولی نفس با او بمسافرت می‌رود پس باز می‌گردد در حالیکه در دل بجایش تنگ و در سرشک دیده مکانش وسیع است

عضدالدوله از گفته او خشنود شد و او را ستود.

ابن خلکان مینویسد در سال ۶۴۸ در قاهره بودم ، شبی بخواست دیدم که بسمت قلیوب که قصبه‌ای در نزدیکی قاهره است میروم ناگه بعمارتی بسیار کهنه و قدیم ولی محکم و زیبا وارد شدم و سه تن را در آنجا دیدم - روی بآنها کرده گفتم این بنای عالی از آن کیست ؟ پاسخی ندادند .

ولی یکی از آنها گفت :

ابوعلی فارسی صالی چند مجاور این مشهد شریف بود ، و ما در حدیث او شریک بودیم ، و او را اشعار بیست بسیار زیبا و دلنشین - گفتم بیاد ندارم که او را بدین صفت که بیان کردی شعری باشد - گفت گوش کن تا از اشعار او برایت بخوانم پس با آواز سه بیت بخواند که هنوز لذت آنها در گوش من جای دارد و چون از خواب بیدار گشتم فقط بیشی از آخر آن بخاطرم مانده بود و آن چنین است:

الناس فی الخیر لایرضون من احد
فکیف ظنک سیموا الشر او ساموا (۱)

ابوعلی را تصنیفات زیاد است که بعضی از آن ذیلاً نام برده میشود:

- ۱- کتاب ایضاح (در نحو) ۲- کتاب اغفال (در معانی که زجاج از آنها غفلت کرده است) ۳- کتاب تکمله در صرف ۴- کتاب حجة در قراءات ۵- کتاب عوامل ۶- مسائل المجلسیات ۷- مسائل البغدادیات ۸- مسائل الشیرازیات (۲)
- ۹- مسائل المجلسیات ۱۰- مسائل العسکریه ۱۱- مسائل العسکریات ۱۲- کتاب القصریات ۱۳- کتاب البصریه ۱۴- مسائل الکرمانیات ۱۵- کتاب در ادبیات عرب

۱- یعنی مردم در موقع رسیدن خیر از کسی راضی نیستند - پس چگونه گمان میکنی در صورتیکه وادار بکار بد شوند یا خوراراده شر کنند

۲- يك نسخه خطی از این کتاب در کاشانه فاضل معاصر آخای فخرالدین نصیری در

۱۶- تعلیقه برالکتاب سیبویه و غیر اینها (۱)

در ماه ربیع الاول سال سیصد و هفتاد و هفت در بغداد وفات یافت .

- متوفی ۳۹۱

شیخ ابوعلی حسین بن محمد بن احمد اکاّر صوفی فیروزآبادی (۲).

از اصحاب شیخ کبیر و از مشایخ بزرگ صوفیه است که از طریق کشت و زرع اعاشه میکرد . و شیخ ابواسحق ابراهیم بن شهریار مرشد کازرونی (متوفی ۴۲۶) را در کازرون ملاقات کرد ، و او را با خود بشیراز و عراق عرب و حجاز برد ، و شیخ ابواسحق از برکت انقاص قدسیه او بمقامات عالیّه عرفان رسید . اکاّر در سال سیصد و نود و یک در شیراز بدرود زندگی گفت و نزدیک در مرقد شیخ کبیر مدفون شد (۳) .

- متوفی در حدود ۴۰۰

ابوعمر و عبدالرحیم بن موسی استخری .

از بزرگان صوفیه و از مشایخ آنهاست . بشام و عراق عرب و حجاز مسافرت کرد ، و با ابومحمد سهل بن عبدالله بن یونس شوشتری (متوفی ۲۷۳ یا ۲۸۳) که از مشایخ معروف صوفیه است ملاقات کرد .

ابوعمر و لباس خفیف شاطران می پوشید و با سگان شکاری بصید میرفت ؛ همچنین بکبوتر بازی رغبتی داشت ، و چون مردم او را باین احوال دیدند از شیخ کبیر علت کبوتر بازی و سایر اعمالش را که بامسلك عرفانش منافات داشت پرسیدند

۱- نقل بمعنی از نامه دانشوران و ابن خلکان و معجم الادباء . یاقوت حموی جلد سوم

یاقوت حموی نسب صاحب ترجمه را چنین نوشته است الحسن بن احمد بن عبدالغفار بن سلیمان الفارسی .

۲- اکاّر . بتشدید بمعنی زارع و کشتکار است

۳- شد الازار چاپ طهران - فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه چاپ طهران .

شیخ در جواب آنها فرمود. « با اشتغال بکبوتران از سنگینی بار امانت خویش کاستن همی خواهد.»

و اینمطلب در ترجمه «سیره الشیخ» با عبارت ذیل نوشته شده :

«شیخ گفت عبدالرحیم زی جوانان داشت و پیوسته بصید رفتی، و از شیخ سؤال کردند کی: عبدالرحیم چرا این زی اختیار کرده بود گفت: او گرانبار بود و بدین تسلی می جست.»

و از شیخ کبیر روایت شده که «شبی عبدالرحیم با سگان خود ظاهراً بقصد شکار از شهر خارج شد و شخصی در عقبش افتاد و دید چون بر فراز کوه رسید سگها را رها کرد و مدرعهای که با خود آورده بود پوشید و بایستاد و بذكر خدا مشغول شد، و چنان بنظر می آمد که تمام سنگها و درختان و جنبندگان با او ذکر همیخوانند»

نوشته اند که در خانه او از مال دنیا جز پوست گاوی که دو شاخ داشت نبود و در تابستان شاخها را بدست می گرفت و به حیاط خانه میکشید، و در زمستان از صحن خانه باطاق میبرد.

صاحب شدالآزار می نویسد « ابوبکر امتداد که خادمش بود نقل کرده است که وقتی ابوعمر و بیست روز واندی غذا نخورد باو گفتم اجازه میدهی برایت غذا بیاورم، گفت نه، گفتم میترسم ضعیف بشوی، در این وقت هاون سنگی بزرگی که در پیش او بود برداشت و بلند کرده بر سینه خویش گذاشت و گفت: «آیا درمن وضعی می بینی؟» من حیرت کردم، پس گفت: «برو بحال کبوتران رسیدگی کن» و ساکت شد

ولی در ترجمه سیره الشیخ این حکایت بشکل دیگر آمده و در معنی متمم آنست و چون مندرجات این کتاب بفارسی بسیار ساده و شیرین نوشته شده عیناً نقل می شود :

« شیخ حکایت از جعفر حذا کرد کی : باصطخر رفتم - بزیارت عبدالرحیم اصطخری ، چون بسرای وی رسیدم سرای یافتم خراب و عبدالرحیم دیدم کی جامه سخت کهنه پوشیده بود و در گوشه خانه نشسته ، مرا تحیری از حال وی در آمد عبدالرحیم گفت : چرا متحیر مانده ای ؟

گفتم : مرا از ضعف تو تعجبی آمده است ، چون این سخن از من بشنید از آن جا کی نشسته بود برخاست و بزیر آمد و سنگی سخت بزرگ افتاده بود بر گرفت و بر بام برد ، و روی بمن کرد و گفت : ای قوی حال بیا و این سنگ بر گیر و باز بزیر برتابه بینم ، مرا ازین حال تعجب آمد ، پس گفت هفده روز است کی هیچ نخورده ام ، اکنون برخیز و آنچه توانی بیاور تا لقمه ای بخورم .

جعفر گفت : برخاستم و بی بازار رفتم و از مطعومات بازار دو سه نوع بیاوردم ، گفت : اکنون بنشین و خود نیز موافقت کن ، من نیز بنشستم و از بهر دل وی بخوردم ، و از جمله مطعومات یکی خربوزه بود ، گفت : از این خربوزه پاره ای بمن ده ، من پاره ای بوی دادم و در دهان نهاد و خواست کی فرو برد نتوانست ، پس بینداخت و گفت :

« درهای هوی بر خود بسته گردانیدم . اکنون بیش از یک در مانده است کی راه گذر محبت خدای تعالی است ، لاجرم طاقت ندارم کی چیزی دیگر فرو برم . »

ابوعمر و را از پدر بیست هزار درهم میراث رسید اما در دهه قومی بود ایشان را گفت « ده هزار درهم بمن بدهید و ده هزار دیگر را بشما بجل کردم » و چون ده هزار درهم را بگرفت در توبره ای کرد و شب هنگام پیشت بام خانه اش برد و آنرا بر ریخت ، با امدادان همسایگانش درهم را بدیدند و برداشته بردند ، و گفتند دوش از آسمان برای ما پول باریده ، و چون ابوعمر و بام خانه بر آمد توبره خالی را بر داشته تکانید و در همی از آن بیفتاد آنرا برداشته بخانواده اش گفت :

* شما را مرده می‌دهم که باری تعالی رزق یکروزه ما را عنایت فرموده است.*

واقعه فوق در ترجمه سیرت الشیخ بانندک تفاوت چنین آمده.

شیخ گفت: عبدالرحیم اصطخری را از میراث بیست هزار درهم برسیذ. و این بیست هزار درهم در دست مرزم بود ده هزار ابراه و ده ایشان بکرد، و ده هزار درهم بستند و در توبره‌ای کرد و یکشب بر بام رفت و مشیت مشیت می‌افشاند تا آنکه کی همه بیفشاند، روز دیگر مردم همسایه گفتند کی، از دوشین درهم بما باریده است، عبدالرحیم توبره بیفشاند و نیم درهم ازش بیفتاد، بریدان گفت: دل خوش دارید کی وجه نان و باقلی رسید، بریدان با یکدیگر گفتند مگر این مرد دیوانه است نیم درهم شادمانی می‌کند و دی ده هزار درهم بریخت!

و در جای دیگر می‌نویسد: «شیخ گفت کی عبدالرحیم در عبادان بخوانقاهی فروز آمد و هر شبی طعام پیش وی می‌بردند و روز دیگر بر می‌گرفتند طعام بحال خود مانده بود، مدت بیست و یکروز بدین صفت بگذشت کی هیچ نخورد، و این آوازه در میان خلق منتشر گشت و مردم روی بوی نهادند، عبدالرحیم چون حال بدین نمط دید مفارقت رباط بکرد و بخدمت سهل برفت و گفت میهمان توام، سهل گفت: چه می‌خواهی؟ گفت: سگباجی (۱) لطیف بدین صفت کی بگویم، و صفتی چند برشمرد.

سهل گفت: اصحاب ما گوشت نمی‌خورند، اما از بهر تو ترتیب کنند، و بفرمود بدان صفت کی فرموده بود ترتیب کردند، پس عبدالرحیم گفت: کی: همچنان با دیگ پیش من آورید، چنان کردند ناگاه سائلی در آمد دیگ همچنان بوی داد، روز دیگر سهل گفت:

اکنون چه می‌خواهی؟ سگباجی هم بدان صفت، سهل گفت: ترتیب کنند،

۱- سگباج بالکسر و جیم در آخر معرب سگبا که نوعی از آش است که از سرکه و برنج بابلغور سازند - فرهنگ اندراج جلد دوم چاپ لکهنو

ترتیب کردند و دیگ همچنان پیش وی آوردند، و سهل کسی بدرسرای او داشت تا سائلان زحمت وی ندهند، عبدالرحیم بفرست بدانست و گفت: سائلان را منع کردن روا نبود سهل آنکس را باز خواند اتفاق سائلی دیگر درآمد و دیگ همچنان بوی داد.

روز سوم سهل گفت: چه میخواهی؟ گفت سگباجی همچنان، سهل گفت: تا پیعتمند و پیش از آنک دیگ پیش وی آورد بدر آهذه روی بشیراز نهاد و چون نزدیک شهر رسید سی روز بوذ کی هیچ نخورده بود، درویشی دید کی بکناره جوی آب نشسته بوذ و پاره ای نان خشک پیش وی نهاده بوذ و بآب فرو می کرد و می خورد بعدالرحیم گفت: الصلاح، عبدالرحیم پیش وی آمد و بموافقت آن درویش پاره ای نان خشک بخورد.

شیخ کبیر میگوید بر ابو محمد رویم وارد شدم گفت از عبدالرحیم چه خبر داری؟ گفتم فوت شد، گفت «خدا او را رحمت کند او را باجمعی در کوه الکام (۱) دیده بودم و کسی را از او شکیبانر و نیرومندتر ندیده ام»

سال فوت ابوعمر و را در جانی ندیدم، علامه قزوینی در ذیل ترجمه حالش در شدالازار مرقوم داشته است «چون مؤلف در متن تصریح کرده که رویم بعد از وفات او هنوز در حیات بوده و از استماع خبر وفات او از شیخ کبیر بر او ترجمه فرستاده است و چون وفات رویم در سنه ۳۰۳ بوده پس واضح است که وفات صاحب ترجمه قبل از سال ۳۰۳ بوقوع پیوسته است» یعنی در حدود سال سیصد هجری قمری

۱- الکام. بضم لام و کاف مشدده نام گوهی است در شام که محل زهاد و ابدال بوده است

شیرازی - متوفی...

از عرفاء قرن سوم هجری و از اصحاب ذوالنون مصری (۲) بود. و شیخ کبیر در یکی از کتابهای خود حالات او را نوشته است. و در جلد دوم نامه دانشوران نوشته شده که اصلش از نواحی شیراز است، و از حکایاتی که خود او نقل کرده این است که از نساء بشیراز میرفته و یکی از درباریان سلطان که او را قائد میگفته اند نیز با او بوده و چون از هم‌رهان خود رفتار و گفتار زشت میبیند با آنها دشمن میشود و اراده میکند که از آنها مفارقت کند، در این خیال بوده که آوایی بلند میشود که گم‌بند قائد گم شده و سوگند یاد کرده که اهل قافله را تفتیش کند و همه را میگردند تا نوبت با ابومحرز میرسد، مردم میگویند او مرد زاهدی است که بر او گمان دزدی نتوان برد. ولی قائد میگوید چون من سوگند یاد کرده‌ام ناچارم او را نیز تفتیش کنم و همینکه نزد او می‌ایند و مرقعش را بالا میزنند گم‌بند اراده می‌بیند، و همگی متعجب میشوند و او را سخت ملامت و شمانت میکنند، ابومحرز قسم یاد میکند که مرا از این واقعه اطلاعی نبوده و خبری نداشته‌ام، میگویند این گفته تو هزار بار از دزدیت بدتر است. و قائد دستور میدهد تا او را بر سر قافله بگذارند که مسافرین یکیک بر او بگذرند، و او را سرزنش کنند آنگاه او را گذاشته بروند، چنین میکنند و چون ابومحرز تنها میماند سخت اندوهناک میشود و در کار خود متعیر میماند، تا اینکه می‌بیند قائد پیدا میشود و با او میگوید «حاشا که مانند توئی چنین کاری کند» میگوید پس چگونه آن گم‌بند در کمر من بود، جواب می‌دهد چون ترا بعضی مطالب در دل میگذشت خواستم متنبهت کنم که بر اعمال کسان انکار نیازی و برده‌پوشی را از دست ندهی.

می‌گوید در این بیابان راه تجاتی نمی‌بینم و خود را بقافله رسانیدن نتوانم،

۲- ابومحرز: بضم میم و سکون حاء، مهمله و راه، محجه

۱- ابوالفیض ثوبان بن ابراهیم المصری از عرفاء و ادباء و فصحاء و زهاد مشهور قرن

سوم هجریست که در سال دو بیست و چهل و پنج وفات یافته است

قائد دست او را میگیرد و میگوید دیده برهم نه و چون چشم برهم میگذارد خود را در میان قافله می بیند و در آن حال در شکفتی میشود، پس قائد نظری باو میافکند و میگوید :

«از این پس بهیئات و لباس ظاهر اعتماد مکن، و فریفته مشو، از لباسهای دیگر روی درهم میار، که نه بآن اعتباریست و نه بر این انکار» این حکایت در سیره الشیخ دیلمی اینطور آمده است :

«شیخ حکایت کرد از ابومحرز کی گفت : از نیشابور آمدم بهرم شیراز و اتفاق سرهنگی از آن پادشاه بهمراهی من افتاد. و من احوال او را نه بر جاده میدیدم، و خواستم کی از او مفارقت کنم، ناگاه آوازه ای در کاروان افتاد کی : کمری از آن این سرهنگ کم شده است، و مردم قافله را میگرفتند و سوگند می دادند، و از هر کس تفحص میکردند، چون نوبت بمن رسید، سرهنگ گفت، من این ظن بوی نمیرم، اما از من صادر شده است، از او نیز تفحص بکنید، پیامدند و از من تفحص کردند و کمر در میان من یافتند !

گفتند این حال چگونه است؟ من گفتم : مرا از این خبر نیست کی چون افتاده است، گفتند : این سخنی بس عجیبی است، کی تو بگوئی، بعد از آن هر کس چیزی میگفتند، کی عقوبت من بچه صفت کنند، پس اتفاق بدان کردند کی مرا بر سر راه بنشانند و کاروانیان يك يك بر من میگذرند، و هر کسی بگونه و عبارتی سرزنش من میکنند و چنان کردند»

چنانکه معلوم است مندرجات «نامه دانشوران» با آنچه در «سیرة الشیخ» آمده تفاوت دارد، و قسمت اخیر که بروز کرامت از جانب «قائد» یا «سرهنگ» باشد و بافسانه شبیه است در کتاب معتبر «سیره الشیخ» نیست، و فعلا آنچه در «سیره الشیخ» آمده صحیح است، و نامه دانشوران (که معلوم نیست این حکایت را از چه مأخذ نقل کرده است)، شاخ و برگهایی بر آن افزوده است.

سال فوت ابومحرز را در جایی ندیدم، و از قرائن معلوم میشود که در اواخر قرن دوم یا اوایل قرن سوم اتفاق افتاده است.

ابو محمد استخری = متولد ۲۹۱ متوفی ۳۸۴

ابو محمد عبدالله بن محمد بن سعید بن محارب شافعی استخری. از فقهاء قرن چهارم هجری است، در فارس و عراق عرب و حجاز و شام و مصر علوم متداوله عصر خود مخصوصاً علم حدیث را بیاموخت، و بر کتاب استادش نصر که بنام «المستعمل» است شرحی نوشت. در سال سیصد و هشتاد و چهار وفات یافت:

ابو محمد خفیری - متوفی ۴۳۶

ابو محمد شیخ حسن بن حسین بن عمر بن خشنام خبیری (خفیری) (۱) از علماء و زهاد قرن پنجم هجری است، مردی عابد و زاهد و امین بود، و مردم را در جامع عتیق اندرز میداد، و پس از فوتش برادرش ابوبکر بن حسین و بعد او پسرش ابوالقاسم بن حسن و از آن پس پسر دیگرش ابو سعید بن حسن جهانشین او شدند:

او را تألیفاتی در فقه و سایر علوم دینی بوده که از آن جمله است: «عیون التفاسیر».

در سال چهارصد و بیست و شش در شیراز وفات یافت.

۱- خبر بفتح خای معجبه و سکون بای موحنه - بلوکی است در یکصد و هشت کیلو متری شیراز که در جنوب شرقی شیراز واقع شده و در این زمان آن را خضر گویند و جزء بخش شهرستان جهرم و مرکز آن «باب انار» نامیده میشود و کنار شوسه شیراز جهرم واقع شده است. محصولاتش: غله - برنج - خرما - مرکبات - میوه - بادام - و عالی است - مجموع قراء و قصبات آن چهل و پنج است و جمعیتش در حدود هفتاد هزار نفر - مذهب اهالیش تشیع و زبانشان فارسی میباشد و بزبان ترکی هم آشنا هستند

أففي - متولد ۴۳۰ متوفی ۴۸۵

ابو محمد یوسف بن ابی سعید حسن بن عبداللہ بن مرزبان نحوی لغوی حنفی سیرافی .

از بزرگان نحاۃ و ادباء متبہر قرن چهارم ہجری است ، پس از وفات پدرش ابوسعید حسن سیرافی (کہ ترجمہ اش گذشت) جانشین او شد و بر ہند او بتعلیم و تدریس نشست ، و کتاب « الاقناع فی النحو » پدرش را کہ ناتمام بود بیابان رسانید ، در ترجمہ اش نوشتہ اند کہ در جوانی پیشہ ور بودہ و دکان روغن فروشی داشته است ، ضمناً در مجلس بحث و فحص پدرش میرفتہ است ، و ناگہان روزی چنان فریفتہ علم و بحث میشود کہ تمام روغنهای دکان را یکجا میفروشد و بکسب علم و ادب ہپردازد تا برامثال و اقران خود برتری مییابد ، و آیات « اصلاح منطق » ابن سکیت لغوی مشہور را شرح میکند ، و بتألیف کتب ادبی دیگر مشغول میشود .

تألیقاتش : ۱- شرح آیات اصلاح المنطق ۲- شرح آیات کتاب سیبویہ (در نحو)
 ۳- شرح آیات مجاز (تألیف ابو عبیدہ) ۴- شرح آیات معانی الزجاج
 ۵- شرح آیات غریب مصنف ابو عبید قاسم بن سلام ۶- شرح نسبت سیرافی (در ترجمہ پدرش)
 ۷- تکمیل الاقناع فی النحو (تألیف ناتمام پدرش ابوسعید)
 سیرافی ہموارہ بافادہ و تعلیم و تألیف مشغول بود تا شب چهار شنبہ بیست و ہفتم ربیع الاول سال سیصد و ہشتاد و پنج کہ در سن پنجاہ و شش وفات یافت .

ابو محمد شیرازی - متولد ۴۱۴ متوفی ۵۰۰

قاضی ابو محمد عبدالوداب بن محمد بن عبدالواحد بن محمد شافعی فامی شیرازی .
 از فقہاء و مفسرین قرن پنجم ہجری است ، از شیراز بیغداد رفت ، و در مدرسہ نظامیہ بغداد مدرس شد .

صاحب «عقد المذهب فی طبقات حملة المذهب» مینویسد: هفتاد جلد تصنیف دارد که از آن جمله است:

۱- تاریخ الفقهاء ۲- تفسیر القرآن ۳- کتاب الاحاد در سال پانصد و هفتاد یافت (گویا در بغداد) (۱)

ابو محمد روزبهان فسائی = متوفی ۶۰۶

شیخ ابو محمد روزبهان بن ابی نصر بقلی فسائی شافعی صوفی معروف به «شیخ شطاح».

از مشاهیر عرفاء و ابدال قرن ششم هجری است، مدتها در مسافرت و سیر در آفاق و انفس بود، عراق عرب و کرمان و حجاز و شام و مصر را سیاحت کرد، و در اسکندریه خدمت صدرالدین ابوطاهر احمد بن محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم سلفه اصفهانی (متوفی ۵۷۶) که از مشاهیر فقهاء و محدثین مذهب شافعی بود رسید، و خرقة فقر را از دست شیخ سراج الدین محمود بن خلیفه بن عبدالسلام بن احمد بن سالبه بیضاوی (متوفی ۵۶۲) پوشید، و تن بر ریاضات شاقه و مجاهدات بلیغ داد، و چون از سیر و سیاحت بشیراز برگشت مدتی در کوههای آن شهر بعبادت و ریاضت و گریه و زاری گذرانید، و پنجاه سال در جامع عتیق و سایر مساجد شیراز مردم را اندرز داد از شیخ ابوالحسن علی بن عبدالله کردویه (متوفی ۶۰۶) نقل شده که گفت: روزی با جماعتی در خدمت روزبهان بودم و تا آن زمان رفعت مقام و مرتبت عالی شیخ را در علم و عرفان درک نکرده بودم، و با خود میگفتم من از حیث علم و حال از او برترم، ناگهان شیخ بدانچه در ضمیرم میگذاشت ملهم شده روی بمن کرده گفت: «این تصور را از ذهن خود دور کن زیرا که امروز کسی پایه روزبهان نمیرسد و اوست که یگانه عصر است»

و این معنی را در یکی از قصائد فارسی خود گفته است آنجا که میگوید:

در این زمانه منم قائم صراط الله

زحد خاور تا آستانه اقصا

روندگان معارف مرا کجا بینند؟

که هست منزل جانم بماورای ورا

روزبهان در باب الخدش شیراز رباطی بساخت و در آنجا بارشاد مریدان و اطعام آیندگان و رندگان مشغول شد. و در اواخر عمر مبتلی بمرض فلج شد و بعضی از مریدانش بمصر رفتند و از خزانه سلطان مقداری روغن بلسان گرفته برای مداوایش بیاوردند. و چون مطالب را باو گفتند از آنها تشکر نمود و در حقشان دعا کرد، ولی از استعمال روغن تحاشی جست و گفت: * در خارج خانقاه سگی است که مبتلی بچرب شده و زجر همی کشد، روغن را بدین او بمالید، و بدانید که روزبهان با اینگونه روغنهای دنیوی شفا نمیابد، و آنچه را می بینید معشوق بر پای من هشته همانا قیدی از قیود عشق است و تا زمان وصل باقی خواهد ماند.

از پس این گفته بانك زمان اعنی در نیمه محرم سال ششصد و شش روح پرفتحش بشاخسار جنان پرواز کرد و در خانقاه خود در محله بالكفت مدفون شد، ایات ذیل از اوست:

(رباعی)

دل داغ تو دارد ارنه بفروختمی

در دیده توئی و گرنه بر دوختمی

جان منزل تست ورنه روزی صدبار

در پیش تو چون سپند بر سوختمی

وله ایضا

اگر آهی کشم صحرا بسوزم!

جهان را جمله سر تا پا بسوزم!

بسوزم عالم از کارم نسازی

چه فرمائی بسازم یا بسوزم!

وله ایضا

گر دست بر آن زلف نگون اندازی

زه باد بصومعه بخون اندازی

در عکس جمال خود برون اندازی

بتها بسجود سر نگون اندازی

وله ایضا

تا چند سخن تراشی و رنده زنی

تا کی بهدف تیر پراکنده زنی؟

گریک سبق از علم خموشی خوانی

بسیار بدین گفت و شنو خنده زنی

وله ايضاً

هجوم بلهوس چندانکه عاشق از میان گمشد

مگر از ترکش نازت خدنگ امتحان گم شد ؟

بملك حسن بخوبی سرآمدست آنزلف که در نسب ز دو جانب بآفتاب رسید

و آنچه نبشید در گوش زمین
خیز و بیا در گل ها آن بینآنچه ندید است دو چشم زمان
در گل زنگ تو نمودست آن

غبار مستی از دامن بر افشان
قلم برکش سروسامان بر افشانرخ معشوق خواهی جان بر افشان
سروسامان نگنجد در ره عشق

روزبهان را در تفسیر و حدیث و فقه و تصوف تألیفات فراوانی است که نام

بعضی از آنها ذیلاً نوشته میشود:

- ۱- لطائف البیان فی تفسیر القرآن ۲- عرائس البیان فی حقائق القرآن (این دو کتاب در تفسیر است بمذاق صوفیه) ۳- مکنون الحدیث ۴- حقائق الاخبار ۵- الموشح فی المذاهب الاربعه و ترجیح قول الشافعی بالدلیل (در فقه) ۶- العقائد ۷- الارشاد ۸- المناهیج (این سه جلد اخیر در اصول است) ۹- مشرب الارواح ۱۰- منطق الاسرار ۱۱- شرح الطواصین (شرح بر کتاب الطواصین منسوب به حسین بن منصور حلاج و بفارسی است) ۱۲- لوامع التوحید ۱۳- مسالك التوحید ۱۴- كشف الاسرار ۱۵- مكاشفات الانوار ۱۶- شرح الحجب والاسرار فی مقامات اهل الانوار ۱۷- سیر الارواح ۱۸- العرفان فی خلق الانسان ۱۹- رساله الانس فی روح القدس ۲۰- غلطات السالکین ۲۱- سلوة العاشقین ۲۲- تحفة المحبین ۲۳- عبر العاشقین (فارسی) ۲۴- سلوة القلوب ۲۵- دیوان المعارف ۲۶- صفوة مشارب العشق ۲۷- منهج السالکین ۲۸- مقایس السماع ۲۹- رساله

القدس ۳۰ - الانوار فی کشف الاسرار (در تصوف) ۳۱ - رساله شطاحیات (عربی و فارسی) (۱) .

ابومزاحم (۲) شیرازی - متوفی ۴۴۵

ابومزاحم احمد بن منصور شیرازی

از عرفاء قرن سوم هجریست ، و با شیخ جنید بغدادی و شبلی که هر دو از بزرگان صوفیه بوده اند مناظره داشت و عقائد آنها را نمی پسندید ، مردی حرّاف و سخن سنج بود ، و چون لب بگفتار میگشود شنوندگان را که غالباً از فضلاء و مشایخ بودند فریفته سخنان خود میساخت و شیخ کبیر او را بدین صفت ستوده است و از کلمات قصار او است «ومن اعزّ فی نفسه اذله الله فی اعمین عباده» یعنی آنکس که در نفس خود را عزیز داند خداوند او را در نظر مردم خوار کند .

مدتی در شیراز از کتاب دیوان بود و وقتی سلطان وقت بر او خشم گرفت و دستور داد که او را چند سیلی بزنند و ابومزاحم رنجیده خاطر شد و ضعف چشم را بهانه ساخت و کار دولت را ترک گفت ، و این معنی در کتاب سیرة الشیخ دیلمی ذکر شده است که عیناً نقل می شود :

شیخ گفت : ابومزاحم احمد بن منصور از جمله عمال و کتاب دیوان بود ، و سبب توبت آن بود که سلطان او را بعملی نصب کرد ، و بعد از آن بروی متغیر شد و فرمود تا او را قفائی چند بزدند ، ابومزاحم این حرکت بیبانه ای ساخت و گفت : «از بسیاری قفا کی بر من زدند چشم باز نمی بینم و ترک عمل بکرد و بگوشه ای بنشست و کار او بدرجه عالی رسید ، یکروز برآذر ابومزاحم شکایت می کرد کی هر چه در

۱ - برای اطلاع زیادت تر بر احوال روز بهان بیاخذ ذیل مراجعه فرماید : تاریخ گزیده - شیرازنامه - نفحات الانس جامی - حبیب السیر - کشف الظنون - ریاض العارفین - و طرائق الحقائق .

۲ - مزاحم : بضم میم و زاء معجمه است .

خانه من بود ابومزاحم بخرج صوفیان کرد، من گفتم کی: هر گاه کی ابومزاحم بامانان خوردهی نیمه نان بر گرفتی کی گنیزک بر اذرم گرسنه است، و این سخن با ابومزاحم رسید و بمن گفت: ای ابو عبدالله سخنی از تو بمن نقل کرده اند، گفتم از بهر آنک از قول تو نیز سخنی بمن نقل کرده اند، گفت: یکی یکی، و خاموش گشت.

ابومزاحم در سال سیصد و چهل و پنج (۱) در شیراز وفات یافت.

ابومسلم کازرونی - متوفی ۲۶۶

ابومسلم شیخ عبدالسلام بن احمد کازرونی .
عالم و فقیه و ادیب و شاعر بود و در رباط امینی تدریس میکرد - ایسان
ذیل از او است :

یا من بوجوده فنائی	ما بال هواك فى التنائی
هجرانك والممات عیدی	سپان و حرمة الوفاء
قد امرضنی ولست ارجو	إلا بوصاله دوائی

در ماه ذیحجه سال ششصد و بیست و شش در شیراز وفات یافت، و در حضیره
مشایخ واقع در گورستان مصلی مدفون گشت (۲).

۱- نامه دانشوران سال فوت او را دوست و پنجاه و پنج نوشته است و این اشتباه محض
است زیرا که از حکایت فوق که در کتاب معتبر و قدیم سیره الشیخ آمده قطعی است که ابو مزاحم
معاصر و معاشر و مرید شیخ کبیر بوده و چنانچه سابقاً در ترجمه شیخ کبیر متذکر شده ایم وفات شیخ
کبیر در سال سیصد و هفتاد و یک بوده و تولدش در ۲۶۱ یا ۲۶۲ بنا بر این محال است که ابومزاحم
هم در ۲۵۵ وفات یافته و هم با شیخ کبیر هم عصر و معاشر باشد - اشتباه دیگر نامه دانشوران این
است که مینویسد ابومزاحم با هارون الرشید معاصر بوده در صورتیکه هارون در سال ۱۹۳ وفات یافته
و بقول خودش مزاحم در ۲۵۵ و بر فرض محال که سال ۲۵۵ را سال فوت ابومزاحم بدانیم باید
عمر او را طولانی بدانیم تا او را هم عصر هارون تصور کنیم

اما سال ۳۴۵ که در متن نوشته ایم اقتباس از حاشیه صفحه ۳۱۴ کتاب سیره الشیخ است و قطعاً
تاریخ مزبور صحیح است.

(۲) شد الاثار

ابونصر شیرازی - متولد ۵۴۹ متوفی ۶۴۵

قاضی ابونصر شمس الدین محمد بن هبة الله بن يحيى شافعی شیرازی الاصل دمشقی معروف بابن شیرازی .

در دمشق قاضی و مفتی بود و در علم روایت ید طولی داشت ، و مدتی در شام تدریس و در بیت المقدس قضاوت میکرد - مردی فقیه و فاضل و منصف و صاحب سکینه و وقار و حسن صورت میبود . و اکثر عمر خود را در نشر علم و معرفت گذرانید - و آخر الامر در ماه جمادی الاخر سال ششصد و سی و پنج وفات یافت (۱).

ابونصر شیرازی - متوفی ۷۲۳

شمس الدین ابونصر محمد بن محمد بن محمد بن ممیل بن الشیرازی ثم دمشقی . از شاگردان جدش قاضی ابی نصر و سخاوی و عدّه دیگر بود . و از ابو عبدالله بن الزبیدی و حسین بن السید و قاضی حلب بن شداد اجازه داشت . و او را تالیفی بنام (مشیخه) است . مردی با وقار و خشاک بود . عمری طولانی یافت و با مردم آمیزش نمیکرد .

نود و چهار سال و دو ماه عمر کرد و در سال هفتصد و بیست و سه وفات یافت (۲)

ابن نصر فارسی - متوفی بین سالهای ۵۰۹ و ۵۱۱

ابونصر هبة الله قوام الملك نظام الدین فارسی .

از رجال دولت غزنوی بود ، که در جود و سخا و فضل و دانش و سرودن شعر شهرتی داشت ، محمد عوفی صاحب (لباب الالباب) مینویسد :

وزیری صاحب کفایت فائض درایت ، وافر فضل ، شامل بذل ، در دولت سلطان رضی ابراهیم رحمة الله کارهای بزرگ کرده و بفضل و کفایت معروف و مشهور

(۱) شذرات الذهب - جلد پنجم چاپ مصر

(۲) شذرات الذهب - جلد ششم چاپ مصر

گشته ، خانقاه عمد در لوهور یکی از خیرات اوست ، و چون بر رأی او آن شغل ممکن گردانیدند و زمام مصالح خاص و عام در کف کفایت و قبضه شهادت او دادند ، او چون آفتاب بر سمت سمای ملک نور پاشیدن گرفت ، اما چون آن خورشید بعد کمال رسیده بود زود در گشت و از جهان فضل و هنر بعالم بقا رفت . بلی کار زمانه غدار همین است .

(مثنوی)

وهد بستاند و عاری ندارد بجز داد و ستد کاری ندارد
 کدامین سرو را داد او بلندی که بازش خم ندارد از دردمندی
 همان روز که نام وزارت بر وی نشست ، رقم صحت از نهاد او برخاست
 و بر بستر ضرورت بنحفت و در آنحال این در آبدار را بالماس بیان بسفت :

(نظم)

دریغا گوهر فضلم که در ضدّم و بال آمد
 بچشم حاسدان لعلم همه سنك و سفال آمد
 چو كلك اندر بنان من بدیدی خاطر نحوی
 مرانب را خبر دادی که هان عزّ و جلال آمد
 چو زخم تیغ من دیدی شه هندوستان درهند
 بدستور از غمان گفتی که سام پور زال آمد
 نماز باهدادی هر نظامی را کمر بستم
 نماز شام فرزند مرا نعت زوال آمد

علامه قزوینی در تعلیقاتی که بر لباب الالباب نگاشته است مینویسد : این همان ابونصر پارسی است که مسعود سعد سلمان در حق او هدایح بسیار دارد ، و در چهار مقاله نیز نام او مذکور است . (ترجمه پروفیسور برون صفحه ۷۴ حاشیه يك که در آنجا بنصرالله بن عبدالحمید صاحب کلیله و دمنه اشتباه شده است) و از یکی ارقصاء مسعود سعد معلوم میگردد که وفات ابونصر فارسی در سلطنت

ارسلان بن مسعود بن ابراهیم یعنی بین سنه ۵۰۹ - ۵۱۱ بوده است ، در خطاب
بسلطان ارسلان میگوید :

بوتصر فارسی ملکا جان بتوسپرد زیرا سزای مجلس عالی جز آن نداشت
جانداد درهوات که باقیست باد جان اندر خور نثار جز آن پاک جان نداشت

شصت و سه بود عمرش چون عمر مصطفی

افزون ازین مقامی اندر جهان نداشت

ابی دلف خنجی متوفی ...

ابی دلف عجل شافعی صوفی خنجی (۱) .

از صوفیه و اوتاد قرن هشتم هجری است ، این بطوطه او را در خنج ملاقات
کرده و روزی در خدمتش بسر برده و از مراتب زهد و تقوی و طرز ریاضت او اظهار
شگفتی کرده است . و پسرش ابوزید عبدالرحمن بن ابی دلف را نیز در شهر لار
دیده و او را ستوده است .
سال فوتش معلوم نشد .

(۱) خنج Khonj نام یکی از دهستانهای ششگانه بخش مرکزی شهرستان لار است ،
و مرکز آنهم بنام خنج است که در نود کیلومتری شمال باختری لار و در کنار راه فرعی لار - خنج
و در جلگه واقع شده .

هواش گرم و مالاریا بیست - سکنه اش (۳۳۳۲) نفر و دارای منهب سنی هستند - زبانشان
فارسی بلهجه مخصوص است

محصولش : غله ، خرما ، - شغل اهالیش : زراعت - کب - مکاری .

صنعت دستی آنها : گیوه بافی است . - دبستان دارد - و بنای مسجد سنگی و مناره کاشی آن
قدیم است .

اثر پراشگفتی - زنده در ۱۱۴۵

شفیعا پراشگفتی (۱) متخلص به اثر -

از شعراء قرن دوازدهم هجری است .

پدرش اهل پراشگفت بود و خودش بتصریح صاحب تذکره شمع انجمن در شیراز متولد شده ، ولی شیخ محمد علی حزین که با او معاصر و دوست بوده تولد او را در پراشگفت میداند و مینویسد : در ۹ سالگی نایبنا شد معذک تک تحصیل بعضی مراتب علمیه کرد و از مشاهیر شعراء عصر خود شد و مدتی در اصفهان و فارس با او حشر و نشر داشته و آنطور که متذکر شده آدم بسیار خوش خلق و سبک روحی بوده است .

کوری چشمش را مؤلف شمع انجمن از ابتلاء بمرض آبله میداند و مینویسد : در خردسالی چشمش از آبله بی نور گشت ، اما چراغ بصیرتش روشنی کامل داشت . بینندگانش میگویند بسیار کریه منظر بود ، اما هنگام نطق مجلسیان را شیفته حسن کلام خود میساخت ، بعد سه هزار و صد و بیست و هفت .

آقای علی اصغر حکمت که از دانشمندان و رجال معاصر است و ترجمه اش خواهد آمد اخیراً رساله‌ای بزبان فرانسه در شرح حال این شاعر ضریب نوشته و در اکتوبر ۱۹۵۷ در دهلی نو چاپ شده است ، پاره‌ای از آن را در اینجا می‌آوریم : شرح حال زندگی این شاعر مانند سایر شعراء معاصرش شناخته نشده ، نامش در تذکره‌های ذیل آمده است :

تذکره میر غلامعلی آزاد - شمع انجمن - مرآة الفصاحه (تألیف مرحوم شیخ مفید داور استاد فرقة الدولة) شکرستان فارس (تألیف شعاع الملك) فارسنامه ناصری - تذکره المعاصرين حزین (متوفی ۱۱۸۱) .

چنانکه میر غلامعلی آزاد و شیخ محمد علی حزین نوشته اند مخصوصاً حزین

(۱) پراشگفت . Per-Ashgeft دهی است از دهستان کوهسره سرخی که در ۵۷ کیلومتری

باخر شیراز واقع شده و چهارصد و بیست و یک نفر جمعیت دارد .

که با او هم عصر بوده ، در دهکده پراشکفت در نزدیکی شیراز متولد و در جوانی بعزت ابتلاء بمرض آبله کور شده ، سفری باصفهان رفته است و با میرزا طاهر وحید الزمان وزیر سلطان ملاقات کرده - حزین او را در اصفهان دیده است ، نوشته اند که در ۱۱۱۳ فوت شده اما این تاریخ صحیح نیست ، زیرا که از نامه‌ای که به کلبعلی خان حاکم فارس نوشته معلوم میشود که در سال ۱۱۲۳ حیات داشته است همچنین بتحقیق پیوسته که در ۱۱۲۵ هنگام هجوم افغانیان بایران زنده بوده و به لار گریخته (لار : قصبه ایست در جنوب غربی شیراز و این غیر از شهر لار است) و بنا بروایت حزین در همین قصبه وفات یافته است (۱) .

اشعار ذیل از او است :

ز آب گلستان آموخت شوقم جانفشانی را

بیای نو نهالان صرف کردم زندگانی را

خط کرد ظاهر آن دهن غنچه رنگ را در کار بود حاشیه این متن تنگ را

دوستان را کسوت تجرید مپوشد خدا (۲) شاه می بخشد بخواصان خلعت پوشیده را

ز خلوت خانه خود گوشه درویش محزون را

چنان باشد که گیرد پادشاهی ربع مسکون را

نسا روح شناسان را عقید زبور دنیا ز انگشت شهادت دست کوتاهست خاتم را

(۱) چنانکه گفته شد شمع انجمن سال فوتش را به ۱۱۲۰ نوشته و صاحب التدریبه الی تصانیف الشیعه در جلد نهم کتاب خود فوت او را بنقل از (تغ ۴) سال ۱۱۱۳ ضبط کرده و این قطعاً بدلائلی که آقای حکمت ذکر کرده است صحیح نیست - ضمناً التدریبه جمع اشعار او را بیست هزار بیت دانسته است .

(۲) دوستان را خلعت تجرید پوشاند خدا را - تذکره حزین

اثر آخر بزلف پر فن او نقد جان دادم

امانت دار خود کردم ز نادانی پریشان را

شکستگی است محك نقد هومیائی را

پیرس از دل من رمز آشنائی را

که حرف خویش جوابست روستائی را

خموش باش چو زاهد کند مذمت عشق

تو هم صله گر بود خود ستائی را

ز مدح خویش زبان جمله خاق می بستند

توانی در دل من کرد تخمین داغ حرمان را

بعلم رمل بشماری ، اگر ریگ یابان را

ضرور است از پی تریاک خوردن جرعه آبی

گوارا میکند می ، تلخ کامیهای دوران را

نگیرد بخت دانا دامن صبح فراغت را

چو روز و شب حضوری نیست باهم عقل و دولت را

پر از آب بقا میخواستم پیمانۀ خود را

بعر خضر تا بینم رخ جانانۀ خود را

بستیم باین دسته گل رشته جان را

دادیم بزلفش دل پر درد و فغان را

افزون نکند نقش طلا زور کمان را

دارند گمان خلق که زرقوت بازوست

جویند اثر نا بلدان سنگ نشان را

در راه توکل چه کنی سنگ قناعت

فلك از رشك نگذارد بحال هم درهمدم را

بسنگ از یکدیگر سازد جدا بادام توأم را

میکند بیدار اشک از خواب غفالت دیده را

آب بخشد سر فرازی نرگس خوابیده را

از عارضش دمید خطی همچو مشکناپ یعنی که شد بسنبله تحویل آفتاب

بی نفس بد آسوده بدنیا نتوان شد فریاد سگ افسانه آرام شبان شد

پر پروئی که میگشتم اسیر حسن آوازش نباشد رشته جان قابل ابریشم سازش

بهر محفل حدیث می پرستی در میان دارم بر ناک شمع هر آبی که خوردم بر زبان دارم

بکیش هوشمندان خود نمائی هست منظورم

کسی آگه نباشد چون کمان حلقه از روزم

ندارند اهل دل ذوقی اگر باشند دور از هم

چو موج بحر میآیند سر مستان بشور از هم

ببزم وصل هم پیوسته از راه سیه روزی

من و آن بی وفا شب در میان بودیم دور از هم

بچندین رنگ روید داغ حسرت از غبار من

گل صد آرزو بر سر زند خاک مزار من

ز بهر شکر تنهایی بسردم آشنایی کن در آرد بزم الفت یاد ایام جدایی کن

مبادا نیم جو منت پذیر دوستان گردی خدانا کرده هر جا احتیاج افتد گدایی کن!

بقدر دردمندی با تو باشد ربطشان چسبان! اگر باور نداری خویشتن را موهیایی کن

بهر کاری که رو داد امتحان دوستان کردی

اثر عبرت اگر نگرفته ای باز آشنایی کن!

صید حسنش نشوم تا بود از خط ساده وعده عاشقی من بهار افتاده

بفریادم رسد یارب حریف نغمه پردازی زند زخم دلم را بخیه از ابریشم سازی

دلم گرفت ز زاهد کجاست مینائی فسرده است مرا طرفه خشک سرمایی

برای معنی رنگین طلب کن لفظ مانوسی

که در فهمش نباشد حاجت فرهنگ و قاموسی

در تاریخ فوت ملا محمد باقر مجلسی درم گفته است :

رفت سوی خلد ازین دیوان سرا باقر علم آفتاب فضل و شأن

از تصانیفش اساس شرع و دین هست محکم تا بود باقی جهان

از اثر تاریخ جستم عقل گفت قدوه اهل یقین رفت از میان

(۱۱۱۰)

در تاریخ عمارتی که از بناهای شاه سلطان حسین صفوی بوده سروده است :
چون طالار شاهنشاه گردون بارگاه

کز فلک لاف بلندی پیش طاقش بسد نماست

گر طالا و لاجورد انجم و افلاک را

حل نمایند از برای زینت آن نارسا است

حوض آن از جدول آئینه باشد روح بخش

نبض آب زندگی در دست آن فوارهاست

شد از آن نام همایونش سرای میمنت

کز سعادت خسرو اسلام را خلوت سراسر است

چون مشرف شد با تمام این بنا تاریخ او

از اثر جستم که مداح شه از صدق و صفاست

آسمان بر آستانش سر فرود آورد و گفت

«بارگاه خسروی» تاریخ این عالی بناست

(۱۱۰۶)

(غزل)

عیش مرا در جهان هیچ سرانجام نیست باده بصد خوندل‌گر برسد جام نیست!
 حرمت پیر مغان بر همه کس لازم است سرزده داخل‌شوی- می‌کده حمام نیست
 نعمت مخصوص را مرتبه دیگر است دوزخیان را بگو- قهر خدا عام
 اینکه طمع کرده است بسته دنیا ترا تن بمشقت هده دانه در این دام
 بپتو نشد روزیم وقت خوشی در جهان صبح غریب ترا پای کم از شام نیست
 پیش خداکی کند عرض تمنی اثر
 جود گرم پیشه را حاجت‌ابرام نیست

مفردات ذیل نیز در کتاب «مترادفات فارسی» تألیف نجل پادشاه هندی (مؤلف فرهنگ اندراج) بنام اثر ضبط است.

همیشه گرم چو طنبور بود صحبت‌ها بگشت بیسرخر کوک سازعشرت‌ها

جدا از خود نشستم آنقدر تنها بیاد او که باخود روبرو خوردم نشناختم خود را (۱)

رشته طول امل تار و جهان طنبور است چقدر بر سر این کاسه خالی شور است!

بخانه ما حضری کز تو میهمان بیسند جواب حضری از پیشه‌خده‌مان بیسند

❀ ❀ ❀

کرده مزگان و نگاهش دست در قدام یکی

نامسلمان تیغ بر بالای کافر می زند

مرا بر دل غباری نیست از خاک فراموشان

که بیمانع در آنجا میتوان خاک‌کی بسر کردن